





MS BW IVANOW

1-0008

4121366



8

Ta'rikh-i-Nādirī.

II



8



محمد خان پندل حاکم بلار ریخته اورا معقول اموال اورا عارت کرده بکرا  
 سیرت نزد سیم احمد ملی کجیت لهذا احکام و سرکردگان فستون چون  
 کرمان باثفاق ابرخان بیک به نیته آن دو معتمد ماسور کشته در درازا بود  
 مردم مشرستاده در بیان وقایع اودی بنای مطابق **مسائل**  
**زخنده فال سنه ۱۱۵۵** بعد از آنکه کسک کینه خواه دی  
 نوشت و خردش سحاب اظهار عدو برق و معارضه با تو ابی خراسان و  
 زمین شرق موذیا مستقیمی نصاریف زمان جنود کلکسند اپنی بار  
 برگ ترکمان بفروز جنگ تبین را بر کتازی عاری از جوشت و ترک ساخت  
 بود سپهبد ارجم احتشام نیز اعظم در سوم شهر سوال سنه ۱۱۵۵  
 و مایه الفت بعزم بجزیره اوصنام جهان بسر منزل گل کوبل کو کینه خرد  
 رده ساز و برک فوای ربیع نموده کردن و از ان کلستان را از خیر  
 سویی غار برت راست شد و خون حیمت در عروق اشترده لاله و سقاقت  
 کوش آمده و نیزه و دران ساحت را بقصد کینه جوی ساختن بر کاستند

حلیه  
 ۱۱۵۵



و سنجین از ماران فواید ریاضین را در ساحت دست و کله از اضمحلال  
بر اسکندریه فروردین فریدون سختت و بر حکمت افکنده و  
یتر تمیز مار اساکس نایت و فرار خراب و یک جریان فتنه ایگزیرف  
بجز از جلوه گوید اردی بهیت زیر آب کشته راه عدم بموده حسین نوزوزی  
بهد سوزید در فارم بغداد ترتیب یافته کمال کامل عیار  
تراز اختران در بیمه کی سین صیاقی تراز اطباق آسمان بر اهل بزم آینه  
بفت نیز دست فلعت هر استم و انوار هر شوم سین سکر دوی  
عنایت کشته در آن اوقات از شدت می صره کار قلندران بغداد بچه اضطر  
ای بیده بود بنوعی اش غلا بالا کرفت که هر روز جمع از فوط کرسکی خود  
از حصار بر روم بزر اند اخته وارد سک فر وزی از سک بسته وار حوا  
فتوت واحد فانی سیر موا بده که لونا لونا سده مطلق ال  
در ارد وی بای لونا سک بسته در اول تر ماه بحر سرم سسته  
وار بیمه رو مار الف را عن افندی د فر وار و محمد اقای که ضرا

از نامه حسین



از جانب احمد یا سارسم استمان وارد در بار سیه اقتدار در باب  
بسرون قلمه نغز ادنا خرمه صفر نغمه و اسرار کرده القصد کلید اندو  
سفر ابواب کهنکوی در میان احمد یا سارسم و اسنای این دولت ابد بود معنون بود  
در نکال این احوال تو یال عثمان یا سارسم اعظم سالیق که بسری نام بود  
بود یا سارسم را نفی کینه خوزه روم وارد در کوث و جوارس در سارسم بدل  
اینجرا القلمه رسانیده احمد یا سارسم در ایقایی عهد است و قلمه در ای در  
سخت کردید بعد از ورود سارسم که مذکور بسیاره حضرت ظل الهی در آورده  
بزار نفوز حیود قاهره را بسارسم کی ابراهیم کارگاه می صره قلمه و می  
بر وجه و غنی سیکه در اطراف قلمه ترتیب داده بودند مامور ساخته شد  
صاریبه را مینویسند که بر فلکیان مفهوم نکردید که قطره از آن بر سیکه آن  
ودره از پر تو خور سید ما بان کم گشته سیر افواج لغت بزده را حقوق  
حقوق و کرده کرده فیصل از حرکت ربابات از دما سیکه مستغنی و مشغولی سیکه  
اقوال و متغلی سیکه ساخته روانه بود در سارسم سارسم سارسم

۳



تا بقیه افواج بحر امواج از لهر لهر آید در رسم البهار حرکت روز دیگر حوایی  
بفستونهای سبیل طحی و در اطراف بنز کوه که هر کس در کناری  
دیده نمود از کوه چون روید از کوه که با کوه از دیده را بجز خود خسته  
می آید پس که آند و بحر و خوشوار و در دریا است بسیار و پس یکدیگر کشند  
و در مکان که موضع سکنند و ما هموار است غریبی آن مرد طبع خوشوار بود  
صفت خیم فستار و طرف دیگر ابورطل و مطر کس استوار ساخته قلعه  
از این و حصار ایشان از عماره لوی و یاد لیم و وصف سخن در اطراف و  
مطرس نیاننده میوایم آنها را از بحرهای کران میوند داده مقام اقامت  
و استقرار تو چانه و قلع چنان کردند پیش سبیل از ان است مقابله  
یرداخته بر چیمان سکه جلادت اثر که همیشه مانند ستاره سحر بشیر و  
کو که خورشید الوند بنحویکه ترک بنزه گذار از هر سیاه سالی ظلمت را  
تر میت دهد یک جمله است از این بر دایسته از عرصه نیم و سبیل و  
سنان برق خرم سستی جمعی از ایشان کشته بر بیرون ایکنه به نیاه



سکه گزیراند از بهمانند از احوط بجای آن که کونستانتین امیران جوار  
یا ستاره والا مانتد فوج بجوم با مداد جرجیان را بجم گوید لقب روم است و  
اند از بجوم کشته از طرف عثمان یا بداری از دست داده منظر خود شخص  
و از اطراف آن سرود با سر و حسن نه یاره توب و تفکیر نیست گرمی  
تویخانه اشرفان آغاز حاکم کردند در زمانه مکه سکا به کردار  
بود تا اینکه حضرت علی الهی بصیرت تویخانه از طرف میان بخت بسته پادشاه  
سکندر را از طرف با مور بپوش کردند و خود با فوج از اهل کجیان  
یا لاک و فاعنه بیباک بر سر الحفون اشتهار حله و کشته چند نفر از روم  
غیره سردار تارک و مغز بفریب کسب برق از دریم کافه داخل تویخانه  
و بعضی از تویخانه را تصرف کرده از سمت دیگر متوجه مظهر است آن شنید مقصود  
آنکه در بهار و در کار است آن تفصیل رساننده ایات عتاب بیکر نیز که قول  
بر آن در سبب حیا آن استوار است به بلند پروازی سر کرده  
کمان جلالت کسری بخواهی طغوز پرجم ازین نصیبگاه قصر اکلنی مال



برکنده بدون امر در غنای از میان مقرر پیش آمده سواره و پیاده  
 سبکو بکرا متجرب بر کس به تمامی خود این بی اغماهی به جسمی بر آید  
 العصه زمان حرب و اوان ضرب و طعن از این استگماها عمر نیک آمده بود  
 یافت چون موضع حلیه و سکن شرفی میسر و رومیه در جانب دست  
 اتفاق افتاده بود آب دله در لفریت رومیه و موسم شدت نوز بود  
 از یکطرف استگما آید و صولت سورت کما و از یکجانب سیه قلب  
 سوز عطش کدی نایره کین را استغالی داد که در حوت نایه فلک  
 بر بیان و عین التور بر استگما می سیران است و عاکیان است  
**نظم** ز خورشید گردون میسوزش به که بود آب حیرت ز آتش  
 رخسان آفتاب آتش افروختی که نایست زبان در دین سوختی  
 جو مرغی سده در هوا جلوه کرد ز تاب خورش سوختی بال و پر  
 حل غاره کاب از لفت و تاب بود بر کوه را حیرت آید بود سمندر  
 کز آتش افروختی اگر سوی آب اندی سوختی العصه ضیو

سهمان



په پهمال در حین که یا فوج بیادگان در سر مطر کس مستعمل کردار بود  
و دولوز از پادگان رومیه در زبردست و یای اسهیب ازین مستقام  
آنحضرت در آمده چرخ سفله حوزا ساه اندازی بخاطر رسید و مرکب  
تازی نژاد کالیون در زبرد یای آنحضرت دار او را بن مرتبه مسکن در ی  
سرسن جایگی کرده بیدستگیری نماید و خدا نذاری را یقین اقبال سوار و  
کارزار گشته چون سوت طلعت شهر یار هر گستر که در میان  
آنجهان سکر مینا به خورشید الوز در برابر فوج اخر ظاهر بود  
و دیده رومیان گشت دیدند که ضیویح بر و بر مانند سمندر از  
سزاوردی بر بنیتا بدکم ستر گشته از اطراف آنحضرت گفت  
خالی کردند اما حفظ الهی سپرداری عنایت یاری بکننداری نموده  
گرنده ی نذات مهندس زرسید و ضویح کالیون سزاوردی بکنند  
سخننه عمر سزاوردانی قوام باد یای کچر لوز در در کج آتش و دریا  
یزد ستاور بود چید نواز سواران رومیه را از خانه زمین شوکت



ستان جاسنان بجاک بیداک انداخته یک نوزاد بیزادند که مردود  
برد و بعد به ضرب الحقت سب غلطیده ابراستن بر لویسن نوزادش کرد  
در مرکب دیویکراست شخص حوزده دوباره سب در آمد حسین کستان  
از حیات فاصتین آوردند الحقت باز قدم کلیه جسم رکاب بگذارند  
سوار شدند چون نواز بر عیش التیاب افکنن قبال سنج و بنیاب  
و قلب سپاه از فرود سنگی یتاب بود غلطیدن اسب را از خم الحقت  
علاوه غلت گشته دیر از آنگان شده که مکر در کتورتا به اری را  
ز حکماری و کل اقلین را دو کلین دورنگ همان موسم فارسی سینه  
زمام اختیار از دست دادند نصیب چیمان زحل بیکو بسیار چیمان میر  
منظر از صید نظم شد عاثر شده دست یازد استنده هدیه کردون  
نوان ناچار از دست همه اینحال حکم کنان عطف عنان نموده  
کس سرتادند که اردوی مایون و امالی ملتی ت از اطراف کوه کوه  
بموجب مایون ملتی کردند خود بجایت بهره در نوبه سز نمودند در آن

سوار



معه جمعی از دبیران از بی ابی دل دریا کرده خود را بان دریا می استسین  
جرعه نوش فناستند و برخی دیگر از میان بادمان حسد از زبان  
ملب دهار وان کشته دست از آب روان زندگی ستسته ملخص این  
سخن آنکه بیم حیت دوستی از لغو سواران لشکر و یادگان و علیگی  
عصه تلف گشته و عمل تو جانم نه مالون نیز بتصرف روید در آند و  
جمعی که در سمت شری دجله بودند بی نام افکار کو طرده در پیر بر موبک و  
رسو گشته چون سیر وقت بگفتند از رومیه گرفته اینچ راه بسید ابرده بود  
جمعی از لشکریان قلعه گیان بر آنده حسد را قطع و جمعی که جانب  
عربی استقامت داشتند راه عبور را بسته بد به حجت داران  
و طه با عانت بی لام و بلیدی سنج داود خراجی خود را با من ماست  
را ساینده سیر کرد بعد ازین واقعه وارد بغداد و سر روز مکت کرد  
را بیت عزیمت را بچایم در کوهت افراحت موبک بمالون بعد از ورود  
مینه بچ اواب مستانه برومی سیران و سر کردگان لشکر گشته اند

9



که این مستکنت امری بود معذور و در پرده عجب مستظرف سر از رسته  
 تقه برات نتوان پیچید و از حکم قضا نتوان ریخته چنانچه مانعی گفته  
**است** من کرکند بخت و دولت قران بکرم همیان را اران مکران  
 کرم سگ دولت بیفته بدست من سر نوست از ازل بر میست  
**میست** بمکی یا ثفاق عرض کردند توان سایه بر زمین از خدا  
 که دارد در آن سایه منزل مای استارت ز تو کین گذاری زما  
 استارت ز تو چاست چاری زما نداریم اندیشه از روزگار تن  
 ما و تقه بریر و ردگار پس آنحضرت با غلام کسین با سب عزم فاکه  
 خوانده از حتمه و اسباب باقی ما بختام که در آن سوسه تلف و ناراج  
 سزه بود بولایت حواله گشته و امین موکده دریاک سر ایام  
 با طراف مالک در سلم آمد و نیز با یکی استان قبلی و کرمان  
 ستان و بعد از حکام صاحب اندیشه و امینان اخلص سببه نفس کرده  
 ایالت کوه کیلوه کج فغان بلوچ که تا از زمان به تمام استغاده

۱۵

سجلاوه



معلایه توست و در فوج مکرمت و عشرت نمودند که با اتفاق اینترقان  
سز فلونای فارس روانه گشته تا مدت دو ماه بگذرد و صاحب سیاه  
خود کرده بموکیب والای شون و منیر امیرمایون لغز مقرون شد  
که طهماسب بختیان جلایر سردار قندهار یا حکام فراه و قاین و سیستان  
و غیره بون شتهار نواز است که فروری اثر که تا به زمان او بود در موعده  
معه در بیدان حاضر شده بر محمد خان سلطنتی برات است شتهار نواز  
معه خود بصیانت قندهار پردازد و بختیان یا جوانان عزت مند و خراسان  
که تربیت یافته و کار آموخته کتاب تریا حباب بودند یا استیصال وارد آید  
حضرت استمال گردیدند چون سابقا برای کوی جانین ایل است  
ارومی و نزارک استان عهد نزار تومان نرزد مصلحت موجود بود  
بعد از وقوع این ساسه کوی جانین ایل افشار و الوار فیلی اگر اذدلان  
را سبب ایله کار در سمت سزاق اتفاق افتاده بکنند حسد و دواز  
ایلات و احسام معقظی تمام و مناسب وقت و بکلام بنود بگویند



انداخته عازم بدان و در سبت و دویم ماه صفر وارد آن خطه زینت منزل  
 شدند و مقابل دولت هزار تومان برای تجرید او و صانع و جبر و نقصان  
 سود بسته بجهت جو فر کوفه بگنود مسعود از خزانه احسان مکرر بسته  
 حبس و دلمان اعمال ایشان از نفوذ عنایت مالا مال و هر یک را که  
 اسب ده تومان اسفاط سده بود اسب بیت تومانی عطا و بختین و  
 بستند و اکثر و خیمه یاد در و کتیر و کتیر و بوس و مغز و باقی آلات  
 رب و آب سفحی لعل و نیم دواب و جریات دیگر که بر وفق فرمان  
 ساجی و بجهت قند از ممالک محسوسه روز بروز از دی سده فیمین  
 آن گروه لغت بزوه بقدرت تمام در عرض سنت روز جمیع امور بیکه توفیق  
 علیه بصفت زایات ظفر فرجام بود صورت انجام یافته است که فروری از و انوار  
 محبت کس در سجاد مسرور و متوالی بکده بکر مانند ابر بهاری و سیل  
 نو ساری که بجزد قاری شوند و اردارده بی لغت برور و داخل محسوسه  
 سوکت اثر کنند از سوانح حیرت افزا ایله در ایام توفیق سوکت

۱۲



والا در بمان بود قومه یوست آنکه تیمور یاستای علی حاکم داند بعد از  
سنتوح واقعه بعد از جانب عسکر یا فوجی از اراد و جنود او مس  
عازم تبریز گشته از سمت فرایم دایم نوسن جلالت طلوه داده تبریز  
یا فتون معموره محقق شنیدن آوازه حرکت تیمور یاستاد رصده کجایه قلمو  
سهر تبریز در آمده آغاز کوچ کردند نرجمید لطف علی یک یاب تبریز  
بمالعت برداشته بود بمغید بنفاده سهر اقلی و اظهات زنا فرمانی و بدرگان  
کرده لطف علی یک از روز تا سام با سعید و از ارف زبه و طادمان خراسان  
که همراه دست در سهر بند جیرت سپرد خون ضیانت قلمو را با جمع  
قلیل در حوزا مکان خویش نیافت بناچار با اتباع بجانب مراوه گشت  
عبدالرزاق مقدم که در التوقت از جانب انحضرت حاکم الممالک بود  
در بر روی لطف علی یک سبه راه بد بختی گشود تا چار لطف علی یک عازم  
خلخال گشته حقیق حال را بعرض والار ساینده پس از موقت فرمان بعضی  
از عا که مصوره محقق در آلمر زنا مور و یکا شش یک و طلو

۱۳



عم انتخاب که در ایوردی خطا بجانی و سرداری دارا مهر و ابان  
استار اسرار و با جمعی از سپاه خراسان سرعت و  
روانه کلان و بسیاری از طلا زمان او از با بجان را که بر هم زن بکنامه  
دولت کشته از مسکر لطف علی بیگ فراری در زاویه جنگند از آن  
منواری سنده بود بموجب اولاد بدست آورده در ازای این منواری  
نیغ بسیار بر او ایمن باری ساخته جمعی هم در اطراف ولایات  
در دست داشته نادب و نیز وظایف بختاری که در کوهستانات خود را  
شش سیخو نواری بودند از استماع عاده بعد از سر از گریان  
خمول بر آورده بکاره که بعد از فراغ ترک اطاعت و فرمان برداری  
کردند چون نوشته پیش رفت و الا ان بود که بعد از فراغ بهیات روم  
باز حضرت ساه ظما سید را جانیس سرسلطنت ساخته تمفادان ارمنی  
و اسفند ساه بهار و بلند پرواز را در هوای لغتای بکلمه اقلیم دیگر ببال گشت  
سازند در ایام توفیق کو که طود در بغداد که کار و مصورت و نوعی گشت

همام



بهمام عراق را بقصد احتیاج او تقویین و جمعی از سپاه لفظت پناه را  
بمناجبت او روانه نامور ساخته مقرر داشتند که ده هزار نفر دیگر  
ایلات و احسام را عراق در سلک بلاد مت استقام داده در مملکت عراق  
که وسط ممالک محروسه است بمیان دستبرد بوده از هر طرف که فتنه جو  
کبرکشی کردن افزاید یا جمعیت خود بنینه او بردارد و جمعی نیز بدود  
سلطانیه معین و مقرر شد که یکتاش خان سردار کیمیان لطف علی بیگ  
با حکام انشار و مقدم و غیره هر یک از حدود ولایات خود خبردار نموده  
در هنگام ضرورت با عانت یکدیگر قیام نمایند **علم افزایی فایده راست**  
**بیانی در مختار استوه بیانی تبرک بای تقاضای بعد از مرتبه تانی**  
**در فتنه موکب و الایر کوت بعد از اجتماع سپاه مصوره و انتظام**  
در استیاق امور در سن و دویم ربه الثانی بهم عنایتی تا بنده سبحانی و سکوت  
سکنه زری و سنر سلیمانی به توفیق ملاقات عثمان یا ساسا عسکر از بلده بمده  
را بت لوایی کینه خواره و ملک ستانی ستند روز دیگر کیرمان سلطان



یا نهیای همینان راست بهان خیر رسید که فواید باستانی و ارباب اوست  
یا سواد محمد با شاه چند نواز باستانیان معجز و هست نزار لغو و چند دروم  
و سبیه انروز و بوم از جانب عسکر که در فایده که کونت بوقف در است  
در کفار آب دیالیه است که سنجی زبان در کجالی که یک نماه است  
در دصت حجام اقامت کرده مشغولند که مویک و الا که بیست تیر  
بهنفت نماید المیتان است که مالکسان را بیت عبادت افزاند و خیاخته  
بوی که کون و بختاد سود میقاله بر دوازده صدیو فریدون و بز یک در آسمان  
ایچر بنه و اخرواق را انداخته یا فوجی از یلیان کزین و بهیا در ان طور  
ایلیخار و است منزل را در دور روز موقای جنول با در فقا رساخته مطم  
نظران بود که اور استخون بر الطایفه تیره سازند اما بنا بر عدت است که در کنی  
بسم الفواج کواکب و اختر از جاده مدار فلک زودتر که سنت ما بهی کواکب  
روز نیز کیمتی فوز سبب از عبور کوبه فروز جلوه کرده هنوز روز و کشت  
آن نیز همان فوز سبب کسور سنالی که بهی جلا سده نظر سبب است



حضرت اثر بود بر نهائی بر اینی افتاب پیوندر بر فراز آن تپه بلند که در آن نزدیکی  
واقعه بود صعود و دیده بگفت ملاحظه فرموده آن دریا می شکر که در کنار  
آب دیاله تراوج سپهر نیلگون موج بزند در لطمه اضطراب و خیمای رفیع  
قیاب را حجاب بگوشان بر آن بحر انقلاب دیده داشتند که آن گروه از  
بهمان بخار و گرد که بر جرم تیره کرد میرسد استیلا و وصول حتم کرده از غلبه  
اضطراب دست از خنان و بازار کاب ششخانه تا نیمه کشیدم اینان  
معاقب نموده سر و زنده بسیار و اختر نه سیما بر دست آوردند همی حال  
و اطفال و خیمای و اسباب انظار یایا حیاط صریح در آمد و دلیرانیکه  
دوستانه روز با اسب و تکی مرصه یابی وادی طلب و قدم فرسای بود  
غیب بودند مالک مهار و وفکار شده اسالیب کزین و خیمای راحت و سایه  
سپین ستاروان استراحت شدند و بعد از دور روز در همان مکان  
بجز عبرت افزای محمد خان یلوج و مراحت او از عرض راه بوضع و الا  
بسیار این محال است که محمد خان نه لورنجی که در صحنه صادرات افغانه حکم

۱۵

لغت



اسارت رفت با اتفاق محمود علی از قندهار آمده بعد از آنکه نوزده سلطنت  
 مشغول باشم رسید از جانب اول سفارت مامور گشته ما بر سر  
 او نیت انشرف بنز بر گشته بود محمد خان بلوچ چون خود را از دامان دولت  
 افغان افغان کسب نموده یافت لایق و اورد و صفحان و از آنجا مانده بود  
 یا اینکه بای انشرف آورده بود با قدام امید واری باین درگاه و الا  
 هنر بویفر و زبند که در عهد پسر ادولت نادره است مهر اسانوزی باست  
 بر نیت و فراز ولایت و بلند است و یا او از در عا جز نوازی بر آمده  
 بای است که کیلونه غرامتیار ستر دادند بعد از معاودت موکب و الا  
 بخراسان آنرو سیاه که در میان افغان دولت ساری با پنهان  
 جوهر خود کمانی کار نیم سیه تاب میکرد کج نهادی خود را ظاهر ساخته  
 در حین ابروان و بعد از ستر شکست قریب سیه و بعد در حین  
 سته در حین ورود کوکبه و الا که حقیقت حال او عرض می نمود رسید  
 از که آخر غولتس چند روزی افول یافت لیکن در روز حرکت

۱۸

موکب



مکوب تنها نگشا از اصفهان مهر تها تاب لطف سزوانه که در دزه پرور  
بمان خور سید عالم و فرخ بخش ساحت احوال یک و بد عالم است  
در یاره بد شمسان تیره روز ریش کشته او را حاکم کوه کیلوه و سوسر  
و در قول ساخت بعد از واقعه بغداد که امیر ملک خان نایب فارس و  
محمد خان بافتون کوه و کیلوه و فارس ما مور بر کاب کشنده برای اینکه  
از ولایت از وجود ساحت خالی نباشد از عهد ان احمد سلطان که در  
حزیرا بفارس و قاسم یک سفر فلور که بر تبه قدر در بی سفر فلور  
کیلوه کیلوه یقین و روانه ساخته در حسیکه محمد خان فاین با میر خان  
یک بیغم اردوی معلی وارد قاهره قیام شدند و سر پنجه بر کشته بختی  
سریا بکنز حال محمد خان و خازر اندیشه مای باطل خازر بدم عرض  
کشته یافته جویان فارس روان امیر خان یک بافتون استاریه  
و خراسانی که همراه اومی بودند عازم در یار معلی کشنده کرده در حین وقتی  
سکام باری و زمان مددکاری و خدمت گذاری بود صد و اکت



و صدایکتر اهل آذربایجان در نخله نهریز و لغور این امر بمرت و  
ایمیر از فارس بیان در موافقت و محمد خان باریت که در عزم قوی اسلک  
سوروت دین و حضور موجب صلح و نمود کرد اما چون وقوعه ایگونه  
توالت در سگاه دل دریا توسطه الحقت حکم حسن فاروق در بر کوه  
از رف و لطافت گیاه و فاساک در حقیقت کسب کوفت دارد مطلقاً در  
در عزم و ترنزل در رای سترار نداده مومکل علی الله بایست را  
کایت بپزار سترس روز که بینه و اعزوق موبک بمایون علی هستند  
مفیده مقابله سکر کو بکرده دریا نزدیم جمادی الاول وارد حوالی کیمیا  
و سکر سخی از کون کشته روز دیگرکه سلطان فاور بی باجه بنون  
بر اویم عیون افراست بتمای بقای سکر با سکر همان و جهان و  
سکر در حوالی موضع موسوم ببلد اران که در محاذات قلمه سکر کوت و  
واقعه است بسویه صفوف ظفر و بسویه جنود سوکت و ورزده سکر  
فرزوزی مال باین روز قتال فوج فوج و کرده کرده نظم بسیار دادند ظلمت

20



دلاوران و ولود رزم کس تران و دیده کوس روین و غیوتای زید  
 پذیر و هر شش برین رسید گوید و اینی که از آن سلک و نظم فرو سکتوی  
 از آن رای و غم استمود دیده ارباب رزم کردید که آنجا با هزاران  
 چشم بنظر آن حیران و زبان دوست و دشمن در عالم الصاف  
 بنادره کاری آن است بلندترین جوان گشت **نظم** سلیمان بدینگونه  
 شکرذات **چنین** دستکاهی سگد ز نداشت **کس** این رسم  
 و ترتیب این نزدیک **فریدون** بان شوکت این هم نزدیک **شعسان** با سنا  
**عسکر** که بعد از معاودت از بغداد با انواع مہمات و افتخار و قوت  
 رکوت و خارج قوت بک صولت است که طرز سوار صفت بنام قرار و رسم بود  
 افتد او اطراف اردوی خود را به سیر و خندق استوار کرده بود صحبت کرد  
 در تارخ دیده از محاربه بپویتی کرده سلو به ستر تا توانی نهاد جمعی  
 رومیه بفرمان اولیت بقیه و بچنگ آورده دست دلاوری باز نزدیک  
 از بیطرف نیز دلاوران روین **تت** در متو که حکمت و در سوره حرب

۲۱



بصورت سیر و جرات بلیک بدون تامل و درنگ بمو که کین آنک  
 و پاره قه نغم و گمان و از انداختن نوب و تقویت آنس افزود  
 تا بره خکب شد نه جمیع از انظار او را سر مانند کوی در خم چو کان توایم  
 هر کجای علفان و فوجی دیگر نیز سر خود گرفته از بهار زاه سبزه از زن  
 الروم شنایان کشته بقعه در قلعه محض بستند ایات مسعوده تا عطف  
 در وسعت گاه حجب اقامت افزاسته به پخته کوه نگار از کوه راه میدان  
 کین استادت میکند چون اثری از شک و بر سر که بطون زور سپید  
 در بهمانجا نامه کشنده تر و از نیز و برنده تر از ستم سیر به مسکت و کلوی که  
 بجای تیر سیر که در سلک خریدار او تیره مصر خوب بکین ار که قراران  
 و ستم دادند مستور ای که بسوق ملاقات آنجناب راه دور و دراز  
 طی کرده آمده ایم اگر از مردی است ن در ارتد میور که حرب مستم جرات  
 ریخته ساخته نان و مکن او یاق عثمانی بر حوز طلال سازند پس انتظار جوان  
 زمانی درنگ کرده از آنجا که وقت مانند دل آمده آنک بود و بخلق غایت

مردمان



سز و شایان کردند در روز یکدیگر بهین سوال بر سر قلعه افته چون عزم  
کنست تو بال و با سارا در مضی که بودار ملک دیدند مقصد باجم کار او  
به شجر قلعه سواد کش را که مجال وضع آن در دو منزلی که کوت بر فراز  
ملیند اساس و مقام جمعیت اراد پیکار سخن بر خیره و غله سقا سر  
به سبب سپهر فاس ساخته از راه افق دریند منوره اشمنت بستند که سایه  
محکم سلسله جرات بر سر کرده از در مقابل در آمد روزی که موافق  
کش سایه وصول با مکان بی افکنند قلعه تنبور بقطب لطف در آورده  
اگر ادایاتی که از مجال بعید با سببها رسانت حصار از بیم سیلاب  
اینکه مسطوات جنود قاهره بیاه بان قلعه استوار برده بودید مور و غیر  
ابدار و بسیاری از ذکور و انانث بقیه ساکنان فرار گشته غلام مور  
بباحت امان سپاه منصور که با صفای همان برابر بود انتقال یافت  
و چون محاصره بجزا پیش نهاد قوی بنهاد بود فراسین بوزنقا ذبوس  
که ایمرخان بیک یا فتون خراسان داشت به کرمان که در طاق

23



و سغای کرمانمان منتظر سفرمان بودند آید در کنز اب دیلمه در حق  
که از امکاه اردوی فولادیا تا بود در حال اقامت انداخته بروم شکست  
و در ایکنان ساخته حکام اردلان و کرمانمان نیز با محبت خود در  
علاقت سیهر روز و توابع را برای رایتان نام محاصره بغداد صیقل و اردلان  
و نواحی آن دیوار و دیوار رخ رفته علاقت مذکور را نقل می کردیم  
سبک نموده در بر وجه ایثار نمایند و سوزید روز اعلام طوق از از انجمن  
انظار اینترار نموده در منزل دویم جمع کسانش اتفاق داده در باب  
سبب بغداد و بیشتر از آنست که کرده نمودند اگر چه اهل خراسان  
که می بیند که اینست که بدو کس خویش گرفته اند اما اهل لاس  
تا آن سفونند هر یک کامل نکرده و قوه حیات آن نادل در با نکرده و  
ذخائر تیا و بزد گوهر سوار رت نمود در این حالت که اهل قلم از سعادت  
سکه کربابوس و شوش و موط و غلامانوش بر گاه این سبب  
خونخوار تجزیه اساس قلم بغداد در وان و ایکنان محاط محظوظ

24



بی پایان شود و حکم خانه حجاب دارد و سپاد تا توانی عمل کنان صورت  
 لغت بر آب خواهد داشت **بین** بازی ما کرده رول خام می آید خشم  
 در عقب دارد تا سالی رکنین نزد ما **سین** بکلی مستحق اللفظ و المعنی  
 عرض کرده که ما را تا جان درین است باز طریق سر بازی خوانم گشته  
 و در جاسیاری و فرما بفری خوانم گوئید و بعد ازین مکالمات امر  
 و الا بغرضه و بر پوست که اهل اردو و دوات زاید خود را روان  
 شهر روز و رعله یکبار را حمل کنار دیاله نماید بعد ازین فرود  
 موکب و الا بعد از ایجاب صفات نقل مسکرت لغت بنهاد شود  
**در بیان آمدن عثمان بنی ساسانی** **سین** بجان ترابنه و فوسه  
**مخاربه بنامین و بغل رسیدن** **سین** بس موکب الا وارد محل  
 موسوم بغرابنه گشته اگر ادما حظه کردند که سیاه لغت بنامه زخیره  
 غله کنار دیاله و جمع بان نواحی شش کرده بر وندگان کردند که صفت  
 قوی و مصوری کمال این طرف راه یافته تا امرای در جانب ابراهیم

25



حادث شده که موجب عطف عدل غریب افکنند بر سر کار ایزد  
 انجاری دادند او نیز این معنی را قبول و بر صوفی حال اینطرف و آنطرف  
 حشر یا ستامی را که عمده یا ستایان بود با دوازده هزار نفر کشته  
 شد که جادو منزل متقی و اردوی پهلوان نوسن جلالت را چون میخواست  
 چون فرایته متوکوب طایل بود او نیز عاق در بند منفی کسری سوره است  
 مکان مستحکم در میان دو کوه واقع و بجز منحرف است راه بود ما من خود  
 خیام اقامت بر او است این مژده دیندیر یا نندی کسری اولان بجزم فذل  
 کسور کبر رسیده روز یکشنبه غده جمادی الاخر طرف عصر با فوجی ازین  
 ارزاه شیرین او که جاده غیر متعارف بوده منطقه عبور از انطرف میرفت  
 مرکب اینجاری تیرتک ساخته از اتفاق خواب عقلت دیده یصرت قر اولان  
 رومیه را که در فاجرم راه لودیند کسبه لودارت عبور مرکب مصوره و افق کشته  
 سکام صبح در وقتی همی نذر هر لوزید به افق کوه که وصول افکنند  
**مت** حد بود و بند کسور کندی راز ریزه افراحت زدن هوا کشته

26

بجی



همی از خراب چیان بلیک صورت پهلینه پوشش و نعلکچان برق دست  
 خروش از دو طرف بر فراز کوه جاده داده داخل در بند سده ندر و مس  
 سراسیمه میوی مصوفت از طرفین میزان مثال استخوان دست باز و  
 دلاوران نغمه افکنی و خونریزی استخوان یافت از اتفاقات نادره ایست  
 عسکر کربد از روانه سده ن تپش با سنا حضرت غالب آید و کوی نکلنای  
 از مندان بر باید دست اهل بر قالیس سبه تقویب انداد او می آید  
 و در عین کبر و در که بارقه یادیم و لغت استیم هر دماه را خیره کرد و خیار  
 عرصه کارزار روی سپهر نیلی چهره را نیز ساخته بود طلینو را این عسکر  
 نمودار و سپاهی شکرش از محاذات آن در سینه ترجمان مصدوقه  
 یویم ایستل فی انهار کردید بر حسینه که وصول کوکبه عسکر و رسیدن  
 چنان عروج همه در پی سلکام و بجز مبعوک سوز و ستر بالیت موجب  
 دبیری رومیه و تفرقه قاطر دیران طقراژ کرد در نامبد لول رجم و آ  
 دان جو سده مطلب بزرگ سا کرد کله ثو نیای احسن کک آنحضرت

27



بمعنی راعین مدعا میبود یعنی با عانت آن در او بر همان پروردگاو که  
دالسته ساز آن طفر گشت بعد تلاقی منتین که ماب وقت رهم است  
رسیده بود حملات مردانه و صدمات دیرانه افواج حضرت قرین صوفی  
رومیه را از پیش برداشت نقیب ~~ع~~ که رسایند از دست بده اینحال  
در احوال ~~ع~~ سر عسکرا اضطراب در سلک سزار البیان انقلاب به بافته  
سر بر یال این گریز نهادند ~~ع~~ که کمال شوکت و شان در محت روان می  
نایا بر بر حسب برق زقار سوار و محارم فرار کردید که در آن سیمک و مظل  
عرضه کین متعاقب رسیده بایلیان در او یکخته و جوت حضرت طلال  
بعد از ورود بدیدار بند فوجی از دیران بدایلی را از جان بین  
کوه میتهای در بند مامور خسته بودند که بعد از ظهور سنگ  
سراه بر انظار بندند مامورین نیز از دو جانب بضم افکنی بر داد  
وسر و کینه انظار را حواله گاه تیغ در گمان ساخته و قریب ده هزار نفر  
از آن گروه عرضه گشته و هزاران زنده اسیر تقدیر گردیدند

28

اسیر



سرسر را تنها در اتار راه الهه یار بیک نام کراپی از مرکب استی افکنده  
سرسر را بردارستان مظهر معنی سرداری ساخت و جمع اردوی  
حمیتش باشد و احوال و انتقال و تویرخانه و خزانه سرسرسر  
بصرف لشکر لغت از در آمد چون عزاز سران بر کرد و سروران  
لازم بود سرسرسر به پیش او ملحق و مصحوب عبد الکرم افکنده  
قاصدی سرسرسر می که از کفران معرکه بود یا تحت روان  
روان ساخته که برده در مملکت روم مدفون سازند و از زانی  
باز بقایه که سرسرسرستان بود منظر و کامران عطف عنان کرده  
یا باخان و یا سلسله یک یکی رستان را یا جمعی لقب فرمودند  
در حوالی سرمن برای سال و ملک سبزه از دقه عبور و حله  
و بحق اشرف و کربلای معلی را در حیطه صیقل در آورند و راه  
زخیره را از طرف آب بر فلکیان بنیاد مسدود ساخته  
تظرو رود موکب و الا پاستند چون اساس حفصم قوی بنیاد بر انداخت



وساحت از دستمن چهره دست برداشته بشود به بتور یا سا که در میان  
 رومیه جوید طلادین مشهور بود با قوم و با فوجی از بهادران  
 جریده و بسیاری بجانب آوز یا بجان عازم گشته بعد از ورود  
 زایات همان کت پانه از ساد و خیلعه مکرپی خبر رسید که بتور  
 یا سا محمود و صول خبر شکست فولاد با سا که در کنار دیاله یونوه  
 بسوست بتریزه غایبی کرده به ربار عثمانی روان گشت و لطف علی  
 نائب بتریزه در آن هنگام در قلمه مراغه توفیق داشت و ارد بتریز  
 گشته و قلمه را تصرف کرد چون این صورت تحقیق یافت عنان نرمت  
 بجانب سراسر این که سراسر آگاه اردوی با یون بود العطف داده از راه  
 کھیلان حیرت آورده تو گشته بود در امکان خبر افنده از محمد خان طوم  
 بتواتر موعود من سده والا گشت معضل این محل از آنکه بتجو تکه سیستم  
 ذکر یافت بعد از آنکه محمد خان یلوم از مشرل جانده در بر گشته بتور  
 ف درایت استبداد بر افراشت اول و هلاکتی خبر آرا

30



حیف کرده بقاسم بیک که در قلم و در قول بود بمقتضای سنت و  
دست در دوش ما بی مکر اینم نوشت و قاسم بیک از ما صیبه حوال او است  
آثار عفاق کرده از در قول غارم نوشت کشت و نوشتن بیان و  
یا ستاره محمد خان بلوچ اورا مکتب نکرده قاسم بیک روانه به بیان کشته  
بعد از چند روز محمد خان بلوچ بر سر رفته اورا با تیغ بدست آورده  
محبوس کرد و ابوالحسن خان حاکم نوشتن خویش محمد علی خان فولاد کاشی  
حکومت نوشتن و سناده امالی انجام معده اورا مستقیم نموده حیات با سا  
کلاه نشا ط بر هوا انداخته غافل از اینکه آسمان عقوبت این هوا را  
از آسمان بیرون خواهد آورد و بهادش اینچنان خیم است  
طرفه بخته در کاسه کام آیتان خواند ابواب و ستایم جویره نیز بار  
سر موافقت پیش آورده دست متابعت دادند و جویره را سپید عبد الله  
برادر سپید علیخان و کبلو را سپید فارسی از کتیر تقوی مؤده است  
ستیز کرد و در یک کتیر سخی نیز از احمد خان سلطان با جمعی از قزلباش



خراسان و بجزه که عدلش سپه هزار سپید برافروخته بر آمده معلوم  
کننده تعلقه محسن حیدر و بعد از سپیده روز که در قلعه نوبور از قلعه  
آب و زخیره عاجز شده طالب راه بجات گشت محمد بلوچ قبول کرد احمد  
سلطان با تقویرت با ایام از قلعه بر آمده روز دیگر او را بار هفتاد بار  
و در محبس ناگامی بیلوشتین قاسم میک رسد اما بی اعراب نماید  
بجز تمسوا با او توافق و ز زبده رفته رفته را بیت افتد از سر گرفته  
عدت است که سده هزار رسیده بعد از وصول اختیار مذکور به قبول  
مخیره بعد از محتاج کجیت زیاده بنود بعد از محمد حسین خان سلطه  
سیکی استر آباد را سپهری و خورشیدستان و سینه معندان اعراب  
و مکنر سپید علیخان و ابلی جو بزه مامور بافتون استر آباد و غیره  
از راه حیان و بار دوی روانه و اسکمیل خان حریم حاکم قاسم را  
یا یالت کوه کبلور استر از دیه کلب از ولایات فارس حاکم علی  
از روسای خراسان مکنق و دو آرده برادر نقار عساکر فروزی استر

32



امیر مفت حکام مذکور به روانه ساخته و حکم والا نافه شد که  
بها سبب بختان جلایر که صاحب اختیار عراق بود از سمت اصفهان  
و اسمعیل خان خرمه از جانب کوه کیلوره با حکام جنود ایچم مستقام  
در دست سان جمعیت و یکدیگر ملحق شده بدفع آن فتنه پرداختند  
و در ایات جهان کثرت از منزل خرماتو عازم نرمن را بی کسوف  
اندوز آملکان میفرستیدند و از آنجا عریضه بایا خان منظر حجاب  
رکاه سپهر حجاب رسید که بعد از عبور از دجله بکین در حوالی کینه  
بانظر رایکه ساید سکر و میه از قلعه عزم مقابله نمایند مکت کرده  
چون قلعه کین را از محاربه سابق که در آملکان واقعه شده بود  
و اگر استر آن لشکر در سر ایوان بوم و بر از باب کینه جوی سالها  
ملقه بر در میزد سفیس کشیدن جواب باز نمیدادند لهذا روز دیگر  
که ترک بیخ بند صبح مرصوه جلایر از کنار مهر اوز در بر کرد با خان یاسین  
عضد روان گشته اما لی حله و اماکن متفرقه تمامی باج گذار راه



انقیاد کنند سرادقات حلال بجایک دستی و موکب جهان است  
از سر من رای عازم بقصد در لیت و ششم ریم آن آخر سنه قدیم  
مقر کوکبه و سیزده روزی بنیاد گشته سرادقات حلال بجایک دستی  
موکب اقبال از تری بر تریا اسزاخته اطراف و جوانب آن منزل  
مجال و شرار و مقام استوار عساکر طغوز سفار شده احمد پاشا بعد از  
سه روز معمور بر از راه اعتدال بر بار فلک مدار و کسری شده اطمینان  
بحر و خجالت و از دولت عثمانیه در باب استوار صد و ستون قدیم  
در ولایات و ادعای کفالت و ابراز و سزمان نموده بعد از مکرار  
سعایده که چند روز این جمله علم شریکان بنیاد نمودن خدمت ضعیف  
کامکار عاجز نواز میگردد مکارم افلاق حسروانیه برای این سبب و  
مثنای او در دستگاه رای الوفرین قبول گشته احمد پاشا فرامین موکب  
بخط شریف بقانون عثمانی پاشایان کمرچ و شیروان و غیره در باب  
تخلیه و قلاع نوشته با معتمدان خود مکرری گشته استکان این دولت

34



مروانه کردا که در باب برآمده از قلمو منافی قانون دولت عثمانی بود  
سوزت حوزت اما شکستهای لایق گذرا بنده و گرفتاران این شهر  
که در حکتب هم ان از استکرامی سبایی و در حکتب عثمان باشد در کنار  
سقط آب بنفرت رومیه در آمده بود مصحوب عیبه الله افندی قاضی  
بعده ادروانه ساخته لوازم خدمت سفیریم رسانیده از تیطرف نیز گامی  
رو سادسگر دکان او جاق و طیفات رومیه که در محاربه عثمانی  
در سبذ رفتار کنند دیران نظر پیونده بوده اند محکم و مزه هم و  
معرض گشته اند اگر چه در سفاول منظور نظر والا آن بود که مسجد از قیوم  
توفیق زیارت نجف اشرف و کر بلا بی محلی در بامند آن سعاد مسیر  
کننده بود در یوقت که این امر فیصل یافت بلا فاصله عازم زیارت  
کاظمین علیهما و الصلوة والسلام و از ایاز راه صله با دراک طواف  
سپهبدین شریفین فایز گشته عطف عنان فرمودند در بیان *تعبیر*  
موتک و الابکان فارس روزم دفع محمد خان بلوچ و تکنت



**یا مکتب او دیگر وقایع این اولین** پس ربابت جهان است  
 روز یازدهم رجب در عین استهلاک در کمان از ظاهر قلمو سبزه  
 کوچیده نوریخانه را از راه حشرم آباد فیلی روانه اصفهان  
 چون ابوالحسن خان حاکم سابق **سوشتر** بخونک ایامی بان سده نعل  
 روسپاری بر جبین و حفظ سلطان بر بعضی دنیا و دین کشیده از جانب ملک  
 بلوچ قلمو سوشتر را در آورده **سپاس** جویره نیز با و بعد است  
 اتفاق اندیش این است که **سپاس** طایفه کعبه بی بیتم هم حوایی  
 و ز قول راعف و انشای شرات کرده بودند و کار سردار جویره  
 نیز معلوم شود که **کچی** منجر شده ابتدا از راه باغیانی هوای کبیری است  
 ابراز یافته بعد از ورود **علیه** بیات بنه و آخر و قرار وانه در قول و تمجی  
 و ایر سر سوشتر **سوشتر** منوره خود با فوجی از راه سایان بجایست  
 جویره استایان کشته روز دیگر طرف صبح وارد جویره گشته  
 محمد حسین خان سردار که تا این زمان گوشه کلاه جلالت بر کشته

35

در میان



در میان قلمه سبت یا عراب مطیع ز قناری میگرد به بتیه فارس و آل کشته  
که در قلمه خود کهنه است در مقام می گفت مکن مامور ساخته و سه روز  
در امکان تنظیم مهمات برداخته عطف عثمان بجانب کوشتر فرمودند  
در عرض راه خبر رسید که امالی کوشتر از حصول آوازه نوده موکب  
والایه سندر حیرت افتاده جز اطاعت اطاعت یاره ندیدند پس خدیو  
ارجمند وارد قلمه سپهر بودند سندر روز دیگر که سلطان سیتارگان  
در خلوت برای افق بلباکس نرم ستمق جلوه آراشتند بر منتهای فروزه  
قام فلک ستر گرفت و نام هرمان یعنی ابوالفضل خان و تاراج شهر  
صادر گشته بعد از غارت کوشتر و قتل آن بد اختر حاجی از روسای  
خراسان بآن ولایت تعیین و حوین طایفه کتیار می بخویید ایامی بان  
در کوهستان سرب بخود سری برداشته بودند یا با بان بیلکه سبکی  
فیل را با حکام اردلان و پیمان و کرماتمان و سبت چهار هزار نفوس  
ملازم و اپلیاری استان به تنه الطایفه مامور ساخته از راه دود

30







چون از نوبه مویک افدس خبر نداشت و سوای دیران لغت و  
بیشتر ستمی مانند کفران نعمت ولی نعمت خویش است آن قوم بلا را  
طلبه سپاه سردار تصور کرده یا استحکام در بند عدت خود مغرور و  
شته اطراف کوه را با لشکریان باده و حیبت از حدز یاده و گرفته  
راه عبور بر سر مسواریت استبند بود تیر و زنده در نیم کسری  
در بند نوقت و صیحاتان بوزم واقعه و اعلائی بوای جهالت می کرده  
یا حیرتگذاران مریم نصولت و نیره داران سماک سلطوت در محاذات و  
در بند رایت سعادت افزا خنده و کحت جزا بر جهان نیز می بیند  
و لشکریان صلابت سزین را از جانب شرقی و غربی کوه پور کسرها خنده  
سزنان بران بموجب امر والا از نراد و طرف نادره کین اسر و خنده خاند  
سعدت اسر که میل بمرکز کند آنگ صمود کرده هر چند لشکریان بعلوم از فراز  
کوه زار آتشین از غام لشکر و سر کشته اما دیران از ابره یاری در ستمت  
کتاب کوهساری تصور کرده نیز دستنی قدم بر نر کند استند و بیای استعدا

39



بر ان علوم بلیند که سبب بر سپهر برین میزد استیلا یافتند و نیساعت کامل  
از حاینین نوایر مشهور و سبب استتعال داشت تا اینکه محمد بلوچ لغزم تقاره  
شکر لظرت اثر بیلابی کوه بر آمدیمین که حقه ز فرد لکار بیا یوں مشهور  
نظران افغی حصال کست دانت که تو سنجست و مر حله عمر سطر طی شده  
این الموقر کویان سیدیز کبریا بهتر زده دلاورا بنکه مانند دشته بخوان  
و شسته بودند حکم و الا فوجی ارزاه قبیلان و جمعی ارزاه تک را مساعیر  
در داخه ناده سرخ استهب دلاور پرا عیان و در زون و کسن و ستن  
و سپاه آن روسپاه دست از مقصود بنم و کسان کسیدند  
جون محمد بلوچ که سرخ در تافته در دستر از کوه حکم اضطرار حکمی  
بکبر ز میگردند تمامی دستگیر دلاوران او از کوه سستی بمطوره عدم  
روان کشته و جمیع اسباب و مایه و فتنه خود سرخ پاشتر  
بمعرض کتب در آید و از کمالکان طی سبب سلیمان صلابر سردار را با فوجی  
تجارت او مامور ساخته اما او از راه حید و رمی با جهندی نواز از احوال







سزل بمنزل عازم سیراز و در سبت و ششم شعبان وارد بمکه آمد و در  
مکه یون نیز که از راه راه مهر فرستاده بود در ششم ماه صیام بمکه و الا سبت  
و غیر فرار محمد بلوچ سبت کرم سیر بوض حدیو کرد و کرم سیر برسد بمکه و یون  
عزیزت زیادت که طهارت بی غلبه سردار عساکر حضرت سحر را در  
و چهارم گذارسته خود بجای پاری عازم درگاه پناه شود سردار نیز در سبت  
ماه وارد بادام علییه و تقارنات سبت ارشاد یافته مامور شده که  
باستعداد کامل رفته از روی اهتمام حضرت به پینه محمد خان بلوچ و غیره  
سبت چهارم آمدنی در باقی کستان اعواب کرم سیر و قلم قلمه ایشان  
بردارد و سیر در سبت از عریضه از جانب سردار جوهره رسید مشغول بر اینکه  
کستان و ستایم کرد در قلمه کعبه کنی داد استند با فارس آن شیر طایف  
امان مستقیم خدمت گشته اند مفرستند که ستایم کوره را با اولاد از  
فارس کوچانیده از راه حوزم آباد و دونه استر آباد ساخته خود با  
سوره از راه شولستان وارد اصفهان شود در آن اوان

سایر زاده



سأتراده رضاقلی مرزانه بروفق فرمان از خراسان مامور حضور شده بود  
وارد شیراز به تقبیل بسط کردون قاطب افندس سر از کشت

در بیان و فایده **بارس نیل مطابق سال تحسینة فال**

**واریعین و پایه الف تحسیری تقدس** چهاردهم سوال در

بگامیکه خطه دکنتای شیراز متو کوه طوفان بود حسن و فلک بینی مهر سوز

چهره با یوان حمل خرامیده بر تخت جم سیه برانه خورشید روزی زینت

یافته هر یک از سرال سیاه و امیران لشکر کلابه ز تاری آراشته سکه

و از سوسه لباس و حقیقتان با زر زینت پوشش قباب محمد و حسن و محمد شدند

چون از جانب احمد یا شاهزادی بغداد که بوعده دو ماه برای او اردن

و یثقه صلح از دولت عثمانی استمهال کرده بودند خیر صحیح و جواب

حریج بناید بوضوح یوست که اولیای اند دولت به سبب انقلاب فارس در

اصفهان صلح و استوار گسزد بدفع الوقت میکنه را اند بندا قیصر و بساط

همام خورشید و بنادر فارس و کرمان را بطهارت بنجان سردار

۴۳



موتول و انعام مهمام محمد بلوچ و احمد مدنی در ایاد محول و در الهی سیر از  
را که تا از زمان یکستیمفای فارس سیر از بی داشت به نیابت التوالت  
سر بلندی داده و فاطره از انتظام التشریح جمع کرده در چهاردهم ذی قعدة  
بنیزم استراحت مالک که در ظرف رویه و رویه می بود در ایات لطف  
طراز از تجلیه سیر از ابراز یافت در منزل اسب سیر من محال از بدو  
بیا یار از خراسان وارد و بحر بیعت اثر ولادت نوپا و به یارستان دولت  
و طبل شاه رخ میرزا ارار ساینده که یوم القد با نزدیم سوال بعد از  
بیتقی بی کساعت و کسری از لطف مظهره محذره مرادق سلطنت  
فاطمه سلطان بکم بیت خاقان ستمیده شاه سلطان حسین قدم  
بعرضه وجود کند استمه از وزیدن نسیم بیعت سیمم این توده روح بود  
کلمای رگازنگ نشاد و شکوفهای شکفتی در صد این دلها شکفته  
گشته و مولف این تاریخ در صحن وصول این نویدد لیتز بر فی العوز در  
حصور اقدس تهنیت حال و خنده مال آن عرض بر و سنده حدیقه اقبال را

بقوان



بقوان مجید تقال موده این ایم اند که اندک مکتب پو سف فی الامین  
و سفند من تاویل اما قادیت و الله غایب مسی  
اره و لکن اکثر الناس لا یعلمون . وحسب الامر بما یولون  
صنبط آیه مبارکه مامور شد و از منزل مذکور در حال بیعت و سرور سفند کرده  
در سبت و پنجم شهر ذی قعدة اصفهان متوکو که همان کت ساخته و اما بی اصفهان  
بکرمی بیگانه شد بطیر و احسن میدان نقش جهان و راسته بازار از آن خط  
ارم نشانی از در و روزه فاجوایی طویلی بخرافان و امنین شدی ب  
کله وزی کشیدند و اصل نغمه وار باب طرب فوج فوج در هر جا میفرمودند  
رونق سنگین بازار زهره میشتی گردیدند در همان اوان عبیدالکریم  
افتدی قاضی عسکر و م که در محاربه عثمانی یا نامه اخلص اینتر برسم  
سفارت به رگاه جهان بنه آمده در راه اصفهان توقف داشت و  
رضت یقتیل بلا مقدمس یافته چون مصنون نامه وزیر مشور  
بر این بود که عبید الله یا سالی کوریل او علی از دربار قضی سبزه دار

25



سپرداری مأمور و لعل حکم مازون و در دیار بکر توقف دارد و  
 معتمدی سبزه از نظر نزدیاستایند پور رفته امور بر آنکه مفروض مصلحت  
 در ویستن یا سدی نماید و حسرت بر صیتر ایام پذیر و لایم بود که عرض  
 اولیای دولت عثمانی تا خرد دفع الوقت است که شاید رای جهان گسائی  
 اینجین قصد منحرف ساخته به بیان اظهار دوستی سنگینی کارهای خود را  
 درست نماید اما چون آنجناب میخواست که ابواب این مطلب بمقتضای کار  
 سنا بی مفتوح شده بدون نصیحت نفوس و سفک مار و مدعا حصول و  
 سوزیدند ای تمام محبت احدی را اتفاق افتندی از راه معسب اد  
 نزد عید الله یا شار و انه و پیغام دادند که معضو دما ولایات آنطرف  
 ارش است اگر تصرف دادند مینها و الامین و همان پذیر باشند که ما خود  
 بدولت کلاقات البان رسیده نیاری کار را میکند ارم و چون قبل ازین  
 که اعیان دولت روسیه کیلانان را بموجوب اشاره و الا فانی کرده سپردند  
 در نخلیه باد کویه در بند استراد قلمه پروان استهنال کرده بود بند در اصفین

کسان



کسان معجزی از جانب باد ساه و الاغیه روشن سفارت مامور وارد در بار  
 معلی و مقرر شد که همه جا در مویک مایون با سده در میان حرکت مویک  
 مایون از اصفهان بجای تیروان و وصول خبر گرفتاری **سید احمد**  
**مدنی محمد بلوچ و قایم عرض راه** بعد از انتظام امور اصفهان در دوازدهم  
 محرم سنه سی و هجده و ایمن و مایه و الف لوی غایت از راه بمیان یاجانب معضد  
 با قراسته در عرض راه خبر رسید که طهارت بنیان نمر دار بعد از مرخص  
 شدن از درگاه جهان پناه **سید خیر قلمه خلیج و قلمه عوض** که ساکن اعراب  
 بندر بود پرداخته بعد از انجام کار ایشان مجامعه قلمه بلوچ **مستوفی**  
 شده چون قلمه شک مستوفی **سید احمد مدنی و موی الهه اسرار** که  
 مخفیان دینی بود و جمعیت کامل از اعراب سمعی و اصفهان در کربلی  
 محمد بلوچ که در آن اوان در قلمه دستنی می بود از ورود سر دارگاه کشته  
 بعزم استغانت **سید احمد علمه کمسک** سده در یک **سید سنی** آن جمعیت  
 از آن که **سید احمد علمه کمسک** را بت افرار افران **سید** در ازین معنی

۷۶



چند در گشته جمعی را بجا مره قلعه با هم و کوه شمال الظرفه با هم معین نموده  
 خود یا فوجی بر سر محمد بلوچ ایلتقار و جمعی از انجوان او را قتل و گرفتار  
 ساخته محمد بلوچ با محدودی سمت ساحل سزار کرد و چون چشم احمد  
 از میدادی حال منت را حلال امور ساحل و بنا در مفاسد کلمه بود و  
 سر در این شهر قلعه او عازم گشت در اندک روزی سپه بر قلعه فرستاد  
 گشته چشم احمد بی زایان نامی اهل قلعه او عازم گشت دستگیر و جمیع  
 قلعه و ساکنان آنجا که در بنیاد می بوده بفرستاد چون در آمد سردار  
 بیوفات از آن مصلحتی می که استیانه فساد بود و بران و اهل قلعه را کویا سینه  
 از راه کرمان روانه خراسان و احمد توره یا چند هزاره و سنای  
 شتر را بر بار سپهر اقتدار استیاده که در روز و در بارندت  
 سیماست رسیدند و سر بکریان بستنی کشیدند اما محمد بلوچ بعد از فرار  
 از حوالی کشتک که راه جاده را سد و یافت بجایت سواحل شتافته  
 از آنجا بر گشته شتافته بجزیره قریب کسکین اعراب بولر است و



بود که کوب او در سبز چلان گرفتار زبان شده بود محمد بلوچ را  
یار قوی او اسیر کند و دست او زنجیرات گرفتار آن کوهستان  
در راه ای ای بدست یواز حسن و احسان حصول مطلب بهره مند گشت  
و سردار محمد بلوچ را بر وفق مسلمان روانه ساخته چون مکر حضرت الهی  
از نصیحت او اخاص عین سر نموده منظور نظر عنایت و صاحب ملکات  
ساخته بودند در اول و بعد که غرمت <sup>نویزاد</sup> او را به تیانت کوه کبلو نقش کرده  
رواته ساخته در عالی قابو کنان او را یک یک کشیده فرموده بپایند  
که اگر ایند فقه مصدر خجانت و سوز بختی سوئی چشم مانی تو شکستیر این  
این جاق خوابند او نیز انگشت قبول بریده بناده مرخص شده بود  
در سوخت که این فساد فاحشی از ولطهور پوست و بعد از در و در  
یا صفهان با شماره بمایون در بجا که این وعده و وعید عمل آمده بود چرا  
عمل را ساینه چشم خود دید بنی صلا دو سه روز قدم بر راه عدم گذاشت  
در سیزدهم ماه صفر موکب بمایون از بعد از حرکت و چون مغرب شده بود



که عا سوز خان یا بلوکه دران ایوان آدمی بود که سترار خانوار را  
ارومی را کویا بنده در صامین قلعه که محل حضور بود که مصوره داشت حاضر  
نایب مستر آنکه بر وفق زمان عمل کرده ریایات همان کشت از راه  
وارد آملکان و خانوارهای مذکور را تدارک دیده روانه خراسان حسنه  
و از آنجا عازم مراغه و صفان گشته چون سید محمد ان احمدی ساواوی بغداد  
که با فتنه امین مقیری برای تخلیه ولایات رفته بودند با سیاهان حکم می یافت  
استان را جواب داده در تبریز موقوف ساخته بودند در روز ورود بود که  
بخواهند خوبی نشان خیانت و سعادت بقبیل عینه خواندند نیاه و در حضرت  
الفراف یافتند و کلبا ستر خان فرغون در درازا المرز را با جمعی از خواهر  
و حکام مامور به تبریز و حکام انبار و مقدم و مکرم را نیز مامور به مقدم  
ساختند که هر یک بجهت خود در آن ناحیه توقف کرده منظر طاعتی خیر صلح  
و حکمت و نمر صمد و رام مجید باشند و چون جمعی از اطو است که در حدود  
استرا در جاهای سخت و پهنه برداشت مسکن داشتند از راه زو



بخت در امرفاقان فرور بخت مخالفت کوه بظهور میر سب بندند لهذا  
حکام استار اور دیل و کلمات را با جمعیت آن نواحی و فوجی  
از حیران جهان جلوظویشتر و به نیت این زمین گشته اند که در  
که در بیغوله های جنگل و کوه های کوه حصن و احصفا اختیار کرده بودند بر  
و به بیغم کوی حال دادند در نوزدهم ایتم الا اول خطه اردیل مغر کرک طین  
گردید در میان کیفیت ششم نبردان دقایق متوق و نیت لکن به  
دعوتات و فرار سرفای بعد از ورود موب جهان کنایار دیل  
تاتار و چایار از جانب عبداله یاسای عسکر وارد و در عقبه رسانند  
مستقر بر ایکنه تا دو سال مطالبه ولایات را موقوف داشته بعد از دو سال  
ایلیچی مقبری بدر بار عثمانی و سرتاد ولایات را طلب نمایند تا اولیای آن  
دولت در برابر قرال فرنگ پی تراجه حکم وضع مست کرده ولایات را سپارند  
و از خارج بظهور پوست که و کسرتاده این طرف را تارکسیدن جواب حس نظر  
کرده سیر یاسایان هم بنجوبه سبقت ذکر یافت بعد از این مقبری اقبالی

۵۱



۵۲

نکرده و شکر سنا دکان احمد یا سید را راه گفت که نزار دو بدستیاری  
 چاکلیدستان سعی کند پر چشم این کهنکوه مادر کت نکرده دام نیکه سکر  
 ویاستایان دیگر جای کیر نیست و قلاع تحت پنهان ملوب است از احوام  
 جنود و لشایخ رخنه نیر در بحر ششمر نی چون از حمله یا ستایان مذکور که  
 فرمانهایون بکخط شریف با اسم انبیا موافق قانون دولت و  
 عثمانی اصدور یافته بود سر فای خان کزری بود که در آن اوان از دولت  
 عثمانی و لایب سیروان و دایستان را در توره لفر و افتاد است  
 موسی خان حاکم استار ا بموجب حکم هایون آن و نماز مصر آدم خود  
 برای سر فای ارسال و سر فای حامل شکران کشته و جواب لاطایل که بر  
 دمان توصله اش افزون بود بموسی خان نوشته در اینجا درج کرده بود  
 مملکت سیر و از البقر بستیر نران کزیه سحر کرده ایم احمد بغدادی مغز  
 او را چه بار است که ازین مغز دم در اظنار این مطلب ستم زنده لهذا  
 تحت در کوه مال آن زیاده سر مغز را پیش نهاد صمیرا نوز و شکر

سیر و ازا



شیر و از آن گلبند ششم ایستاد فکاهه در یک ساخته در لبت و پنجم ز بیم الا اول و در رود  
موسکب مالون کنیز رود که موافق کشته سر فای از او آوازه تو قه اندر یابی  
تو بخوار و نظرات جهان آنوب آن بجز خار که رو بر ریای سیروان کرده  
بود درخت بقلل جبال استنات کسیده و در لبت و پنجم ماه مذکور  
ما بجه لوای جهان کشتا پر نو و وصول بر ساحت قلمه تمامی ایدانه محمد قلی  
سعد لو حاکم اردبیل بابایت اتمکنت سر بلندی بایت خون بصر رسید  
که جمعی از نگزیدار کشتار که در محل موسوم بیلغی که در سرسبزگی تمامی  
واقع آن موضع است سلسله جمعیت را انحق دادده در کین سواد این  
بلوچی از سپاه لفرت چاه ۳ یا خت الین نامور نموده بالصد لفر  
سروزنده و اسیر بسیاری از ایشان بدست آمد تا تیا عفو خطا کو شتر  
شهر یاری با طلاق اسیران فرمان داد بیلگر یکی شیروان آنها را  
بدستوری عذو بونک سر بر لیا جهان و اصل ساحت و چون بعد از  
که فتاری محمد خان بلوچ و سنج احمدی و انجام امور فارس امر موکده صادر

۵۳



سده بود که طهماسب سلیمان سردار فارس با بعضی از خواهرین بجایار  
وارد دربار سپهرافنده ارگرد و دست از ایلیهم در ستماخی مشت استن تون  
اند و خنده و در غلغل آن احوال خبر رسید که سر فای با فوجی کثیر از  
لکزیه در صید حمیت کرده نوای ارباب داد اعلام داده پس شهر یار کوز  
برینه و اعزوق را با است براده رصافلی مرزاد رقله ستماخی کند است چون  
مقوق که در بازده منزلی ستماخی واقعه و ستمای داعستان در آن  
او ان استکین و مقام سرخا و کیزگاه انور خود رای بود برای اینکه  
او را بجار توبه اضطراب اندازند و ستم و تیرا مکن از او به دست  
روز دوشنبه نوزدهم ربیع الثانی با توپخانه جلو و دو آرزده هزار نفر از بهادر  
رزم از نای بریده و سبایی آنک مقوق کرده طهماسب سلیمان مامور است  
که سه روز بعد از حرکت موکب فیروز باد آرزده هزار نفر از لشکر  
حضرت اثر بغرم تیره و سر فای سوبه فیلد و بعد از انجام آن امر عقیده و  
و میخواست موکب والا و اذن مجدد مکنسه از راه فارس و سیستان



روانه برات گشته بدستور سابق بر داری فند مار و سپه داری آن ناحیه  
را مخصوص خویش دانند و در یک منزل قریب من اعمال در استان خراسان  
که سرخادر مومنه دیوه باشد که مابین قندهار و تاجی واقع است یا سردار  
حکایت کرده و سنگت فاحش یافته پروانه متوق سده صدیو مهر اسیر  
بوصول ایچر جمعی را بر سر راه فراریان فرستاد بر فاجون از غلامان  
مویک ایچون سمیت متوق مطلقه بود بعد از سنگت بیچ جابره در خان  
فرار نکرده مرکب بریز را نیز تک ساخته همالیت از میان کوه گذشته بود  
که دیران سلگام صبح دارد امکان گشته جمع از لکزیه و تاتاریه که از راه  
در پشت طریق فرار نم کرده به سنگر منصور سمت متوق افتاده در تپ  
و فرار از راه دور و در از نیا توانی قدم فرسای جمرانی نودیند و سنگر  
منصور گشته کردن سیصد تن بر رخ کند حضم افکن در راه سلگام  
سلطان سلیمه اختر چهار خنک سپهزاینگ ترقل کرد مویک و الا وارد  
امکان گشته بعد از طغنه یا فوجی از بایدران نیزه گذار و حسیز ارجی

۱۵



۵۶

خوشنود از سبقت سرفا سمنه کوه سپهر یا لوز در ابرز قنار و در عرض راه  
 بسیاری از آن جماعت را که افتان و خیزان طی مسافت میکردند و  
 قرین هلاک و اسار ساخته و تمامی اهل و انعامی که در کویستانان  
 بود بقتول شکر بیان در آمد القمه در عرض ده یا نوزده روز منزل صعب  
 المساک و کویستانان سخت را با توپخانه ملی کرده در اکثر منازل ثوب  
 و آلات مراده را بردوش با دکان از قتل جمال بگم بقتل نقل و تحویل  
 میشد و برین نیم وارد و فرجه سرب یک منزل موقوف گشته روز دیگر  
 حواذ یاد رفتار رزین ستم بجانب موقوف آغاز خرام داده در عرض  
 راه بولیده سرفا مستور اسکند عالی عفو تقهیرات و صدور مستور امان  
 و تا بحر حرکت موکب و الا لغت تعامان رسیده چون در دار الفرب  
 طبع بیاون نغز روی اندود حرف او قابل سک بقتول بنود حکم و ارا  
 صادر شد که صورتی در بنیاه عفو و بخت ایست خواهی بود که چنین سا  
 شکاه حضور ستوی و الا راه این سبیل بر انشوب را کس در فادار

چیل



حیل نتوان بست و عیب نه و منون از جمعیت دم این فوج از درهاست یعنی  
سنان پواتر است از سرفای با نامی بگردد استان بجمعیت  
مخوده در کن رودخانه بیک سرسختی فوج مسیه بسته ویل را که سبزه مخضر  
ران بود بسته بستی و قام و بوال سندن آن رودخانه است و  
سبب عیون و جاری که آینه موج روی اینس همه نامی است مای است  
و از معنی فوجش کار عواص اندیشه در نیامی بعد از ما این که شد آواز  
ستیلک و زنبورک و تفک از طرفین بکامه حکایت اکر و معنی خات عالم  
ایرانی مامور بجهت کشند و بسی بسیار راه بار یک تر از هر مکان دیده  
سور پیدا کرده چون نوز بیدر طرفه افغنی از رودخانه کشند سرفا و بگردد  
از ملاحظه اینحال زمان شرار از کف رفته روی بر تافته و کوه طغز فرس  
افواج ابعان آغاز عبور کرده تا رسیدن لشکر باین کرده است خود را  
بکوه رسانند هر چند که جمعی اینوه از البان خانه زین را عالی کرده است  
بدریا رعدم کشیدند لیکن سرفای که سر فتنه بود یا معدودی کوه و کلف

۵۷



خود را و سیاهی جرمیده از فوق برداشته بدیوار او را و چرخ را و او را  
 پس اندر ریای شکر بر شور و سر در خانه و اسرای و ساحت مصفا فوق  
 موجزن و تصور و بیوت عالی را اساس افکن گشته بند کبک کاوی خنجر و  
 سعی دیگران زمین آن وادی را از بنقه و سر بسته که در نهاد است آنجا را  
 کرده خزینه و گنجینه و دینه سرخای و اما بی باجا را ایچ در ظاهر و باطن و  
 موجود بود در بسته بر طبق عرض گذاشت و خاص فولاد مان و ولد علی  
 لکڑی خان ستمحال که بزرگ استخوان بود در استر زمین ستر و اندوز  
 نقیبل سینه سوادت قرین گشته بمصیبت عالی ستمحالی و مقام فاحره سر بلند بی  
 یافت و مستعد صفت و مستعد بی عفو تقصیر اما بی استر زمین گشت  
 چون حیو ز بسمت و دی با بر کاب و صید در تنگنای جمال و طریق مانم عبور  
 نزول بود کار سرخای نیز قابل آن بود که خود را معطل او سازند بعد از  
 یک هفته که مال آن وادی اندوخته و سبب و بددعای برانداخته شد جمع از لکڑی  
 را که در قید است از نه بودند ز کور و انانابه ستمحال گسیده و رقم غفور بر جرمیده



اتام اهل متوق کشیده صرف زمام کردند بعد از ورود مبتدل احتیجی باره  
در استان معلوم است که لکزیه آنجا سر طغیان پیش آورده میل رودخانه سمور را  
که ممبر کو که مصور است پشت قلعه کوه را استفاق کرده اند مگر والا آن  
روز در آن سمت رود فرود آمده بحکم کردن خوب و اسباب پل مسلمان  
داد و تا وقت غروب بی که در کمال استواری بران بسته افواج مصور را  
فوج هجوم مامور رسوا کنند بکجا میکه مهر زین لوا از رود نیل فلک و  
کند سنت ریبات جهان کشایز یا سپاه اجم کو که عبور در دامنه کوه و  
نزول نموده روز دیگر که بکجا هم صبح که آفتاب جهان از از پشت کوه  
بر سر از کوه زین مستر از رفت جمعی را هم از دامنه کوه بمو صغی که  
زنان و نسوان از ظایفه کفین داشتند روانه ساختند آنجا را  
بای محل از جایز رفته آغاز کردند و آن حضرت با جمعی از دلاوران  
بتحقیق و سزایان پرداخته آنروز از بام تا سام طی بست بلند آن  
وادی بولنگ کرده بسیاری از از ظایفه از سحاب جمال مفاک سلاک

59



افکنده جمعی کثیر اسیر و تخته المکنه اطفال شیر خوار و بیچ شش ساله  
را از افراط دست در میان دره ها و آنها کشته نیم جانی برای خود  
مستقیم انگاشته خویش را القبول فایده نجات کشته اند زمانی که حسرت  
شیر سوار خورشید ازین قلمو بلیند رحمت بر منزل غرب کسیده فدیو  
کسور که بفرم آسایش از با بی کوه سیر زیر آمده متران که بد چون بسبب  
صعوبت کوهستان امن اردوی از راه لغز است امر و الا بصیرت  
بوست که بنه و اعزوق از راه با جهر موقوفه کشته در سازد هم  
جمادی الاول محل موسوم بقوی قاشین من اعمال فیکه را بحر اقیانوس  
فایکاه ام ساخته و بعد از سه روز بقیه لشکر بفرورد که از سایه الهی  
می آمد بار دوی بزرگ بنه و اعزوق که در سماخی بود بر وفق  
و زمان بود کسیر و زی شان بود کشته چون و  
همه سبب نمان که سیر داری فتنه ما را احتیاط دانست بعد  
از سنگت سرهای بنیومقدار سماخی عازم سمرات شده

بود



بود عسکری خان عالم ابدالی را نیز با فوجی از ابدالی روانه  
 ساخته که در حوالی نوزدهم در ابراهات بلخی رسید لیکن ملحق نشد  
 در منزل مذکور بینه از لیسورت مرزا اولد شط علی خان و الی بق  
 نقلیس علی مرزا برادر زاده او بقوام سر بر کرد و سر رسید مشور ایکنه  
 در حینی که سرهای سبک قبل از یاسایان کجه و نقلی استقامت کرده بود  
 اسحق یاسا و الی نقلیس با جمعی از عسکر عثمانی حرکت کرده بید ابراهات  
 می آمد و الی زاده های مذکور با فوجی از کجه جمعیت و در بعضی راه و  
 کانت بر کسب آن ریخته یا لصد نفوز و در مین سبیل و اشیر سلک جمعیت  
 استان تفرقه پذیر گشته یا سفر صحت خود سازی نیافته نقلیس  
 فریاد و الی زاده کان در از ای اینجدمت کلام مهر ستادم و انواع  
 نوازش و اصطلاح بهره مند می یافتند بعد از هفت روز نوزم ششم  
 کجه لوایی عزیمت او ساخته در میان نوبه موکب هالیون بجای کجه  
 مجامعه فکمه کجه و صادرات آن ایام بخت التیام حق از ان نظام

61



امور و سپه روان و بنده لکر پدراختن و نام فاضل است  
 همادی الاول در کلیک کدزی کنجه قیاب بارگاه عز و جاه بنزروه  
 مهر و ماه استند علی با سنا که در ان او ان از دولت عثمانی به ایالت  
 کنجه منصوب و با ستم کرای سلطان تا نار و جمعی از رویه تا نار می قنط  
 قلمه مامور بود شهر را غالی کرده بیارایر کفن کند استند و فدو کند  
 مقام کینت سپهر توان مجره لکام رایجان قلمه سبک حرام خنده  
 مکان سیه و اطراف قلمه را بدیده بدیده روز دیگر از جانب جنوب  
 از میان میدان شهر که تبابی چهار تختها صد و سبت فاصله بود  
 طرم سپهر رکنه هزار جهان خون اتمام از دسته بر سپهرین  
 و از سه طرف دیگر مورطها معین و مقرر شد بر فوجی بسمنی و بر کرده  
 بمکانی احتیاط یافت و جمعی از لشکریان قدر اند از و مباره پا  
 سجد فارم قلمه رفت قلمه تیر رس آکفن بنین واقعه بود  
 حواله گاه ساخته در سر ساره اما آغاز کما خاری نموده کنت تو بجان



رویه سارهای مذکور را در کوره آه سبزه با شش سی مهارت  
در عرض سه روز با شش زمین زیموار کردند پس توپخانه این طرف سارها  
میان قلعه را که رویه سر کوب بنیادهای آن ساخته بودند نشاندند توپها  
صاعقه بار و در اندک روزی را این سارها را از بی آنها کنول و برات حیات  
بالاستینان آن بزم خاکی را در حواله قایض اروام کردند و انفجارها  
تسبیح را که در جوها رخو بخواری سر بر فلک کشیده بود از جو شش صاعقه  
باری تسکین دادند بعد از آن حواله های مکتبی سپهر بود که نازل  
منزل نوازل سماوی بود و در خارج شهر از جوهای قوی تر رسیده  
سپه های بیای قلعه کشیده بکوب فلکبان ساختن اما بمنکه آن قلعه  
یحسین قامت استعلا حکم میکرد از بروم قلعه اباسر مکتبی  
آنها را بعد از نوب و کران سنگ از پای در آورده چنان بستند و این  
را از منظر عظیم زیم میگردند پس سختیهای کردن مرتب کنند از دهان سختی  
فباره ایات و اسطرنا علیهم الحارث بر فلک کمان قران می شود

63



و سر ما پندیر آن کوه کن پیشه برین کسب و کسب سینه از طرفین کینه  
 لغت داد و زاد دستی بیداد سبب و غم از سبب داران لغت بای حصار  
 رسیده آتش زنده خاک سپید حصار رسیده و جمعی از مستحقان  
 بیاد قرار رفت یکدفعه لغت سببهای مختلف بماند آتش لغت بان  
 رویم بهیچانگی بی برده باطل نمودند آتش دیگر که سبب بر او یافتند  
 سن باروت بکار رفته بود باطل شدند حواری فرقه مستحقان ثوابت  
 بر فراز این قلمه بلند با فرود حشر مستحق بوز و صیغی سر رام کار بودند اول  
 لغت را آتش داده از اطراف قلمه دلوله و لور کش در افکندند قلمه کین  
 را صورتی بکنه همان لغت بود که باره سبب آتش سنگین نه بر رفت از  
 خون بوشش بر بروج حصار از دام و بجوم عام کرده همیکه فراز آن قلمه  
 استوار مقام استوار مردان کار دیده تزاره از آن آتش جانسوز  
 مستقیب مای دیگر گرفته از آنجا دود در نهاد قلمه افتاده آخر حیات  
 مختصه تن از فارسان بروج یا کواکب عمر ولد علی با سواد الی کینه

64

احتراف



احتراف یافت از اطراف نیز رومیه و در فقه لقب پامی سپه آورد یکی  
را سپه داران مظلوم شده باطل کردند لقب دیگر عقده دل را سکا فته  
از آتش درون فغان سوز بستی خیل تن از جزایر جهان سپه دار  
کردید و چند فقه طریف لقب های دیگر رسیده در همان تنگی لقب و  
با کار دو خنجر و پهلای دست بگرمیان شدند و یکد فقه سپه سرانجام عصر در وقتی  
که مستحقان در این سپه مقول بودند رومیه یا قنیا رمانی دستی  
و بیتهای آسته عقده از فقه بیرون دویدند و قنیا را آتش در دهان  
سپه داران انداخته تا تیر و تفنگ و سنگ رجم آوردند تا بپای سپه بانها  
میدان دو اینند از منظر سپه داران اگر او دیران جلالت میداد  
با بیتهای سپه بر رومیه در او چینه جمعی را بجاک و خون کشند لقب را  
سپه دور کردند چون سپه یار نام بخش کشور بگردد روزی سپه یار  
نویس ریخته کرده بکار هر یک از کارکنان و مسلمان پذیران می بردند  
فلوکیان این معنی را یافته در آنوقت بجدی نایره نوی و تفنگ را

625



مستعمل است خسته که اگر خرم ضد یو الو العزم دستی از دور بر منقله  
 افکر بر نرد سوز میزند است خرمین هم بسیار بی از بر روان طریق <sup>سپاس</sup>  
 بان اشس با نوز در می گرفت و دود فوجان اتفاق افتاد که  
 در و فنی که سر در کردن فرار به این سید روی فوج آوردیم که دستی  
 اقبال یا بیدار سر رشته کار به دست کارکنان بنویستند بسیار سید اذنه کلوه  
 نوب نیز شخصی بر ای بده و متوجه خون سر است شخص بر سر صورت و با  
 آن حضرت با تیره که در ایجا بگذرد لباس کردند و بگه فوج نیز در مسجد  
 بیرون فلوله که حضرت از سر پیروزها تاسیس میگردند کلوه قتیاره  
 از فلوله میان مسجد افتاده کینوز از علامت در از بیای در آوردیم بنج  
 بی بی نیران حکمت التهاب دانست و از بیج طرف در زد و حوزا تقیضی  
 می سند و اکثری از رومیه و ایل فلوله کلوه نوب و تفک و قتیاره  
 اساس دستی فروریخت از آنکه فوج علی یا شاه عالم برکت ط که در  
 بفریب کلوه از بیای در آمد و بگردد علی یا شاه عالم که با تاسیس نوبت سوخت

شده



شد و بدر را حجاب زد و بظرف پیر علی یک لوطی یا سبی که در سر حجاب  
ستبیه می بود بگلوله قناری قناریان راه قاسم پس گرفت تا غوغا در میان او  
قات ستباز روزی صرف بردن سبیه خندق قلعه را بگو بهای صمیم  
و سنگهای عظیم انباشته سپید را از خندق گذر آینه تباری  
سیر حاجی رسانیدند چون سبب برف و باران تو بزه با سبیه  
مندی شکی سده بودند دست از بردن سبیه باز داشتند مگر دیگر یاب  
ریختند برین جهت با این سبب و جنوب قلعه را که آب می گرفت  
سد سد پیری زمین داد آب سبیه دیو سیر حاجی با محصار بر وجه آن  
سمت انهدام یافته تصف قلعه را آب فرود رفت و آینه وسی رات  
در روی آب نمونه خانه حجاب شد اما محصورین با سبیه رعبه الله  
یا سار کوبی او غلبی که در آن او را سبب سبب و او آرزو آمدش  
روز بروز می آمد نیست بدیوار امید واری داده دست از دامن قلعه  
داری بر مینداشتند و در این چند ماه ایچم لازم کوشش و تمهید بود

67



در باب سنجش قلم عمل اندازا اینجا که کلید کنایه است امور در دست کار  
 فرمای قضا و مفتاح ابواب مقاصد و کف تقدیر ایزد است سنجش قلم  
 صورت سبب یافت چون بوی سببگاه راه در رسم هدیه کنور است  
 بنوده فوجی از دیران خون آسمان و سبب که بهرام استقامت را سبب کردی چید  
 مغر کار نگاه از خوانین کرام در و سببی آنچه از حشمت با طرف نامور  
 و آن مختار استوار در کمال شدت حضور ختم جمعی را نیز سبب داری  
 صیقل خان بغایری روانه نظیر سبب نمودند که با اتفاق تا و اتفاق و از ما  
 در آن که چه مستعمل محاصره قلم نظیر با سببند خون سنجش قلم مذکور  
 بر فریجه اقبال بنزدال حسنه و داد کرد در سال سبب سبب میگرد و بجاری  
 حالات آن داستان التالیه الفریدر در صحن و قایم آن است  
 قلم صدق تعالی خواهد شد تا ملو علیکم منه ذکر او از تا به فوت و  
 اقبال آنکه در ایام محاصره کنه چون اردوی عیالون در تبرک سبب  
 واقعه شده شدیدی در برابر خیمه محترم سبب سببند

بهر



که پسر مراد تو بچیان بستگی نموده باشند از اتفاقات در جسمه حرم محترم  
روزی در سرتاسر ششم بودند عزم دیوان برای بیا یون کردند  
چون که از برفاخته در ابروی شدند بدستوری که در ایام محاصره مرات  
التفاق افتاد فی الفور از قلعه توبی انداختند که کلودر پهلوی سینه مبارک  
بر زمین آمد و جان انبی به کهنیانی حفظ ایی از ذات قدیو بیمال گشت  
**در بیان نتیجه کشتن جارو و تله باقی صادر است ایام توقف**  
در جنتی که ریاضت جاه و طلال در فارم قلعه کتبه توقف داشت از روسا  
لکنیه جارو و تله وارد در بار سوکت مار کشته بمسجد است روز نهمه کردند  
که جمعی ملازم برسم بساق در کاب خورشید اشراق حاضر سازند  
چون در آن مواعد اثری از وعده بظهور نیامد جمعی از خوانین و حکام  
سیاه لفت فرجام را که در حد و ادعایش مستعد و مشظرفان  
بودند به نتیجه انطایفه لعین کرده فوجی از مسکرفر و زبانی اثر میادند  
ایتان نامزد و جمعی از کزجه کاخت نیز سیر کرده کی علی مرزا اولد امام کلان



از آن سمت رود خانه کر باین امر ما مورث شده و ما مورثین نیز بعد از  
العقار حمیت منوبه ساکن آنجا که مستند الظایفه نیز از قلع و مسکن  
خود حضرت کهن بقیه کوی که همین فرزند دودمان البرز بلکه البرز زاده  
داعان رعیتش بود کسبه ماسه کوه کمر خاک سبزه دست بجزه سری  
کسبه نه و علی العقاب با سواره و پیاده خود همسایه لشکر فروری  
بمجموع آورنده اردوی اجم خسترا اما حجاب نفک ساخته اما خود را  
سازد بترطامت کرده همی گشت از ایشان بی عرض غف در آمده رو بر چینه  
و استعاق خود ستاننده و پس سر اردکان کعبه و بیاه من از الظایفه  
را که در دست داشتند از پای در آورده بکنه کوب و رفت و رو ب  
آن نواحی یرداخته و تمامی فرادک کت را آتش داده اسب و اموال را  
عرضه بپن و حصار و ذکور و انانث الظایفه را که فرستادند و از بیافته  
بودند مورد قتل و آسار ساخته و چون موسم رسان رسیده و  
دخبل گماذد کرسیم که ز مهر بری به مسکن اینان رحمت نرود

۷۰

کشته



سینه و راه آن نیز مخفیست مگر بود که آنرا بکفر بر رهنمای عظیم و  
و حیوانی قوی است و در نزد آب بسته بودند هر چند که از هم جدا  
صیقلی گشته بود اما صورت پورس آنجا نماند بمانند اینها حکم و را  
عازیان بر گشته جمعی از روسای آنکه در اردوی حضرت سزوه  
بودند سلسله حبس و قید اسار گرفتار آمدند انجام کار اینست  
پوست دیگر کردند و نیز بعضی رسیدند جمعی از طوایف تجنبا ری الهان  
کشتی و اسلکبار کردند از موقت اعلی یا باخان یا و شلوپیکری کشتی  
به شینه الطایفه سراسر مامور گشته در محل موسوم بر زر در قلعه کوهی که شکار  
آنجا بود پیاده از اطراف کوه پوریش برده بعد از گشتن گشتن  
سیار از طایفه معلوب و جمعی از ایشان در رودخانه آن ناحیه  
عزیز و جمعی هم بیار و ستمبر صاحبه بارد بران حریق گشته نمر تا بحال  
و اطفال دستگیر شده یا ساده والا و اتمام سرگردگان یا نواز  
سکه خلیل آباد کوهچیده روانه خراسان در راه و در جام لیلوشین

۷۱



اسمیت رفقا کردیدند و همچنین زمان حکام و سیرتانی با فوجی  
به تبقیه بلوچ موزیک مامور ساخته بودند یا نهایی و این حکام مذکور  
عقبه علیاست که برای مدتی کتب چهره دست فانی است  
آن ناحیه را سرتن فذلان و هووان و جمعی را به بلدی سینگ کج راه  
عدم روان ساخته فلو موزیک را مستحکمانه در بیان وقایع توسط

**سبب مطابق کشته هزار و صد و چهل و هشت و اعتقاد و صلح با روف**  
**و استرداد فلو باد کوبه در سینه تیا سید فرخاوند ستمل و مانده**

تحت وقت آن شد که در المرز پیا ستن و فلو مای شکو و در با صحن که در  
سرف ستر کجانه دی بود بیچوم کسایه ابراز تری و فلو کتبی جنودیم  
بیماری کسوده کشته از در یار قوه نامیه اب رفته بجو بیار و و و  
استیاری بدینی الاصفی بهمین کفار کلهامی ایض و احمر کلشن  
راه دیار ناکامی بمایه سلطان سیار کهن رور کشته سبت و بجم  
سوال کشته هزار و صد و چهل و هشت و هشت علم افراز خط حمل کشته سبت

۷۲



لا اله الا الله وکل راکع باکتاشش آن در سینه نقل و کویل او بود یا بهتر از سوسن  
ریاح ریحی بر روی باغ و بوستان کشاده و طغیانه کوس نوزوزی  
و غلغله مستم و غیر وزی مزده بچس و عالم افروزی بد و روزید در راه  
و محاسن زودانی که کله از پها را استغاره آب و زند از آن گلشن رنگین  
و باغ ارم است ب ترتیب از اکتیقه صفا این میگردد و بوستان  
لا اله الا الله و سقا لیل دام زسکت از آن بدل میبویست و سرفای کل سرم  
از خجالت صفای آن وقت با حنن قار میخارید و او سمی سفینت از عورت  
میگردکنند در نوید حسن میگرداخت بشیون الوام خواسته و بر  
دوش روز و سوا سرال سپاه از اثواب کلکون و غلام از تاری کویان  
اراسته گشته بیمارستان دیگر در نظر آمد و بعد از انقضای شش روز وزی  
نوبت از ایس کلزار بکن ولوی دولت ابد بود رسیده و در از در فرود  
بخت استقام و علم گیری با ستر داد و ولایت در بند و با کویه کردند و  
معضل محل آنکه سابقا در بافت که کجاس ایچی که از جانب دستان

73



روس سفارت در اصفهان پیر بابا تقیعلی عتبه علیا سید و از ملوک زمان  
 رکاب مایونی بود چون بعد شیر قلم سماجی چهل انتر از او فلو در بند  
 و غیره که در لفظ اروسیه بود از ضمیر او میگذشت ابلیجی مذکور از غیر  
 خاطر اندکس الکابری یافته در باب انجام آن امر سه ماهه استمهال  
 اروسیه و بیان حقیقت کرده عالی یاد ساه خورشید کلاه روشن  
 دانست که همان لعل او را سودی و عاقبت کار ما پیوسته است  
 تکلیف ولایات مادون ساحت لهذا در از روز پیمت اند و ز غفده  
 بنما پس دو لیکن بوقوع پیوست از نیطرت قرین استرف حکام بواله  
 بات در سیز و باد کور و سالهای و لیکن تور و انه مهر کردند که اسم اینک  
 در لفظ روسیه با سید با حجاب زی یافت و ولایات راه بلبه سوز  
 که روس الملک جابین است لفظ کرده سرداران روسیه را  
 بدون مزاحمت روانه روس نمایند و ما مورین بنحو مقروض مان نیز  
 کتبه ولایات را کوزه ضبط در آوردند بعد از طی مرحله این مدعا



چون اصل نیای شهر و قلمه سماخی در جای نامناسب اتفاق افتاد  
دست لشکر سلف بکانه سر کوبه چهار آن میخواستند دست و الا  
بغیر امکان تعلق یافته بود بلبه دیده و در آن صاحب نظر در چهار سوره  
سماخی معز و همین کشته بدسوزی و الا نیایان مهارت بسته و همند  
درست اندیشه با تمام آن نیای خیر فرجام دست انجام با دیده در اند  
روزی کنگره آنحضرت مین بکوش قلمه ذات البروج خرم برین ساخته  
و سکنه و ایامی قدیم را کوبیده در امکان زینت بنیان سنگی و تعلق  
در الملک حکام شیروان فرادند نیز از اجبار هیچ اثر اینکه بسیار  
و ایلی خوارزم حسین نام و کبیل جیوت را با کسزار نواز ترک مانیه جنت  
صدود خراسان کسنداده دو فرقه کشته اروپایی کوی کاری مانه و توج  
سبب اللذان مملکت که سکن اگر ادب کس است رفته در حینکه  
از طریق مستغول تازی و سکر کم دست درازی بودند حکام آن ناحیه یا  
کامل برفت این رسیده جمعی کبیر اعرصه سبب ساخته در ازای

75



... در سن بوار سنان هر دو راه اسلحه من پانصد در بیان جوش  
... کوب و الا بجای قارص معزم محمد بن عبد الله پاشای عسکر در قارص  
... **دوازدهم** چون مدتی بود که عبد الله پاشای عسکر  
... بوزج مقابله نمود امروز بوم از اول قارص آمده هر چند اوازده او را  
... شش سبیل کوم ساری سر عت و ام میداد اما کوه یا ریجای از لفظ  
... پیش کرانجانی عبارتت سکونت بعد از روز و سلاطانی که محام  
... عتاد بافت و عسکر از کرپان خمول بریناورد فوجی را اولاً  
... اجمی قارص تعیین نمودند که شاید سلسله جهنم چون حمیت  
... شته از قارص سوره کهنه کرد و عسکر به جای سبیل برداشته از  
... و اصل کرد پس غریمت نوبه یا سمت در قاطر و الا لضمیم یا  
... از دیران و کیوان نهایت و بنزه گذاران را هم صلابت  
... بر کردگی چند نواز از جوانین و ستم بد طریق و صبر و صلابت  
... نامور ساخته فوجی المومنزداست که رفته در اعزاز

76

توقیر  
۵۲



تو حق کرده لکن به چاره و نه بدو است آن که همیشه در کین میدان جان  
اندر اینگز و سوت پی نماید با پیکر یکی سیروان و حکام آن ناحیه به تشبیه  
ایست آن بردارند و کرد و بر اینتر برای محافظت و صیانت ابروان بجای  
بچخوان یعنی فرمودند بعد از استیاق این امور و انتظام کارهای  
تردیک دور روز جمعه سیزدهم ذیحجه طرف عصر از خوابی کنجه بجز خار  
اردوئی بجایون در جو سیروان در پایی پیکران در خز و سیرانده  
در منزل الاکوی من حال تمش الدین او بعوض اندک رسید که بمیور  
باشای ملی حاکم و آن بستان سیرانکس از سکر و اکراد و آن روانه  
تقلید کشته شد و جهان پرورد با تمام این مرده بهجت اثر با فوجی  
از دلاوران رزم از ما بعزم ایکنه ساید سر را پی بران بخره سر  
که یزید بکیر بنده عازم نقل کشته اردوئی بجایون را معزز که کوه  
یک کوه رفته در قلعه لوری با دافامت کتاید و منظر انفراف بود  
و اولایان شد بعد از ورود در اباب جهان کتاید و سیرانکس

77



معلوم شد که یمنور یا ساری برای مصورین حکیم علی و دهره میسر  
در انجام داده مراجعت کرده آنحضرت اراده فرمودند که  
سهم یمنوری از سیرایه عفتا بر سر قازاری  
در ای قاص و ارفع و محال و توقف جمعی ارزومیه است رفت  
شاید نمایند و با وصف این که در آن زمان یک تازان آفتاب  
بر کرم کاوتازی و میان کوهها و درهها بگذری مالا مال برفت  
نوه از دست و راه از چاه نشسته است آنحضرت پادگان  
استانها بلویدن برفت مامور ساخته دستیار و زانو  
در روز قدم سزما می گویند سیاه گنجه خواهد دیدی را که در آن و  
و ناک کوه کوه بر روی هم تفرنگم بودند با مال نمود که سایه  
بمور بدست جنود مسعود افتد میسر شد و چند موکب مامورت لوز  
و ورق آنها بیاد بانی قوام نسیه کرد بان در یابی بیکران انداز

78

سینه زینا مد



پس عطف عمان کرده در قلمه لوری یار دوی ای کار یوں پو  
ای غزیت صیغہ محسن را مصحوب کی از کفران رومیه  
شده او را از توبه موکب منصور آگهی داده با دوازده هزار نفوز  
رویکه نازان عرصه گیر و دار عازم مقصد گشته در غزه محرم گشته  
من و مایه و الف بکفر سخی قاص را معزاد دوی ای نجم ختم ساخت  
مان که زجرم بکوکب ؟ از زین کوسر کوسر ز صحت است  
بی نای و غریب کرمانی علمه در جرم برین انداخت و اعلام طقه  
یات از در مایکس بر سحر کماک و قبه افلاک او را تحت نظر  
که می یابست و با قزوین کوی که می تاملت در برابر قلمه سوسه  
ه پرچم اعلام زر گار کتودینر حول سحر کت از وقت اعلام  
از نهفت کونیه بطرف واقف گشته حصار قلمه داری را مانع عاف  
نه تو با حکام درون و بیرون شهر برداخت خود در قلمه توقف  
را که در آن قلمه کلمه و کلمه نزار برسد با همه را سنا می طار

79



فرستاده بود که از روی خرم لیت به پور آغاز رزم نماید تا عصر لغتیه  
رزم سازان و سواران کبری جان بازان بسی و تلاش کشیدند که شاید انظار  
از حصار دور هم آوردند که در مسجدهای معتاد و حویلی و سعت قلمه قاصد  
توقف التکریر شود و سر را بر میقتضای جمعی از اربابان در روز بی  
رفیق که وقت عقوبت بود لطف خیرم و اطراف آنرا بمطربس و حنون  
کرده بودند که بدو بیخانه طبل را با برمالون بجوای قلمه کشیده و عقوبت  
مسکرونی البان کشیده و بعد از آن افسانه ای آن از دمای نماند  
کار بزم چشم نغمه ای افنی بیکر رسیده سواران و پاده کان با سینه  
و صاعقه بار بر انظار حمله در کشند محض تمام البان روید چون سینه  
از روز کینی فرور روی بر تافته فوجی دیگر از همان خارج قاصد بجانب  
ارزن الروم ستانته ز خود را عقوبت کشیده باز محض کشوند و چون سینه  
سیاه حمله اطللس کقام علت را برای آسایش طناب در کشیدند  
و عطف عمان یاس اردوی سپهر میان کرده روز دیگر آنجا را مستور کرده

80



صالح و صالحی و ایلی و ایلی را با مال و اسم سوادان چو در هر سواد  
خسته و مکتوب استا فانه بجزرت بکسر کز نوشته مصحوب یکی از رفتار  
مید که ستاده او را پند ان حکم دعوت نموده و ز غیب که دند جوانی نیا  
وم سده که نیا بر کارش بر تامل است چون قلمو کبچه و نقلت محصور  
صورت و ایلی صره قلمو بروان معصور بود صرف زمام نوبه بجا  
وان کردند که شاید بکسر کز بر کم ابراد یکی از حصار گامی محصور قلمو  
ان طهور سود کوبج بر کوبج جنیب او ج کلید را با فرا خشن باره  
و شین او ج هر دو ماه ساختند و بعد از چند روز یک کسر سخی ابرو  
ال کوبجه طلال سوره حسن با ستای و ایلی ابروان قلمو داری  
جی از دیر ان رزم ساز بموجب حکم سرور کردن فرار قلمو یا بزید را  
ت و تار ساخته عثمان آقای عالم آملکان دستیکر با سرور زنده  
به تحت کردن بنظر ساینده و عید الله با ستای بکسر از نهر  
لی حتره اند و نکشته بمقاداد اذ امار القضا عجم القصر الفراء

81



مویک لفرت از راه بر صغیر حال دیران و ششوم حادثه در بلاد ایران  
 محمول دانسته جمعیت آن لشکر را سکنه در دست کرده با کمترین  
 و عدت تمام که موافق و قزوین و نقیبه و نقیبه ای ریزه چ که در محاربه  
 به دست آمده بود بنهاد بر ترار سوار و پیاده بکنج می بود عازم ایروان شدند  
 و بعد از عبور از عسکر و م از راه به جای این بودند دل بند و فرود بهجت  
 بودند سواران خدمت گشته خوار شدند برای سبکیاری غازیان بنده  
 و از قوق اردوی مایلون را روانه کوچ و تکیه ساختند مویک و آلا که گشته  
 با نژده هزار سوار بقصد استقبال حرکت کرده عسکر که با نژادان کوچ  
 و فرمی آمد وارد محل موسوم بام دامن محال ایروان گشته چون دست  
 دامن حرم گسیده بپنداشت آنجا گذشت شب بان گروه اینوه در دست  
 کوه فرود آمده کوچ و آلا بر نینه را که در دو کوه سنجی آن کوه در حین فرود  
 گندی ایروان واقع بین اسکن میدان متعلق بود برای نزول اختیار  
 نموده عسکر که ظاهر گشتن که در هوای خیال معارضه از آسپانه عارضه

طاری  
 ۲۰۰



بیرمد بحال حسین و با بیروت در فلو حاف طیند و طیند پروازی و ارار  
شیب هر یک از سیر سنگاران را صید فتر الکی و مردیم بر ارفق رکنه لونا  
ماکی تصور میکرد اما حضرت علی ابی که کوه پابر جای و نندگستی در یاد  
دند آمدن البت ز ادیل براند کار و از عطا یایی حضرت کرد کار دانسته  
ال قوی و حوصله شکر و غم نایت و بیت زرف تا لصف سب یا ما  
داخته منظر ظهور صبح فردی بودند انشب در عالم و او تو بد ننگه جان  
میب که کجا و شیش و شتر و پیکر شایسته در در میان حیمه سید که محض  
نظرت در منازل زده سید رو با کفرت کرد خدیو سیر صورت تر  
و حمله و کشته قعای کردن او را گرفته آن جا لوزیم شرم و نبله  
ده او را محکم کشیده بزیر زانو در آوردند اما تا بیایمی جا لوزی قائم  
تخفرت با و در او کینه شکر یا ترا که در اینجا حاضر بودند یا ما در اشاره  
نوز از این انعامتی بظهور رسیده بود که آنحضرت بقوت بازوی  
فلن او را از پای در آوردند صبحی گمان سران و سرخیلان سیاه

83



موندند اولاً جام کوشش و مساعی و سوسالیت از از زیاده ندم این نمایان  
بر ساخته که دشمن بر مساعی و زیاده جمعیتش زور است که در پیش روستند  
و طرف اردو نیز تعلیم ابروان و زنگی جای پوسته اگر فتوری در غم  
مفتوری در رزم واقعه شود راه نجات از همه جهت بسته خواهد بود بعد از آن  
حوائی سینه را بیان کرده دیران را محکم افکنی دلداری و بفتح تو فریزی و  
امید و آری پیدا اند معان آن رویه از قلعه برآمده از نسبت بر اردوی  
بایون کن زنگی جای را فرود کنند که هرگاه کوکبه و الا از بالای تبه مقابل  
عسکر بردارالتن هم بگرفت اثر در او بزند و اردوی بر عسکر نیز از پیش  
آغا کوکبه بزند بمنزله که با کوکبه و از تمام بر اه افتادند ضد یو بلند اقبال  
که با فوج خود مختار نکل و آراستهای کین در کین اسناده بودند از فوج  
مانند عده بیاری خروستان و چون سبیل کو بیاری جویستان اسنگ بستند که  
و ملت که گاه رویه آوردند بر عسکر روم تو چانه خود را دود بسته کرده که  
بجانب بسیار و دسته دیگر بر سر تلی که صفائی میدان واقعه بود فرار داده



در پناه مل السیاد و از دو طرف بر خرد گشته حیک یعنی توب و تهنید را  
صاعقه بار ساخت بهتر یاد گشتور که نیز فوجی از هزار بر جیان بهرام صورت مایه  
سر تو یخانه بایست چن مامور ساخته قول کار لو ترا بر سر قلب سکر و سپه در حاکم  
آورد و تو یخانه مایه جلو را بر اینان گسبند بخت خراب جهان بهرام  
کین به لیت کرمی اقبال طغوزین مهنام گشته تو یخانه یابی تل را  
صفت کردند چنان یاید اری قلب سکر نیز از صد مات تو بهای کران در  
هم شکر و بودادی انترام آوردند بیکه تا از ان جلادت آئین و نیز  
که در ان طغوزین که در طرم و کین جماعت کین بودند با سواره سر و در  
زمین از لیسار و عین متعاقب سواران برداخته فوجی به سس روی  
پادگان در آمده القند مایه بدام افتاده را جر که در را حاط کرده بر افشانی  
دست باز پند کار بجای رسیده که بلیقو از جر مک ده تن بکرمی بلیقو  
زنده سمیش انداخته می آورد و سواران سکر تا کناره اریه چای از  
عقب السیاد گشته در از روز پنجاه هزار سواران کرده عوضه بیخ

۹۵



و در هر مده مراد مدد در عهد الیاسی بر سر راه  
م فرایلو بنای بر بی عنان بر کشته زنده می آورد جمعی او را سینه  
تیا نچه عادت او با شش سیاه است با او ذرا او بختند باستانی مانوان بر  
شش ایشان از امید در غلطیده بر سر کشته سنگ آند نه جان  
را ایلو چون صید خود را نیم جان و نیم بسمل دید او را از چم کرده سر  
مرا قدس رسانید چون طالعش در محاسن آن بزرگ ناساز  
ه بود بنوازشش کامل بر افرازی نیافت و سار و مصطفی با  
لی دیار بگرد که بهایت سلطان محمود خان باد ساه روم احتشاه  
ان یک پیش ممت خراسانی از اسب انداخته چون زخم تو چکار  
در عین راه وفات یافت و شش او را با رد و طفر فرس آورد  
زده لغواز با شایان و میر میران بر زمین نیم سر بر سینه را بی کند  
تو یگانه و خزانه و اجمال و انتقال و خجام و دواب و آلات و اسب  
سگ و شکر با شش و خون از حوض حساب معوضه اکستاب در راه

86

دانی



بنام محمد در روز بیست و نهم محرم سال و در پین نایب و  
فاق افتاد اما تیموری یا ساری ملی در آغاز استعمال حکایت با اکراد و  
بیت حسیه از جانب اویم کلیسا و فوجی از راه کربلی و استرک  
شدند از امنه و مات در دره حواری استرک مر راه بر ایلیان کوفه  
بستر او بکوب و سنگ و دیران از قفا به نیر و نعلت اسب سبزی  
اده سه چهار هزار نفر از ایلیان از بیم جان بانی در پی یانیا  
در کب بجاه ساری بخدمتستانه الحاصل دور روز برای  
بیم عتایم و اعطای جو ابر و عطایا در ایلیان فیروز بی  
و انکلی ترا بر ادینه موسوم و منشس کر ابر او ملحق  
عوب محمد آقایی و زرخه چی بقاص و منشس سار و مصطفی یا ستا  
مادر ابا یروان نقلیه روان کردند و جمع کفاران روید  
چی ۱۶ دهه بر رفته همراه نموده روانه او طان فرمودند و حسیه  
قتل آن روم را با ما، نقار از هر کدنت حالت کینه و نعل را



و ستادند بس حضرت یوم عنانی لطف و بکر کابی تا سحر ایزد وارد شود  
یفر روزی اثر بجاست ایلاق ایروان نسبت یافته نیمه کجاق خانرا  
مفر کوبه مسنوزه و شکوه آسمان فرسای کوه البرز ساحتیه و طباقات  
چا و ستوراکه بعد از واقعه فتح بموجب امر والا بار دوی معلی یوسوسه  
یا شتهار نقرا ز بهادیران ازم کسری بحاصره قلعه ایروان نامور و معتر  
فرمودند در ان مکان ساه زاده رضا علی مرزا که با حرم محترم از ارض  
آقدس نامور بر گاه معالی سده بودند وارد و شیر تقبیل بساط اندک  
فایز شد **در بیان شیر کوه نقلیز و ایروان** چون مشیت ایزد را و  
که بست و کتاد حصن حصین جهان و قیصر و البسط عمام قلمه مستین چهار ارگا  
در دست قدرت اوست کجبول امری نخلق کردید بدون سعی طلب کلید  
دارا ملک مطلب بدست می آید و خسته های کتوده از نترس حیرت است  
ستدر گامی بسته از هر باب کشایش میاید مصداق این تعالی  
مفیدات قلام نه لوره است که در پنجمه سال انمال پابر جای ظاهر و

هو

در این سنه



در آن سرزمین ناریه گرفت و واینده بکدی تمام ویران مستی  
افراشته بود که بکشتا کشاره آمد و رفت ایلیجان و دیره حروف  
و صوت سفر بچو به از یاد رنی آمد و درین چند وقت نیز که اینهمه  
سرکنان رومیه بیای مدی جلالت سردریای قلم گذارت و دستار  
خلقه اری نموده بر میزدا کشند در این وقت که بحر فتنه بر عسکر کیم بر سر  
اولا علی پاشا و ابی کججه مرزا پاشای رابا چند نواز رو بجای اولیا  
ایده ربار کسوان رواق فرستاده طاب امان کشند این مسجون خیزت  
ظن الهی موقع قبول یافته عبدا لیا فی خان اینکمه را پسر ابی ایلیان  
یا فرمان امان روانه ساخته بعد از وصول کسرتادگان مذکور رو  
و پاشای متاراکه در مقدم صفر غلته را کلمه بمو حین استاره اولد ستر  
با تفریح خانه و جمع اسرای ابرانی تسلیم نموده استبدی شد که و نسیم کرام  
سلطان عالی زاده ناتار کام دل از نیشتم علیه علیا دریا بد بعد از حصول  
این سر بلندی بجانب مقصد ستانمند و مقرر شد که و نسیم کرامی سلطان

89



عراق عید البیاضی حال روانه در بار شهر جیان و بیچاره  
ز رومیه قلعه اسالی از آریه جای که ابتدای شهر است گذرا  
اودت نمایند یا تا فتح کرای سلطنت سید از ادراک سعادت  
شش سلیم شرف و یایوس سلیم یکسهای لایق بنواز ستا  
ص غرض خاص یافته علی باشای مستوفی لشکر بیان خود از قاف  
شهر کرای سلطنت تاتار که ولایتش در الملک قدیم بوده از راه  
ریق معصود نمودند بعد از نخله کمی استحقاق باشا و ای نظیر از باب  
را ده او نیز پنجم مذکور مورد امان گشته در سبت و دویم ریب  
سوی خالی کرده یا اسرای ایرانی توکچی و تو جان و قورخانه متصرف  
بنظر ف داده خود بار رومیه قلعه عازم اخسسه گردید اما حسین با سنا  
بروان در بیرون قلعه ابروان چهل روز استسماهال کرد چون آن  
باشا محمول بعد از سبت بعد از شش قلعه را بعیده مامورین نموده  
سه سال از سلطنت تاج و خان بکانت فارص روانه کرد که از

۲۵

در درم ۵۶



در دهم ماه مهر در جانب غربی فارس که ارزن الروم است حکم آورد  
که چون یوی کشته بنمور یا سالی حاکم و آن که از مور که در بنوب تنگ ایر  
مردی سبی تیز دستی کرده سر عاقبت بد برده در قاص می بود با جا  
رص و یا سالیان عقبه داری برداشته و از کناره ریه جای آن ارزن  
روم تمام امینه و قرازارح و توابع مرز و بوم عرضه عارت شد چون  
بعد از مقدمه قتل سرکشان فی اعیان دولت عثمانی احمد یا سالی و  
چنداد که سهمت بقصر منسوب ساخته از ایالت بغداد مغزول کرده  
و دند سبکری منسوب و بعلم و حکمت مازون ساخته او نیز در آن  
وقات در ارزن الروم توقف داشت عریفه کسرتاده مستعمله  
مستند یا سالیان و امالی فارس و ارزن الروم نیز عرافین ضراعت  
میزید بر بار سلی کسرتاده بعمد گردند که کار یار و انرا صورت کسرتاده  
را بیکه ضد یوی بحال ستم غریمت آن دیار کرده پیرامون ایند و انرا  
سازند که در خون ممت اصفان کز آن آن کتفت که از علم مر...

۹۶

۹



برفان چنین نگردد و سخن با حضرت قیصری وزیر بزرگستان رومیه در  
مسالت ایشان پذیرفته بقیه الاسراف و قاضی ازین اروم تر با  
نقو از روسای اویاق و اردقارص و بافقان علما و مستشرقین  
کامیاب بقبیل استمان سپهر بیان باس زمان امان روانه ابروان  
گشته چسب با سارا کرده رفتن ایشان را و معنی نگذاشت اما چون  
قلعه داری را پی سود مبد بد آن منثور عا طفت راحت بجات خود  
شروع کلیت قلعه دریا نزدیم حمادی الاول الحضرت سپهر مانند را  
یا تو پخته در اسرار یکی شنگان این دولت ابد بود سپرده  
خود یا اینان و بستن صفهان قلعه روانه دیار روم کردید حکم والا  
بعزفتا دیونست که با باغان بنگر یکی رستان و سر کردگانی  
که ماسور مجاهره قلعه بودند آمده در شمش الدینلو توقف و  
مستقر صد و در امر بگرد با بسته و از وقایع آن ایام ایکنه کنی  
از بلخی اروسیس منجی که بسبق ذکر یافت در اصفهان

92

تاریخ اوزبکستان  
تاریخ اوزبکستان



در صورت سه در سوخت با یون بی بود در بی که در ایات هر  
ت از نیلاق از روان عازم قارص میستد اورا در صفت الفراق  
از کافی بصری علقه سفارت نمین و بکنز بخر فیل و بعضی به ایام بر او  
روانه فرمودند در بیان حرکت سوخت و الا از قارص به بجا  
تغییر در بین و انتظام اوصاف که نسبت تات و مفدمات قدر  
نزد استنات تا باید از دستان کمال عظمت و سوخت او تا  
در از استراده قلمه ثلاث چون انتظام امور در حستان پس  
طرافتس بود در سجدیم حمادی الاول از قارص عطف معنان بجا  
بیس کرده مقور داشتند که سردار غلبین با طهورت مرزا و علی  
بی مرزا و سید نفوز طوالتان و از ناوران کار نیل و  
بی نیار کار در حستان روانه در جبار فلک بینان ستوند  
درین در سخن راه ادراک فاکتور سبب استان عز و

۹۳



ایلیق اما چون علی مرزا از فرقه که چه نسبت اسلام کند و برادر  
محمد مرزا در حکایت عثمانی پاستای سراسر نقل رسیده حق باستباری  
و سربازی آن منظور نظر حق شناسی و ابیکری که حسیان و کارینیل را  
علاوه کاجت علی مرزا عنایت و او را احتیاج فانی سرافراز و با جمعی  
ساحته معترف نمودند که طهورت مرزا با طاوانان دیگر از نثرمان رکاب  
بود در ظل عاقل حسن روانه سیر برده و در یک منزل نقلی در مکان برت  
الهی طهورت مرزا را از حسن نمودند که رفته کوچ خود را به نقلی بسیار  
و طهورت مرزا که توتم و ابیکری با اسم خود راست و در مدهات  
استحق با شاهدت کرده صاحب منشیر و تدبیر بود چون این معنی از قوه نقل  
نیامد و مایوس و باروسای که چه لوطیه کردند که بیرون اینک وارد نقلی  
بجانه خود ستانف و جمعی از طاوانان نیز از زمان منزل فرار و  
کوچهای خود گرفته و اقلتیان در روس حرکت که امکان صعب است  
نروسمار بعد از ورود بمنزل سوغا ملوک سباه نقلی

۹۶

۲۳۳



فوج فوج ساخته بر سر قله راه سهمی برای مسج و استقامت طوایف  
در دست و نیم ماهه پورست که چیز آفتاب قباب بر نو وصول بر ساحت  
نکنند و از آنجا حج که در مقام اطاعت بودند مورد امان گشته سر که  
عرض مواظده در آمدند و شش هزار خانوار است از او جایزه روز  
سنان ساخته و دست روز تقییر مقرر گو که بفرستند و سر کینه از آن  
ترم بنیاد و ابی قدیم را است بفرستند بجایت در بنده است خنده پتین از آن  
در حسینی که عبدالله با شاکور علی او علی از دولت عثمانی بسکری مستور  
مازم حدود ایران گردید و زمان ذمی شان قیصری بنفاد میوست که خان  
هم نیز جمعیت را از سر قله تا ناریه منعقد ساخته از راه سولاق و در آن  
دوات شود خدیوی بی حال بعد از آن استیماه این خبر علیقلی خان سار یو لیلو  
ریگی سپهر و از ابا حاکم و قشون استرآباد و فوجی از جنود مسعود استر  
بند ما مور ساخته که اگر از خان قدیم اثری ظاهر شود در آن نواحی مستور  
در مواردی که از راه فوجی استرآباد

95



لی زوال و سقوط است و ما بجز ریبات طغیان شمال باشند در تعلیم معروض  
سده و الا سده که عساکر حیرت محصور بحدود سولاق که کشور مملکت ایران  
وروست است و او را در دینا با دساره کسند ز غایه روم بعد از آنکه مطلقه میگردد  
که ولایات خوابی کجایی از تصرف آن دولت بیرون رفت و این در مضمون  
نویسند بجوانی مملکت روم خواهد بود علی با سوادانی که بجز آنکه از خدمت  
معرض گشته بر بار بفری رفته بود بولایت آن دولت علیه روانه ساخت  
که یا مطلقه عساکر روم و سوز را بدستور قدیم متن الدولین استوار  
فرمانی تم بخط شریف مصحوب اسلام کرامی سلطان برادر زاده خان قدیم مذکور  
که در دربار میفری میبود یکجا یاری گشته اند اعلام داشتند که چون حال  
در میان این دولت نیای مصلحت آمدن خود را چنانست ایران موقوف  
دارد اسلام کرامی سلطان در عرض راه عساکر را اطلاق کرده  
و عساکر معتمد بر ارفیق او ساخته یا بجزینه اعلام این بزرگراه معالی روانه  
کرده کیفیت حال را و مقدمه آمدن علی با سواد از دربار میفری بطلب

۵۸

حکم نامه



و در سن سده حال ساختیم سلطان فرستاده کرد در قلعہ استرو  
مذکور بقیتل درگاه سپهر نظر کنند سلطان مذکور برای ایصال  
بان اعلی حضرت باد ساه روم از خدمت ایمان حضرت طلب شد  
بن صد و این حیات از خان قدیم آتش افروز مزاج مقدس  
شده بود عالم رقت سلطان مذکور شده فرمودند که میرزا تاج شیر  
آتش فتنه را فرودت بیدایم و حصن تورانکنز را از دستگرا تپی  
ان فیضی در کار نیست و این حکم را چون تقویم پارینه اعتبار  
لم ایلی علامتس سبک اند خواهد برکت پس سلطان مذکور  
وانه کعبه و عبد الباقیان زکده را نامور ساختند که در تقبیر توقف  
ده علی یا سارا که برای مصافحه از دولت عثمانی می آمد کعبه برده منظر  
مان مجید و بیایند در ایات جهان کشار در سنینه نوزدهم حماد الثانی  
بقلب حرکت کرده از راه بار و نذر عازم مقصد شده که بعد از عبور از  
جامق چون بگذرد چاروندر را نیز کمال در کار بود اردوی ایمان

۵۸



۹۸  
را در توالی آب که استه عازم بنینه انجاء شده و البیان پس از وقت  
مسکن خود را خالی کرده بر سر از ابرز که در رفعت و صعوبت مشهور  
عالم است مستحق نموده بودند یا ساره و الا لعنکین و جزایر حیان  
از اطراف کوه پیورش پرداخته بآن کوه فلک شکوه صعود بانس افروز  
نایره جزایر و تفنگ غلوه زهر بر پی حیل را کوه ناز نموده یک سمت مستحق  
را صرف کردند بکزیه چون التفوج بی اما را با خود و دست که بلن و بر صلا  
عادت بلار از زمین صاعد تا سمان دیدند بسوا مخ وز و ایای جمال مشغول  
شده خود را بجا سید او آر کشیدند و جمعی از البان قتل و اسیر بوتا  
و منازل احراق شده از اینجا عازم اردوی حضرت سقا و از راه شکی  
واروس ره یوزد وادی املیقا گشتند بعد از ورود موکب بایلون  
بماتخی جبر رسید که خان قدیم که بخارج در بند رسیده بود او از راه  
نویه موکب و الا کشیده عمان غرمت بر تافه دو منزل بگی کرده چنانچه  
نه در کتبه لوقف دانست طوار بماراه معاودت و فرمان معیری را برده بام



دولت و الله سپارد چون خان مذکور بسید از ورود بجوابی در زند  
بیدار نامی که از ستمخالی زاد نامی سابق ستمخی بی در استان مصوبی است  
شیر و از اسیر خانی و حکومت در بند را با حمد خان اوسمی تقویض و دو  
بار و پانصد تومان دیار کش و شمشیر و کرب و طلونه یا و داده سر حاجت  
بد خود را با پانصد نفر لکنزی بکمر ابی خان مذکور تعیین و بعضی از اشرار  
مطایفه هم عرصه را خالی دیده بودند یا خان دم از وفاق زده بودند هر چند که  
بند ابی رستان و جبال و استان را تمام برف فرو کرده بود و عبور  
در سایر دیار سانی مقدور نبود اما آن حضرت که لبت و بلیند هم از مانند اقیان  
ایان در نظر الوز کیسان سیمارند بفرم بلیند و بخت از بینه میصد ستمخی راه و  
سنداد ستمگر ستمه انطایفه کم نصرت را پیش نهاد خاطر او در ستمخته  
از راه الهی اعاج سماخی روانه بعد از ورود بمنزل دره کندی و مان بکلیون  
بمزدانیست که هر دار و استان از در بند آمده در منزل دره من اسما  
از آن ملک و مشغول جمع غلات با ستمینه و اغروق را در موکب و

۹۹



سایه براده رضاقلی مرزا از راه سابران روانه و خود با فوج از آن کوه  
اثر و الا عازم بنیته انترابر و فوج چایقون گشته است هزار نفوز از افواج منصور  
را اینر مسکت و دقتوز باره و انبی یاره و آختی یاره یعنی و جمعی را هم مامور  
ساختند که در سمت فرتزه لور راه بر فراریان بنده بعد از آنکه لوازم  
قتل و کشتن و تادیب در یاره آنطایفه عمل آمد عطف عنان کرده  
در منزل کلک رفته بار دوی طرف فریبت بگوشند و در پیچ رحمت  
کمال فلتو در بند مفریب شهر بنده گشته خون بوحشه رسید که ایله در سمخال  
بعید و او کسی و سرفای از محل عارانش سلسله جمین را منظم ساخته از راه  
دارند که بر سر خاص فولاد خان سمخال بروند بعد از ایات جهان گشت  
از در بند سبک کرده وارد مجالس که خان محمد و ولد او کسی در اینجا توقف  
داشتند گشته خان محمد نیز با لکنیه نمر دره مجالس را فرو گرفته آواز گشته  
و جمعی از ابنان قبیل و اسپر گشته تخته راه گیرش گرفته و تمامی  
آنحال با مال و زخایر متصرف لشکر فرودزی منظم در راه روز دیگر که از اینجا



دست کرده منزل به منزل بهین پنج قتل و اسیرین و احتراق فراوان حال لکنیم  
بشد تا وارد قریه کیدن که مستحق بخاص نمودن دفن بمحال بود که دیدند  
بن سرفای اوسیمی و ایلدار از وصول کوکبه مسعوده آگاه گشته بر لب س  
بیش بر گرفته بسستی فرار کردند و خاص نمودن دفن با ایتامه خود در کیدن  
و کب هایون ملحق و نسبت چه سالی است آن خزستان سرافراز کردند  
از اخبار اعلام طفر فرجام تا آنی بغرم بتیه سرفای بجانب فوق وارد و سرفا  
رحمیت موفور فرام آورده قلل جبال را سنگ کرده در راه بود پیر که  
و شش در باخروش بود و گرفته بعضیده خود سیر راه بر آن سیمان  
بست ضد یوسمال بکنان راز چهار طرف مامور سوار ساخته اول  
سته افغان فرار کوه را از دست لکنه گرفته آتش حیک تیر و اصوات  
در راستا خبر کردند هنوز از فواج دیگر از دامن کوه در کار صعود بود که  
ب متفاوت بناورده فراری و بیکه تا از آن کزین از مکن کین شغاف بر  
هم تیر بر استان جاری ساخته و سروزه بسیاری بدست

۱۵۱



اندر با سبب تاریکی وقت و غیبی سحر صوبه کفر لغت اثر در انروز از ان  
کتابی سینه خراب بر جیان زطل مثال را اھیانت قتل جمال و  
ماورد و همان مکان را محل نزول گوگبه منصور بن سواد در ان ایله ار  
نه لکزیه در استان و او از جمعی مسعوده سواخته از سمت دیگر میادینت  
سرفای می آمد چون از سنگت واقف بنود جزایر سر کرده لکزیه را  
سرفای به شور کرده در کمال اطمینان آمدنی شد بعد از آنکه کاسف بجای آمد  
خورد با باطل دست و گریان یافت ناچار آغاز زد و خورد کرده  
یاندگ گرو فری راه باران خویش پیش گرفت جمعی که سرشان بار سرد بود  
کردن زیر پتو نهاده سبکبار بیدار عدم ستا فتنه روز دیگر نوای  
بهمان کتابی بجانب موقوف ستم افراز حضرت شد که معارف آن  
روسا و معین موقوف وارد اردو بی مایون و طالب امان کشته بوعصر  
رسانیدند که سرفای کوچه خورد آمدنی پیش ازین بجانب آواره و سستاده  
خود نر ناوادمس از نغمه سنگت سبب آواره و هر کس که بخت و

52

و ما بندگان



و ما بندهگان خود از سال گذشته اراد و عفو نموده احسان خود بوی تمام  
حون فرار سرهای حسیب لقیقین پوست و اهل توفرا نیز در سال ششم  
بمبارزه مورد احسان و امان ساخته بودند که در کجاری ایشان  
چند داخه بیغرم بتیمه احمد خان او سبی عطف عثمان شده بجایب فلو ستر  
توجه نمودند چون در وقت توجبه موکب کلونون بجایب غازی توفیق قاضی  
آق قوشه و ابایی انجا در سر راه از در استیمن در آمده بعد از گذشتن  
مکوکه منصوره در مخلفت در آمده جمعی را بکفیه یا عانت سر فاضلی فرستاده  
بودند اسمعیلی مرده حسینان نایره حضرت قاضی کشته جمعی را به تیمه قاضی  
و جماعه آق قوشه مامور و قاضی با جمیعت خود در حدود جلال در آمده  
سکنت فاضل یافته مقهور و تمامی اهل آق قوشه غارت زده و لواز  
شدند و دیگر قاضی بعد از خوابی ایام ماضی و ستمند است تا او نیز آن  
کردن بدیگی ساخته وارد اردوی معلی گشته با تمام اسلحتان اسرای  
آق قوشه که در طرف سپاه بودند بنظر غایب زور دید پس حوالی فرستاد

۱۶۳



مغرب مرادفات جلال کشته او کسی جلا در دخر خود را برسم کبیری  
بستان دولت و چند نفر از مبعوثان را بدربار معالی فرستاد  
ستدعی عفو و تخفیف بکنند لهذا فقیر او نیز مفرودان عفو گشت  
سپه بر ایگه لکزیه سمت و وقتور پاره نیز هزار اسب معنویان بکش  
و خانوارها معبر برسم کرده داده بمختن که خدا ایان طالبین هم خانوار  
فرمانت را محصلان این امر سپردند و متقبل خدمت و انقاد گشته  
و امورات دانستان بپزناخت صورت انجام یافت خاص فولاد  
سنگال و باقی سران دانستان را با کوه کوه و الایوسه بودند سوار  
تاسیبه بهره مند ساخته رحمت الافراف داده خانوارهای دانستان  
و طرستان را نامور بد ریند و زمان استیغرم دار از راه شیروان  
بجانب صحرای دکنسای سفین مستغطف ساخته در بیان در و دین  
و طرم نیای سلطنت در آنوقت حقیقت نشان و ایمن ساز نی و مجاز  
خانه بترم جلوسس بجایوت عزو عالم و شتر را چه ملک و اوقات

ایام



م سحر خنده غیر فلان **م** که درانی دولت **م** در سکا میکه سر استان نرست  
 نان ایران با سبیلای خزان حوادث رو با سز دکی کند است از طرف  
 رشی قوی شام مانند شجر بر فراخت و هجوم سینه بکانه با حمت بر  
 بوی این کلسنا در میان گرفت با عیان بی اندیشه و سبیلان برای  
 گفت بسته از ابریس باخ بنوای زانم و زعن صیفر و باند کلام مستعمل  
 ست اگر چه بود کردن فراز را که سر تیاج سلطنت صوری فرود می آورد  
 هس نهاد و الا آن بود که بعد از استرداد ولایات معضوبه این نام  
 بن با عیانی از زانی دارد که ملک ایران را با قلع مقومه در سبه لیب  
 ملک سپارد و خود در کلات و اسپورد که مسکن مالوت انحضرت است  
 بر او رنگ آرزو است پیاد ساهی عالم معنی بردار درین او ان که تقوت  
 تا سید الهی و بنزوی یازوی سعی و غیرت این ضد بو عالم اکاهی کلید  
 فتح غای مالک از دست رفته بدست آمده بزور اقبال سمون فال بر اینا  
 مانده بر بار که ان این تک در او دست تویم و سز نش این را برشته

105



بر آن و غم بینه از سر افتاده ملامت کش کوفته کرده برای کسب آن  
از خیر حقن حوصله وسعت کند بهم یک از بد آن توقف موقوف کرد  
بر غنیافتن حوصله بی مغایرت که عرصه پذیرد در روزان و عطف  
وسعت صحرا و تربت مکان بی نظیر بود بقیاسی مغرکسته فرامین سلطان  
بجسم مالک محروم عرصه و ریافت که حکام در و سا و قفا و علی  
اشرف و ایمان بر ولایت در پانزدهم جدی در صحرا بی معان دریا  
سریر فلک سیر بتر بیتای حاضر شوند و نیز حکم بایون بیفاذ مقرون  
که نزدیک بحر جواد در مکانیکه رود کرد و اسکن بهم می بود و آرزو  
بتر دست دواق و منظر سرای تربت پرور اجوب دنی برای فاضل  
و روسای لشکر با تمام حمایات دلگشا و مساجد روم کتب و باطن  
یا صفا و میدان و بازار و سیم العضا تربت داده عمارات عالی  
نیز سبک حرم سرا و حیوانات که شایسته چنین صند بود کیوان ابوان  
یا سنده برای نزول آنحضرت با چوب و ستون با من قبه بستون

106

بکراوند



فوارند در بیوفت که از بنده هر کسان و استقام امور در استقامت  
عزت روی داده عطف عنان بسز نمودند بعد از ورود بخش فلتمه  
سیسی با سع و ودی از خواص از اردوی ببالون سیر افتاده ستر منزل  
عب المسالک را در یک روز طی نموده وارد قلمه افسوسنده از انجا در  
بهر فرشته فرجام صیام صحرائی معازرا مقرر ایات جهان گشته  
لی یاسا و ابی موصل که از دولت عثمانی طلب سلم آمده بجزایری عبده ایلیا قنقل  
کجه توقف داشت معازن آن وارد گشته شرف چیده سالی استقامت  
مان دریافت و ما مورین ولایات هم آغاز آمدن کرده هر روز فرخون  
سر فرار از قنقل سده استمان اوچ بر اوچ می نمودند و در سعاد  
در تحیت کل الظایفه که عدت ایشان بعد از رسید در درگاه سپهر  
ستیاه نظم العفا دید بر رفت بس الظایفه را تا بیدرگاه جهان بناه  
حصار و بواسطه معتمدان مکنون صیتر اندس را با لسان اظهار کرده  
فرمودند که ساه همی سب و ساه عباس هر دو باد ساه و باد ساه براده

۱۰۷



801

و این در عهد سریر بجا بود اند از این امر کس را که بر آن زده  
 است سروری دایند بر پاست و سلطنت بر آید ما ای که حق گوشت و لاف  
 سعی بود درین چند سال بجا آوردیم ولایات ایالت را با اسرای ایالت  
 از دست افغان واروس و رومی خلاص کردیم **بیت** هالی صلحت  
 وقت بخان می بیتم که کشم رحمت میخانه و خوشتر نیستیم بعد از  
 ابلاغ این پیام حاجی محمد معصوم نام که از جمله <sup>محققین</sup> انوار حضور افتاد  
 معان بود در میدان ارادت کوی سقیف روده از نملکان پیشتر بود  
 این مصمون حبارت در زید نه **بیت** تا ز میخانه و می نام و نشان خواهد بود  
 سر ما فاکره پیر معان خواهد بود و یکی از جماعت دست بردار من  
 حجر زده بر من کردند که امروز باد شاهی حق انحضرت است که باب گشاید  
 آتش بار فاک ای را از اردو گستن باد ایمان برداختند و بیرون  
 صاعقه بار آتش در خرمین بیستی اعدا انداختند هر گاه حضرت رسید  
 از خاکستان بر گزید و باد صاعقه از خاک درگاه او بر سر **بیت**

از استان



استان پرمغان سپهر استیم دولت دین سزا و کشتن درین  
 راست **۱** الحفظ فرمودند که مادر اهو سر باج و افسر و سپهروی در  
 این موضع سخنان را موقوف دارید که منافی رخصای فاطمه و درازانند **سینه**  
 ظاهر است تا یکماه که بان این مطلب در کشتن سر سینه فکسکوی بود  
 بن از حد بگذشت حضرت ظل الهی فرمودند که از زنان رخصت نشود  
 زیده درگاه الهی حضرت رسالت نبی صلی الله علیه و آله و سلم چهار خلیفه  
 اند بعد از یکدیگر متکفل امر خلافت شدند که هند و روم و ترکستان  
 و خلافت ایشان قایلند و در ایران هم سابقاً همین مذہب رواج بود  
 فان کبیری استان ساه اسمعیل معنوی از مبادی نیاز صلوات دولت خود  
 مذہب را مزوک دانسته و مذہب سیم را ستایم مسلمانان ساختند و  
 باوه آن سب و رخص که فعل بهبوده داده فساد است در آن سینه و افواه  
 م و او با شش دایره جاری کرده مزرعرات مختان و بر تیزی بر اینک  
 مال بر از اینچون فتنه و فساد است سبیت مادامیکه این فعل مذموم استمرار

۱۵۹



داشته باشند این سنده از میان اهل اسلام رفع خواهد شد هرگاه  
 انجالی ایران سلطنت ماراغب و اسماعیل را طالب باشند یا بدین <sup>ملیت</sup>  
 که مخالفت مذہب اسلام کرام و اروغ عظام نواب مجابون است تارک  
 و بد مذہب اهل سنت جماعت سالک شوند لیکن چون حضرت امام صادق  
 این امام محمد باقر صلوات الله علیہما ذریه رسول اکرام و مدوم الامم و  
 طریق اهل ایران بجز اهل کفرت استانت او را بر مذہب خود ساخته  
 در فروغیات مقلد طریقه واجتہاد آنحضرت باشند البتہ نیز مقتضای  
 آثار این حکم را بجمع ادعای اصفا داشته کل جعفری این مذہب  
 ضعیف را از این دستار و ورکار ساخته و تبقہ برای تاکید  
 و استوار این مطلب مرقوم و بعد اعتقادی محتوم ساخته بخرانه  
 عامه سیر دنیا حضرت میر مستول البت زانیز برای این قبول کلمت  
 آرزوی شان را بار و رسوب حصول ساخته فرمودند که باد سناہ آسمان  
 روم خادم حرمین کسر بخت است این عهد که از جانب برآورد منبر

کفرت

۱۲



حضرت بادشاه ایلچی سرستاده بشرط قبول پنج شرط مطلب نیازی معارضه میکند  
رفع اختلاف صوری و عنوی از میان امت محمدی صلی الله علیه و آله و  
سلم بر خیزد و من بعد رسم الفت یابن روم و ایران سلوک باشد  
**دل** اینکه چون تا از عقاید سابقه بکنول و طریقه اهل سنت را مستقیم  
محبوب الصادق علیه السلام که از ائمه حق است اختیار و قبول کرده اند  
مات علماء مذبان کرام روم ادغان صحبت انکروه او را حاضرند  
**نی** آنکه چون مکه معظمه ارکان اربعه سجد احرام با ائمه مذابح اربعه  
حق دارد ائمه این مذابح نیز در یک رکن بایستد شریک بوده باشند  
مذری نماز بکنند **نالت** اینکه هر ساله از اطراف ایران میر حاج مقدر شود  
بطریق میر حاج مصر و تمام در کمال اعزاز و احترام حجاج ایران را بکعبه  
صد رسانند در دولت علیه عثمانی بنه یا میر حاج ایران میر سوزا میر حاج  
رو تمام سلوک سلوک شود **دینج** اینکه اسرای دو مملکت نزد هر کس  
بود باشد مطلق العنان و آزاد بدم و شرای استان روانا **فاس**

۲۱



ایکنه و کسبی از دولین در پایی تخت یکد بکر لوده امور ملکین را بروفتن  
 صلحت فیصل میداده باشد اما بی ایران بشرد از ای این مواهب خاص  
 سریر زمین عبودین را لغت حسین کلر زبان ریاضین شکر کند اری ساختند  
 بد عای دولت عثمانی دولت نیر وال برداختند **در ایجن سازی و**  
**مجلس آری ستم جلوس هدیو عالم و ستریم در ایج و قایم آن**  
**ادون سوز فیه خیر ستم و مجره کردانی دولت مستلین**  
 ساقی پاکه پیر رزخ پرده بر گرفت کار جرانم خلوتیان با زدر گرفت  
 عیبی می هدیو سنا در گرفت با رچی که خاطر ماحسنه کرده بود  
 اصد بنده ان دینفویاب و اخرستانان بطلیموس استتاب زور خنینه  
 سبت و چهارم سوال ستم هزار و صد و چهل دست مطابق نوسقان سنا  
 که دوازده روز از نوز و زفر و زنه مانده بود برای جلوس مایون سمن ستم  
 که کار کنای قوای غولبی بنانی در صحن حین ستم زرد قام ستم زده نوس  
 فیما بان ریاحین دوست ندوست در نوزم کلین صفت آرا ستم کرده ان



فرازان استیاری و از عین و از مار باج و طومار بر سر کذاشته در لباس حنجر  
بوته دارد در حاشیه مجلس کله از زانو زانو نشسته بر زکان چهار دستگی  
بیاض بزرگ زده در سینه گاه چمن مینمای کشش تند و لیساولان سر آوازه  
هنگام بردست بندگی بر سر یا استبداد نه نیست کسبکان کلهای میسب بسیار  
چو بسیار کشیدند و چار حیان بلند آوار عجز و صنوبر تو بوز و سمنبر از بار خویش  
بر دوست گرفتند ریکایان پید همچون کلاه فوری ستاره و از قنای کوناه  
همین ساخ سر و برار کشته تقیایان ابر آتری نیز دشتی هوا چمن صحن را  
زده و تر ساخته و فرستادن یاد بهاری ساخت کله از بار پیک روحی  
ز فار و حسن برید اخنند کس فرستادن با فرستادن با فرستادن بارگاه  
بیم او تاد بجزه طناب و از استین بزم فلک شکوه خورشید قیاب بدست  
باز وی کارهای از استین بر آورده اوزنک کوهر لکار سهر بار جهان  
در صدر انجمن بدو شش فرزدانی بهما کشته سران سپاه و عطای بارگاه  
نه تنگه اران با سنیار و حجاب خدمت سسپکان در بار رحمت و

۱۱۳



یار یافته تا ننداریم و مال به دوران دایره گشته و در از و زبیر روز  
 بعد از اقصای است ساعت و است دقیقه طالع حسن در به آید  
 صدیو کردون و فاروق فردان سارا یا فر کوه هر کار آراسته با فر  
 فریدونی و شکوه سلیمانی قدم بر فراز تخت فیروز تخت جهان نیامی گذارسته  
 زبان حال را با ستمقال کویا فرمودند **نظم** نوبت من افتد بگویند  
 که دوران **بجز** آرایش از تو مکنند سنجیم را **:** غریب نیست از تقارفا  
 و دیوله مبارکباد از کوس و کور که دستا دینا بر فاست و فتنه های که در بر آید  
 بر خاسته بود **بشروست** بید و سی تا بید الهی دیمت و بازوی قدرت  
 ستای کسوده دست اسوب زمانه را بر پست لب **بیت** افسر سلطان  
 کل بید اسد از طرف چمن **:** خوش بجای خویش کردی ستنت  
 تا نیند هر کسی اکنون بجای خویش **:** مقدس یازد مبارک  
 باد و بر سر دشمن **:** روس مبارک و کوه دینا بر نیام نامی **:** و القاب  
 کرامی **:** و داد کرد زب و فریاد **:** و الوار **:** القاب **:** همانند **:**



و دیوار سبستان سموره همان تاق و مرز ارفعیع الدین قزوینی است  
از کتب فنی و قه تاریخ طبوس یافته بعضی از نکته سخنان لایحز فنی و قه خوانند  
عزیز فلی بک داد خواه اند خود من اعمال بلج زک از افساریه انجا بود در  
بیتد ای حال بارض اقدس آمده از سلطان لوی جهانتک کر دید و  
بعلی مردان فان است رجا کم خواند خوانده حکم والا نافذ سند که در عالم  
ایلی کوچ و ایل اورا روانه درض مقدس بخامد علمه در خان از قبول  
این امر سر باز زده این معنی بطبع بجا یون کران آمده ننبیه اولیض العین  
صینرا نور گشت در بسوفت که آغاز بسیار استبیل دولت برو مد نکام  
آرا بس باغ و گلزار سلطنت والا از سوکت سر کتبان فتاد پیوند بود  
ز نام اختیار قرض و امور خواسان را سبر بجا افتد ار ستا براده در صفا  
بر او تقویض و اختیار مهمات استکار را بطیاسی سب فلیخان کلایر که از  
رید دولت ابد پیوند او بود عنایت با فوجی از جنود طفر نمودن و او  
نمودند که در ارض اقدس نمیده استوداد و تدارک جبا کرده از راه باد

۱۱۵



و مار و یاق بعزم تنیده علم در آن خان متوجه اند خود سود و سیرت  
 و صاحب اختیار بی کل مالک ادزیا بجان را نظیر الدوده ابراهیم خان  
 بهادر برادر والا کمر عنایت و معزز داشتند که تا بی سیکه بیکی ما و  
 حکام ادزیا بجان از حد فیلان کوه الی اربه جای و منتهای در <sup>عسکری</sup>  
 و کرستان تابع امر و کنی باشند و ایالت برات به سر محمد خان و  
 و بیای خان سا و جلومر محمد کشته مرزا محمد تقی شیرازی بایالت <sup>و</sup>  
 فایز و بختاب خانی و ابراهیم امرا بی سر فرار بی یافتند پس علی  
 باستانی و الی موصل که طلب <sup>م</sup> آمده بود بشمول عوالق و الی  
 رحمت الفراف از زانی داشتند عید الباقیمان از کیه راه از امر  
 معتبر بود بسفارت قمین و باقی مرزا ابوالقاسم کاشانی صدر  
 و ملا علی اکبر ملاباشی با نامه کابلون و یک زرخیز فیل و بدایری  
 بقیته روانه در بار عثمانی و غیره بوسه سمینت مالوس کابلون را  
 با صورت ماجر اناب علی حضرت باد ساه کند رطاه روم اعلام انجام



امر صالح را مستحق شکر طحتم مذکور فرمودند ایچی نیز برای تسلیم  
 ایچی بجایاری نزد یا استاه خورشید کلاه روکش رساندند و رضای  
 مرزا و ابراهیم خان را و آن مرحضت مقرر کردانی فرمودند و بجای حکام  
 و قضات و اشراف و اعیان مالک کسرو را که ترف تعین شده  
 و الا در یافته بودید کلام فخره و العنات و افره و جوانیز حضرت  
 اشراف یافتند در بیمار آرا بی قسم جنبه رفم باطنه و از تماره و زینت  
 و قایم بچسبیدن طوبی میل مطابق سال سوال استیصال  
 ذکر بار جهان از کجبت فرود آمد طراوت یافت چون زانم نوز و ز بهار  
 دلگشا از کارانی است طراف و ز چون روز جوانی حسرت آوردن  
 سر بریز اعظم نیارنج مقم ذی منده روز شنبه بعد از القصای یافت  
 و بیخاه و سفید و بنفشه از تها خانه حوت به تخت کلاه حمل خراسیده بر آوردند  
 جهان آرا بی شست و کلانای نوز و ز بی و بد به جهان افروزی  
 و او ازه فتمه و فروزی بر فلک اسیر پوست حکم مایون کالجسروانی

۱۱۶



آراسته گشته فوایم سر بر فلک سیر کوه طاعت ضد یوتز با نزلت  
 سر بر سپهر برین سود صنادید ملوک و اعظم امرا و سراسر اسبیه و  
 مغربان درگاه و لطیفات ضلایق مانند کلکهای بهاری سر و بر ایا توب  
 رنگارنگ و غلام زر تازی آراسته چون عنق حید و لعل را از صفا  
 تارهای سرخ و سینه آن ایمن بر زار ساخته و بعد از انقضای  
 که هنگام شکر شکر کلکهای اردی بهیست دولت والا و آرایشگری بوی  
 ز بهیست میان سلطنت علیا بود ستم استقام کار و او تمام سخن  
 تدبیر شجر قلم فندار فرمودند افاغنه که بلدیت و استحضار اهل  
 و استند احضار و مکنون خاطر اقدس را اهل کفایت منازل و  
 آب و اذوقه معایر را استغرف رور و ساری شکر را ما مور و بهیست  
 و تدارک آنسو خیر آثار ساخته و چند روز که از استعجال همایون  
 فرج رویداد یارگاه فلک ماسک شاهی را که عفتش بدیم طبع  
 سمیت قرین بود بعد و شش خیمه رنگارنگ ز کار کون فلک ساز

118

انتهای



آسمانی دیگر بروی زمین افراخته چرخ اعظم را عادی قیاب آبخیم  
 کجک ان طباب ساخته و در صد بدان اثر شناس را از تعداد  
 فلک اطلس در شبیه و حیرت انداختند و چند روز هر روز  
 در آن بزم سلطنت بچرخ اعتدال راجح ریگانی برداختند **نظم** در سر  
 معان رفته بود آب زده **سنتنه** هر و صلاح شیخ و شاب زده  
 سبو کتان همه در بند کبش بسته **کر** وی ز طرف کله حیرت بر کباب  
 زده **سوغ** جام و قدم نور ماه بوسیده **عذار** معنی جان راه  
 آفتاب زده **صحرا** می معان چون سرای معان **سنتنه** خیز گشت و طبع  
 جوانان چون دم پر سینه **سنتنه** ایگز در دویم ماه ذیحجه سال فرخنده  
 فال رایات لغزت استعمال **سنتنه** قلمه قند ما را از حو کبابی معان در  
 اینتر از اظه از راه گرم رود **سنتنه** در دپل که بو فور اب و علف  
**سنتنه** در دست رویه **سنتنه** و **سنتنه** می یون بغر لغاذ بیوست  
 که ابر **سنتنه** خان در منزل **سنتنه** که از **سنتنه** مات محال کرود است

۱۱۹



سیاه ادرز یا بجان بگویند فزونی شان ملحق شود بعد از  
 ورود کوبیده مسود بقرآین و طهیرالدوره نیز سعادت اندوزند  
 چون طایفه فزون از قیاس بیاس که متعلق بجاگ روم است  
 یعنی حرکات زنت اساکس شده بودند قومی از حکام و کرام سیاه آتم  
 احتشام ماسیر کردی که لغز اله مرزا با حجاب طهیرالدوله از راه مساو  
 خندانم نگری بر کسم بی بی ناحت اینجا مامور ساخته مامورین در عرض راه  
 که ستمنازوزی جهل کسرت راه راهی کرده وارد مسکن اینجا کنند  
 هر ار فائوار الظایفه را که مسرت قرار یافته بودند ناحت پلمت کرده  
 بر اصدی ایقا نگردند و یقه التان در موضع مستهور برکش من  
 اغان نگر بی سر کوه را ستغان کرده دست بر رگس صلابت و  
 زده همیای مدافعه کنند لیران لغزت قرین را از اطراف کوه  
 یوستس برده ستغان و الی نرا که مکان صعب بود بیا سید الهی  
 در کمال انسانی کبطه لغزت در آورده برادر لغزمتها و زارات



باد و سر کرده معجزه تیره گشته از خود را بطل جبال کینه فرار کردند  
 و موکب است برزاده با ستم و ظفر گشته آبرایسم فان یا علی را ادر  
 یا پاجان روانه پیرز و ستا براده بافتون رکابی در روز و رود کو که  
 اما بون بقوین یار دو بی ظفر فرین یوست و از اجار است افرا  
 که در ظلال انجالی مود ص سده سپهر مثال سده فتم بحرین بود بین ا  
 بمقال الکه در حینکه که محمد نفی فان بیلکه یکی فارس در بخت لکاهی معان  
 از درگاه عالم مطاف رحمت الفراف بیلکه حضرت ظل الینی در باب  
 استخلص و انترامه بحرین که چند سال بود که در آن حضرت ستم  
 جباره بود بلقیه مبارک تا کید آن بیسوسه نموده بودند و در تقنین  
 بعد از ورود سهر از قوت جی از فتون فارس را بعزم شیخ بحرین  
 بقله تادریه و سرتاده خود نیز از دست حرکت برآید چون قیل از ورود  
 بیلکه یکی است از آن ستم جبار که عازم کعبه موطه زاد الله سترقا  
 گشته قلعه را تا باب خود سیرده بود نایب او بعد از مجی دلات

121



طاقت قلعه اری در تو ذنند بیده شرار و بیلگر بکی و قلعه القرف  
کرده کلید قلعه را جهان نیاه ارسال داشتند و از اسی این معنی بود  
بجلام فخره خراحتصاص یافته ولایات بحرین صمیمه ولایات  
صنطلی او کرده و نیز در اتالی انحال غریبه از جانب دلاور تاجی  
مستور بر اهل نرند امت و اسند عالی عقول فقیر بیایه سر بر کردن  
بر اسبده فو صمیمه اینمقال آنکه سار آنکه از قدیم الا یام ما ابلا تیا مینی  
در محال یا چراق من اعمال زمین داور سکنی داشت و در ایام اسبده  
افاعنه تیا بر زباده سری سر با طاعت اینان فرود تیا ورده بود  
و خود داری سیکر دند تا ایکه بعد از ورود سولک و الا بهرات همچو یک  
ند کورست در منزل ناگهان با جمعی سیکر طو از سوخته حکومت او  
و شاهان سرفراز گشت و بعد از سنج برات که روسای اکثر او با  
تیا بر صابطه ملکی سحر سکنای برین سبده و در باره او نیز  
ایمان فرمان جربان با وز او تیا را سبده در ای که استه طو

قیلغان



قلیحات سردار و پسر محمد خان پیکر یکی مدتی با و بعد از آن عمل کرده چون دانستند  
که تیاختن کافر نهمی سرزاده هر یک استیاری و تاید استیاری اقبال با پدار او را  
کو شمال نهند با پاره ادب بکند زرد او را با استصد نوز کس او گرفته  
مجنوس کردند و بدان دلاور که او را به و سافلان می بود نذیر در ستم  
ایمیز کوچ و بنه او را با ایل و اینها خود بر گرفته به کنت خستیان فرار کردند  
در حینکه موکب و الا مستقول محاصره بعد از بود دلاور را حکم و آلا بد رگاه  
معلی و ایلوار که هزار خانوار است در دست بودند و چگونگی آن در وانه  
ساخته بعد از ورود مسترال موکب بمالیون تیا بر طاعت حق  
و سعی که در سفر هرات در آمدن بر کاب استطاب در رفت او را مورد  
بخت پس و شمول نواز کس خسته شریف فاص و اید مکمل  
بازین و سار طلا و یا و عنایت کرده رحمت مرا حجت دادند مست  
مستعمل که در از ای این موکب بعد از ورود هرات کس و ستاره  
کوچ خود را مو اولاد خود در هرات آورده کسنی دهر بر حجت کرد

۱۲۳



خط چین افشست تو بیات در و لش و معلوم و خوانا بود و کسبت  
برای ای ایکنه بر ظاهر بنیان عالم صورت که از کوه معالی منجر آمد  
آن پیره درون روشن گشته و قوم آن نوع مسکوک را بر حمل بر  
لغض برودت نماندند اورا روانه بیات ساخته بسپردار و پهلوانی  
مقرر نمودند که ایام زغال و از ایل او بعرص تلف در آمده یا سز و  
کرده اورا با تاجی ایل او که در برات و جنوستان باشند در خف سار  
که در خانه فرستیدند تا در ایام موجب سرمان عمل کرده در  
بیز بمقتضای با ایل و اعوان کوحیده روانه فرستیدند سده در ایام  
دست از استین جرات و سراز که بان خود سری بر آورده  
کشت یا فوجی بر سر او به آمده تا پ او به رایاسته است بقا  
از شش خطین ایجا علی المصلی قبل رسانند در ان او ان سر در  
ما مور بقا رس گشته بود عالم برات فوجی بر سر او به از غازیان  
شغاف او برداخته دلاور از خسته است است کوهستان

۱۲

کبریا



که بخت حاکم برات حاصل و صنایع و معارف الطایفه را بموضع لطفتم در  
آورده مرا حیف کرد و با ناز خود در میان خود نموده معارف آن مجال  
سردار نیز از تمام کار فارس فارغ شده بود از راه کرمان وارد  
هرات و جمعی را بآباد و نغز کرده روانه ساخت نمود که با حاکم ساز و  
بمحافظة آن ناحیه پرداخته دلاور مجد در بر سر سفره افتاد در کتب  
فرضت نوشت آن دو نفر سر کرده با حاکم مذکور بیجاگاه از قلم برآمده  
دین که دست ایشان از قلم بخت دلاور از کنگرگاه بیرون نماند  
بر سر نغز سر کرده را با جمعی از محققان از کتب کتبی که از ایند و از این  
جانز و کسریستان رفت سردار چون در تعاقب او سودی نبردید گشته  
احتیاطات و خستیان که پیشه کسری کردن عصیان بی افراختند  
کو شمال بیستم داده از اینجا بخت همه چگونگی بلیغ زفته آن مجال را  
غارت کرد و هزار خانوار از تنگه انبارا کو چایبده روانه هرات  
ساختند و بعد از آن که دلاور بطرف بلوچ هزاره که بخت افراخته

125



قندهار با عانت او آمده او را به محل موسوم بپوچمکن که در سبزه سرخی  
 زمیندار و او بپوچمکنی داده بود چون با حسین علی در موافقت بود  
 حسین علی نیز و بیگم دختر او را پیش نهاد خاطر ساخت و لا و رینر  
 بطریق مبادله بتول این معنی کرد علی مذکور ازین خواب بر آنشفه و  
 جمعی را باحت او تعیین نمود او بچون روی تو مفت مذید باز فرار  
 کرده بپوچستان آمد از آنجا ساه زاده رضا قلی مرزا را سفینم کنان ساخته  
 سرفینه اعتداری بد نگاه معالی کسرتا دنیا پر ایکنه زیارات جهالت  
 عازم قندهار بود کار او حواله بوقت دیگر گشته جواب از موقوف  
 اعلی اصداری یافت در میان توبه فرزند نه لوی سینه باری بچای  
 کوهستان بختی بری بره نای حضرت تاید بار سابق کسفیت احوال  
 طایفه بختیاری گاشته و کلک و قایم نگار شده بعد از تلیات مکرر  
 محال جام سکر سکنی آنجا معرکه دید مجده جمعی از حسرت که کشته  
 آن طایفه که در زوایای جبال و مکان خمول سواری بودند جمع نمودند

پیشانی



قبلی است و جمعی از جزایر جهان کوه لوز در ایاسپاه مستور ذکر مالستان  
 از طرف دست کرگان و دست ناره و فرقه عظیم از افواج قاهره از  
 صد مارت و کوهی ایونه یا عمار کوه کیلوه و جمعی کبیر از اصفهان بی  
 هزار چشم کتیری مامور و مستور استند که هر فوجی از سمت خود زوایا  
 جبال و پیغمبرهای کوه رایای سعی در نوشتن حسبه کرده اند از آنرا  
 در میان سنگ بستند بر آنند بنه و انزوق را با تقاق ستا تراوه نظرا له  
 موزا در منزل جریاس بر در و کند استند خود سبادت و طغور در چشم  
 سته سعه و اربعین بایه و الف از منزل مذکور عازم کوهستان گشته  
 و نماز روز بخوابی کوی که جمع از اظفار و سنگ ساخته تابی استوار استوار  
 کرده بودند و در گشته جمعی از اگر ادوا فایده را بدفع البتان مامور ساخته  
 اظفار و تیان مکان مغزور گشته بدافوشن آمده مغلوب و مقهور شدند  
 و سب از انوضع سنگ لروک که پدیدر لکلی جریان وارد عبور کرده بل را  
 سگشته و جمعی از سنگ مسوز مامور بودند که مامور از هزار چشم از اظفار

۱۲۷



رودخانه آندو بصیقل بل بر داند مامورین اگر چه در وقتی که جزای طایفه  
 از آب گذرسته بود بر وقت البیان رسیده اند اما بجای آورده بر دستم  
 لغوازان گروه را بموض قتل و اسیر در آوردند روز دیگر کوکبه مسعودی  
 وارد بل گشته فرمان پذیران یا ستاره و الا لیاخت بل بر دستم  
 کوه غاره بنی را مقرر کوکبه منصور ساخته و از آنجا عساکر فروری قزوین را  
 منقبت ساخته دستم بجای آن طایفه لعل خیال اتمان قتال  
 بکنن فرمودند مامورین جمعی را از استان در گوشه و کنار کرده ممالک  
 بجاک هلاک اکنده بقدر هزار خانوار بقیه اسار گرفتار نمودند  
 از استان بمجال موسوم بدر اباد منوب گشته و فوجی را بکوکبالی  
 ایجا گذاشته از آنجا بگذرگاه غلات روی قوه آوردند و از استان  
 فوجی را با قشون الوار بمجال سبب زود سیودند تا حدود استان  
 مامور ساخته عطف عنان یاسین کوه تمام فرموده ب منزل وارد محل  
 گرو ب سینه و با منتظم ضابطه مامورین آن حدود بر دستم

بنوار را



بنوار را مطلع ما بجه را بیت خورشید انوار ساخته از انجا بد و منزل وارد  
لا کشته از مویدهات حسن اتفاق آید که علی برادی در سمت  
کورکش که با کجایی فیل پیوسته است درین مورد کوی بیتهما کشته جنده بی  
از زخاتیش لعل آب بهر سو فطره زن و عرق زینستاب بودند که بی  
را کتوه کند از جمعی از غازیان که شکام بستجوی او بودند و در کشته او را  
یا کوج و بیحال و جمعی دیگر گرفته خدمت اقدس او زدند پس فرمان قهرمان  
فخر بقیع دست و کندل حسیم او صادر گشته دور در در صحرای بیستی  
دست و پاییز دنا جان تقابلین و او ام سپرد و قتلگی که از اینان  
که در زوایای کوه ازین حفاظ کاری سر بر سر سنگ زدند با کماستر  
و اسنذ عای روسای مختیاری که در رکاب ابلهون معقد فله و جاسباری  
بودند مورد عفو شد بود در احسنام و بدستور سایر طوایف خود مامور  
سکنای جام گشتند و همه جهت بیگاه گشتانان آسمان پیوند مختیار  
بسر اسنذ خورشید خرام ضد بود کردن سر بر کردید از انجا وارد گشته

۱۲۹



زنده و رودبار دوی مسعود پیوسته ریات لغت اما تر را بجای از صفین  
سخت داده در نیم جادی الاخر خاک اصفهان را اینا بر مقدم آمدش  
سر مه هر ماه کردند چون تیره و تیره کشان بلوچ نیز منظم نظر الوز  
بود بر محمد خان سلجوقی سابق ارات و اسلمس خان بیلکری بی سابق  
تقلید اسب در بلوچستان بختن و با تو بخانه و استعداده کامل و روانه  
ساختند و در سنده هم ماه رجب از اصفهان از راه ریر فو و کرمان و پستان  
کرفت که گواهی بستی استانی را بجانب قندهار و افراسنده و در حوالی  
سستان مراد سلطان استاجلو عالم در سنده را سبب سبب قتل مهدی خان  
بیلکری بی بیروان معتمد بدگاه فلک افتد از او رنده که بی سار سید معتمد است  
و جمال المذ در جنبی که موکب همایون از کوهستان بختاری مسرف و وارد  
حرکت کرده دید بعضی رسید که مهدی خان برای انتقام بعضی امور بجای نند در سنده  
رفته بود مراد سلطان استاجلو که در آن ولایت حکومت سراسری داشت  
نبار سابقه لغاری که فیما بین او و مهدی خان بوده امر بمانه برادست او بر

۱۳۵



فنا ساخته مردم انولایت را که سبب محاورت لکنیه پیرزه زیانی و  
و یاده بهای میباید بودند و جزو تحریک بمورست کرده بهدنی ترا و  
بقیاس ایند از صد و این جرات که از انالی در بند امن زن انش  
عقب مذکور بود زنده گشت سردار یک فرولو تو بهی باستی طوطی  
ست و رایا یکت سیروان بتن و با فوجی از جزایر جیان پیرام کین روانه  
و حکومت در بند را نیز به کف سلطان فرایولو عنایت و مستقر نمودند  
که سرداران مرتکبین را بدست آورده تادیب و کوشمال کامل داده و کفیل  
سلطان ممکن سازد و در اصدان چینه نواز و سیای در بند و اردو کار  
سعلی و معروف سده و الا ساحت بعد از آنکه پمانه عمر بهد بخان در دست  
انالی در بند پر گشته بود اندانکه ساقی این نرم و محاسب ارانی انقصه و  
نرم بود از ستمی کویستاری گشته اند که عاقبت کار گاه بر سر  
اینان خواهد گشت و احصای و احصای ششمه باز خواستند و پیمان  
دست مراد اینان را بر قفا خواهد بستند و ار کرده با جوفان او ستمی

۱۳۱

۱۳۰



قبطان نوسنل سبند یعنی هم که کینه یارک فلو در بند مسخن کشته و  
 جمعی از اهل در بند که در حق امیر شکر فاقوت الشان مجیده بودند  
 این را از فلو ارک بنا برین فلو عدم روانه مراد سلطان را بر آنکه  
 سرمایه فتنه بود که فتنه در بند دارنده فرمان اهل یون خطاب با کسی فرود از  
 سوخت اعلیٰ صدور یافت که جمعی را که نوسنل با وحشیته اند سعید ساخته  
 نزد سرداران روانه نماید او کسی بر وفق فرمان عمل کرده سردار است  
 یا بقیه است که گوید که در شهرستان افتاد بودند بر سر بازار است  
 از پای در آورده احب دالت ترا طعمه کلاب ساخته و جمعی را که تالیته  
 سستی بودند بکرم والا کویا بنده بعلو حدید سبیر وان فرستاده طایفه  
 صور را از شیروان بجای ابطایفه آورده در فلو در بند کینی و کف سلطان  
 در امر حکومت تکلن دادند و مراد سلطان را میقتد بر بار سبیر مدار فرستادند  
 که مستأله در روز و روز و در بنام سبیر بر استان سلیم کند است و بعد از  
 ورود کوه کیتی استان سبیرستان حرم محرم و بنه و انزوق را

فلسف

۱۳۵

س



سیر کردی امام وردی یک فرقلو که در آن اوان لشکر و لفظت  
و اقبال از سیستان را بهت افراز تو ای همایون فال گشته از راه  
دلخک دلا رام روانه و در سپه هم ماه سوال خارج قلعه کرکت را مقرب  
خیم سیمبر استقام ساخته افغانه امکانات از در قلعه اری در آنوه  
تو بچکان و زبانی نژاد است دست با شماره همایون تو بهایی کوه توان را  
از تو یخی نه نامی والا با طراف قلعه کسیده رعد او و اها عبقه تیار ساخته  
ز زلزله در بنیان فرار و بر وجه حصار انداخته قلعه کتات از بیم جان  
بر دامن استیمن او بجهت قلعه را سپردند و از آنجا کلب علی بن اقسا  
ولد بابا علی یک را سپرداری هزاره جات و زمیند او را مور جمع از  
سکریان را از زبانه سپهر قلعه نسبت تعیین و تو چنانه و استند او را به خود  
بست و یکم ماه ند بود که مسعود از آب پیر منند عبور نمود و چون سیر  
موسس زستان صحرا خالی از حلف و یکی غلات را حسین غلام سیر از  
وقت تقویم کسیده و نمه ترا از سر زده تلف کرده بود پس از آنکه گشود



عازم شاه گشته که دو آب اهل اردو رفته از هزاره جات غله و  
 حمل داخل کریم زوی ناسند و بابت تاج پسرین علیّه کوه و  
 میدان جلالت کرده و از زده روز در امکان مفر که کوه غروستان  
 گشت از این کنه را ز عذاب محازی هزار بار با وی مضرب خیم در  
 عصبیلی کرده و در آتش علیّه با فوجی کزین سبزه گلادت را بفرم  
 سنجون جلالت زین کرده از که نگاه آب بنزد سبیلی  
 بهاری بر سر اردوی طفر سوار آمده در حوالی مس کریم زوی اثر  
 سور شکاری بجوم در انداختن طلبه در آن خنجر که از که ماسته در مکان  
 از عین بیداری در المراف اردو و بنزه و کسان در کف صف  
 بر صف پیوسته لبان بدایم فواشر طرقته المعنی از کهنانی نظره بسته  
 بودند بابت آن در او یکتة جمعی را بیاک هلاک انداخت و بقیه فایب  
 و حاسر کاتب قندار فرار اختیار کردند اگر چه آتش در حوالی اردو  
 کهنان پویان و سوی بلیند اما صبحگاهان که بجهت خورسند برده از رو

۱۳۹

کار



کار سب برداشت معلوم شده که بستن علیج بود پس آیات فخر آیات  
 از امکان در اینتر از آمدن آن شهر سال بود و ایامی طغیان داشت  
 سرور ملکه اختر طلب میباشند که درون خرام را در لجه سبب ساختند  
 بیله نابی مدس بر افراحت از برابر کوکران دو کسرتی قندار گذر  
 پیدا کرده آن لشکر انجم حساب باینه واسباب سالما از آب گذشته  
 و از جنب کوه لکی که یکی است قلمه بر فرازان واقع است آغاز عبور  
 کرده اگر به توب قلمه به بیت شکر طغوز می رسید اما فدیون تر با جنب  
 جنب رود و برق نوبهای در اصدای ریاب انگاشته بدون اینکه  
 چینی بر چنین صفوف فوج خود کوز رو یا موجی در این بحر جهان  
 استوب و خار ظاهر سوز در حال شوکت و افتد از گذشته در سمت  
 شرقی قلمه یا فراستن بارگاه عروستان پایه از زمین را پر آسمان  
 رسانند در بیان وقایع عظیمی که در سال هزار هجده و  
 چهل و نه بر می آید سبب نبوی صلی الله علیه و آله است سبب نبوی سبب نبوی سبب نبوی

۱۳۵



از بعد از اطعام بعد از اعضاء بیجا و مفید دقیقه در او رفتار مقام و  
 شرفی استثنای یعنی آفتاب بر تخت زمره افام فلک قرار گرفت و  
 جنود فتواری رومی بمحاصره دارالفرار حرم و اعظم فلوک کشتن برداشت  
 و از ننه و ساعات بهین و در انوقت سلب رسیده افوز چه کسب و  
 سیم فروردین فاتح قلات عتیقه و فیهون شکوفه کشته عرصه چهارم  
 از هجوم تار و ریاضین شهر صفاسان حکم شد پو رسیده اردر مجلس  
 خلد کواکین نوز و زوی در کمال فریز و زوی نزدیک یافته ایزم سبتو شابل  
 از وضعیتای روز سرخ و سفید کله از استخوان بلاه عیاسی کشته سران  
 و سر کردگان لشکر از جامه فامه سرشار بخلوت نامی کرانیه ارانسته  
 بکر سته روز دیگر ستم عینان او مشرکه بجز خجی با سستی کوی  
 لشکر فریزی اثر سر فریزی داشت با فوجی از یابک سواران  
 حنک جو تیا حنق قلات مامور ساخته سیم اتری از فلقه فرار و خراورد  
 که حسین علم از رفتن غازیان بجانب قلات خبردار گشته هنگام سیم

۱۳۵

سیال



سیدالریاحیه برادر ثور از جوانان نامی افغان استواج است  
روان کرده خدیو بی مال بی الهوز پاری فلک سزارا کلیمه حسیم رکاب  
استن ساخته سوار و با جمعی از دیران کینه خواه عازم ایلغار گشته از  
سهر صفا عبور از اتفاقات امور اینکه مستم علی خان تاخت  
کامل کرده بی با سببان و فراول و کنبیان چند اول در دامن کوبی  
بار نزول کسود سیدال نیز استواج و ارد و چون عازبان را از  
اندیشه حرم عاری و خواب عفت را برالتان طاری دیده بود  
مقبله اینکه علی العفت برالتان تازد و نظم خمبند است از آن  
هم اندر در کین کین بخود سری برداخت مقارن آن طلسم  
رایت طفرایت استکار گشته افغانه آنگه سترار کردند دیران  
سقا قذالتان در اکب فاک لوزد استین سم را باد رفتار و سببار  
از آنکه وه عرصه نیغ ابدار ساخته جمعی از افغانه تیرا من کوه  
سفرق گشته بقتله با سیدال خود را انقلاب رسانیده محضن جسته

۱۳۱



صه یونا مدار منظره و کامای عطف عنان میور افند از سر موده اسیر  
مذکور را که این خبر آورده بود موسوم به سول و دامان اما او را  
ببریز و لغو و حصول ساختند و در هشتم ذی حجه از مکان مذکور یک  
کوابی مسنوره کرده در مکان موسوم بسبزم ستر که باغقل بنا در ۱۳۷۰  
استهوار دارد ست در وان غر و ستار ابر و ج اتمان افزا حنید  
در این مکان تربیت شدن بیماری رازی رزین و پند سی طبع سقا  
قرین و سیوه سبک عیارت رفیع و بازار و چهار سودا ب اینها  
و حمامات و ریالات و ساجد و مهنه خانه طرح افکنند و آب  
نوترک را که در لطف ابروی کوتر و سبزم برده بان جاری  
ساختند بنایان جایک دست که از اطراف مالک محروس در  
سکه طوار جمع آورده بودند دست و بار دوی اتمام بازیره  
اشاره کردند در اینک روزی فکیم مذکور در کمال متانت و  
اسکالم صورت اتمام یافت و اینند و عیارات اتمو صنف بر و صنف

۱۳

دل



دل شستن سمت انجام پذیرفته بهر معمول فلک سال که سواد آن طغنه بر  
غزه بیضا بی شهر نوال بر د بصره لهور بر آمده ما سده ماه از بختی  
طاق اکنش غازی آفاق گشت و نیا در اباد موسوم کردید در سبت  
بخدمت ماه مد تور انرف سلطان که در عهد سلاطین سلف حکومت علم  
بیدران او اختصاص داشت از قلمه وزار و جمیع ساری دیار  
سیر افتد ارگشته منظور نظایب شد و ساقب از معروض شده  
والا گشت که فوجی از علی بن نعیم دستبرد گنبار از عذاب بر آمده اند  
جمعی از دلیران بدفع ایشان نام زد گشته طومار جرات بسیار بران  
لال سیف ابدار یاب بایند چون چند روز با ایشان داده شده  
بود که سایه قدم جرات از قلمه بیرون کرده بود که رزم گذارند بعد از  
و قوم این شکست دیگر سر از کعبان تحمل در دنیا ورده بسیار  
ممانت حصار بخود داری بردار خند پیش سمت بلیند والا می صره  
قلمه فتمار مقصود گشته در اطراف انقلوه فوجی سپهر مانند

۱۳۹



بفایده ریم فرسخ فلقه جات محکم که دایره محیطه آنها شش موقت  
و شش موقت ترتیب داده هر فلقه فوجی مامور و در هر صده قدم بر می  
استوار اصدات و بهر راجح جمعی بکنجی بگراست تا نزد کنند و  
تا بی الحال چون بیادگان افغان در ظلمت شب همچو ان آذنی  
از میان برهیا میگذرند مابین هر دو بروج دیگر انباشته  
راه را با کلبه بر فلکیان مسرود ساخته و هر یک از این که به فصل  
دانه غله مانند دانه غله سر بر می آورند مستحقان بروج این  
به اسب شیر چون خونه از پای در می آورند در سینه دم محرم  
سینه ستم و یاد و الف عریضه از جانب مامورین و سرگردگان  
بیشتر فلقه سب بودند رسید که ثویب و قیاره لقبه سب اقاغنه  
ایجاد در استیمن در آمده فلقه را سپردند از موقت اعلی حاکم برای  
صنید فلقه تعیین کنند شکر فیز و زبی اثر اقاغنه فلقه را بر گرفته وارد  
در بار سپهر افتاد استون چون در حینک شتایف سب بدال از حینک

۱۴۵



صفا عیور کو کبہ منصورہ واقعہ مستند تو یگانہ ہمراہ بنود بکار او نیز اخت  
بعد از مراجعت فوجی بایو یگانہ واستعداد به شکر صفا عیور کسب  
در چهاردهم ماه مذکور معروض واقفان عبید علیا سند که ما مورث ایجا  
یستند و بیای کوه نوان و قیامه های استیث زابرق خرمین جان  
قلعکبان ساخته در عرض یکروز قلعه رستخرو واقعه ایجا را استخیران  
ر ساخته اند و جمعی از دیران بصیانت قلعه مذکور و یقینت کربا بفر  
ما مورثند و در آخر ماه محرم محرم وینه و انزونی که در ماه  
سوال از مویک لغت استمال جدا مانده چندی در کسبستان و ملازمتی  
اقده در فراه توقف داشته حکم اقدس وارد اردوی معلی شدند  
چون سیدال که قبل ازین از قلعه ما بر آمده بود از صدمه دیران  
طرح سفار و نظایات کفایت اختیار کرده بود یا محمد و لک حسین  
عبد و جمعی از دوسای افغان که در قلعه بیسودند فوجی از ایبادرا  
کرده و غار اسیر کردگی امام وردی بک فرقلو ناظر بهونات



به سحر فتنه بود با مورس خسته امام وردی بیک بعد از چند روز  
 یورش و برچی را که در کسرتی فتنه واقع است لغت و فتنه  
 در ارک کفن بستند مدت دو ماه بخود داری برداشته چون  
 دیدند که سیلاب مروران کوه البرز مشکوه فرار دیران را از یاد  
 می آورد از باب استیمان در آورده فتنه را تسلیم نمودند  
 امام وردی بیک با شماره اقدس جمعی از غنچه گین را بی فطرت  
 فتنه بخش کرده محمد حسن علی را با سیدال و روسای اقطاع  
 که در فتنه می بودند بار و بی معالی کسرتند چون سیدال به پیچی و  
 در رتو صدقات از صفهان و برات ذکر یافت مردان دست  
 رسنگاه طلب بود یا شماره والا بدید که بین او را از صدقه بر  
 آورده نصیحت حال ولد حسین علی از روی اعزاز برداشته  
 در بیان احوال بلوچستان و حال کار سر که دکان امکان  
 سرت ذکر یافت که از صفهان به بر جغان و اسلامیه غازی ابرو در

تبار

بلوچستان



بلوچستان و یمن و با توپخانه و اسلحه و اسلحه و اسلحه و اسلحه و اسلحه  
ما سور ساخته بعد از آنکه ساحه قندهار متواردوی غر و افتد ار کردید  
محمد علی بیگ سارو بلوچان بن الیک اقا سیاهی رادرنم ذی حجه  
یا جمعی به نینه طایفه شیرخان بلوچ و بلوچیه سورانک که در مقام شورانک  
بودند یمن نموده مامورین بر و لشکر سیاهی سورانک کسیده طایفه بلوچ  
نیز از در دست مظلوم و جمیع کرده با عساکر فروری مائز آثار شیران  
کرده بقیصه تن است از او صده بشیر نیز کشته است و شتر بسیار و  
بجبهه صبیح و کسب در آمده و بعد از استیصال الطایفه عازم تخته طایفه  
شیرخان که مابین حالکی و لنگی بسکنی دارند کشته درینجا ر و طرف  
صوم بر سر ایشان ریخته فوجی از ایشان با شیرخان سر کرده اینجا  
از تیم نیز که زارینده قادی ساکن و نامکن ایشان را بموضع یمن  
و اسر در آورده علم و الاغای ذیانت که محمد علی بیگ با مامورین رفت  
در حالق و جاران سرداران بلوچ ملحق و بعد از انجام کار اینجا عازم

۱۷۳



نوزاد یک و سیزدهم ت آن لوام بر دانه و در سیم ماه محرم سال  
بیر محمد خان و بر ایتا رد و لدان بنده افغان که حقیقت حال اطفال در  
اوستت باین دولت اید پیوند سابقا کما سنه کلک اجال بسته  
وارد در بار و کلام و مختبر و نوازتات دیگر فرین افتخار کشته مجید  
ایر محمد خان فائز بر تپه ایالت بلوچستان سرافرازی و حکومت تورانیک  
مجراب سلطان پالی که به قدامت خدمت الهان داشت عنایت کشته  
با جمع از غازیان نامور کردید که به محافظت قلم و صنایع غلات قوس  
مردود و دو سه هزار نفوز فرقه کاکوی و زنی جمعیت کرده آمدند  
علم قوسه نیز از محصور و از بنطوف نیز فوجی بجای و نت محراب سلطان  
و دفع انرا نامور کشته جماع انرا راه فرار نمودند و ناکریم سردار  
مصدر کار بی که در ایام سرداری کشته اند این بود که قلم جانین را  
که بمنابت حصار استهزاد است بپارست برده بخوزه تصرف در آورد  
اما چون سیزدهم محمد خان که سردار بزرگ بود بر دکنم عقل زیاد سر نیاس

۱۶۶

و سینه



وسیره را بی محرم بود بحضرت بیاج از اسلمش خان جدا گشته بر سر خاکی  
 ز رفت و غار زبان بدست کوه بر همالک خط نامک انداخت جمعی از  
 لشکر یا ز راهی استکی و بی ادو تکی منف دو اب و اسباب است ترا  
 بر طرف ساخت بندانست علیخان بر خجی باستی و محمد علی بیگ و فلو  
 نایب انکس اتاقی باستی بکلم والا بجا یاری رفتی بر سر محمد خان را  
 کردن زده سرا و را با فتو نهایی مذکور به بر بار معلی او روند در  
 ذکر استیم ولایت بلخ و وصول عسکر به خولان از غزه رسید  
 سابقاً صورت تحریر پذیرفت که سانهزاده کامکار رضیقلی منیر  
 از موقوفه اعلی مامور به بنده علی مردانخان حاکم اند خود که در اردن کوم  
 عزیز قلی بیگ داده خواهد و با خجی افشاریه ایجا از بیاب استقام در آمده  
 بود که دید بعد از آنکه ساخت قندمار متوالویه لفرات ستار شده  
 سانهزاده نیز در خراسان تدارک ثویخانه و اسناد انجام حتم  
 بود از باد عینس سوره اند خود گشت خون ولایت اند خود که معظم علی

۱۶۵



بلخ بود سکینای ایل اش را احضار داشت لور و دو کوبه مسعود  
 ستانزاده بدو که منزلی اش را بنا بسمه دایتن حاکم اند خود را  
 گرفته دست او بر اعتدال ساخته با استقبال موکب بر دانه کلید قلمه  
 سپردند که سیرخان نیز خون طایفه طلبا بر لود بند در نام ایل  
 از باب اطاعت در آمده رسم القیاد بجا آورده ستانزاده بعد از نظام  
 امور انوالت علم دانی را با چند نفر از روسای آن طایفه روانه  
 در بار فلک مدار ساخته خود مسموم ایچمه شده انا بی ایچا نیز شرط  
 منیت بقتل رسانیده در غزه ریح الماول سینه و اخوق را با فوجی  
 از نیکوچان سترس سنجی بلخ کند است در سترس سنجی زول صبح و درم  
 که سز و ناوری علم بر طارم یارم زد و با کوبه است تمام و استخوان  
 تمام را بیت بجانب بلخ افزائسته طلیمه ابوالحسن خان واری بلخ تبر  
 در یک سترس سنجی شهر از نسیان باغات ظاهر گشت چون مستانزاده  
 جمعیت موز و هنرهای عیسوی در سر راه مانع عبور بود ستانزاده

۱۵۸

انوار



افواج مسوز را در کشته پاده کرده در میان آن نهرها کشته  
و باغات مراکم بسیار آویز مستقول ساختن عینین روی بر تافته  
بیلابی بروم و حصار بر آمده بدافتم بر دامنند ایران سیر طاعت بر  
کشته متعاقب البنان قدم بر قدم بر فراز حصار گذاشته دستها  
حضرم افکنی بازیده بسیاری از اوز بکند را ستم از شهر بند استی و  
در واره تصرف کرده ابو الحسن روسای یحیة بارک کھنیز حنیند و بخور  
و ماری بر دامنند و از بنظر نیز فرمان یزیران حکم ستانزاده یو  
قلو کوب و ممتازه را باران کشته بسیار روز رتبه افکن عین  
حصار و آتش افروز خرمن تیات و قرار کندی بودند تا اینکه  
قلعکبار با بکلید سلب هر و توان کشته باب استیمان کشته و ایلی  
و تمامی سادات و قضات و اکابر و انالی از روی اعتد از جبهه سیا  
در بارستانزاده و انانبار کشته قرین عفو و خت ایس و یکی سران  
و سرکردگان اوز بکند و طوائف بجز و توابع نیز فوجی بکوب عالی

۱۴۷



بوسته مستول نواز سز گشت و جمعی از خوانین که بعد از شکست وادی  
 بجبال و ناحت سقا همتا مامور گشته بودند اکثر مجال را بلب و اسیر  
 ساخت چهارستان و فلور را بکله لقرن و شیر در آورده اند  
 قندمار نیز که در لب سز سنجی بلخ واقعه است صد و بدست ن  
 اوزده غله و قهر سیاه طغز کتاه در صد و القیاد را مده اولایت  
 صیمنه مملک محروسه گردید و روز هفتم ریم الثانی انسال حشره قال  
 یا پبار از جانب سنازاده کامکار و وارد بخر فته بلخ را مروض عاکفن  
 سطلال ساحت اگر چه سنازاده خزانة غلامه و استیای حیوان که به  
 سر کار عظیم البان اولاین و سزاوار با ستم راه دست لیکن در  
 از بی این ستم نمایان و و الف چهل هزار نادر می نقد که با صلاح  
 مسقوف هزار دوازده تومان با ستم به سصد دست طلعت و  
 و چند راس اسب کلل با زین و یراق طلا نرذ ساه زاده عا  
 لوا را سالد است که و آن خور خدمت بهر یک از نران و نیز که کمان

۱۷۸

سیاه



سیاه عطا نماید که او ضاعه بنام منظم کرد و از وقت وافر سرانجام نمود  
نوارکات بلیغی بجا آورده بگوئی را عرض نماید ستاره داده با انتظار  
جواب نیز داختمه بنام رانی الحمد انتقام داده از آب اموریه گذشت  
و از راه فرستی کردید هر چند که بعد شکر حمیت شکر لطف از ترز پناه  
زد و از ده نزار کس بنود ما بخواهی استل بحر و عن الاسد ستاره  
مدت خصم را در برابر انقوج لطف استمال مانند فوج غراب در حنیف  
تا بیازیز چنگال دانسته بهوران بگوشتش پرداخت یاد سیاه بخارا  
مخلوب و جمعی کثیر از لشکر مقتول گشت پس ستاره بفرستید بجز  
قلعه سگدوک که در نزدیکی کسرسنجی واقع است در سر راه سیاه لطف  
بناه بود در این تعصفت افزایه از یار جانب طرم پور است انداخته  
بقره و علیه بر قلعه مستولی سده ایلی ایجا را عوضه شمشیر و استر سوزن  
را بکلیت شمشیر در آوردند لیکن بیایمان چا و سلوک از روسای لشکر بود  
در اثنای پورس لفظ کلوه و در کسرسی نمود از اتفاقات در میان

۱۹۹



او ان که از کار فوسنی فراغت رویداده بود شخصی از استغیابی فتنه  
جو اورنگ از حوی روان جانست ظنم سسته خود را حفظا بهار  
خواد رسایند او را بر جم کاری از بای در او زد حاضران فی العوز  
با و در او یکم در کما بی باره باره متع خود خور او آره دیار بیستی  
ساختند چون این عمن خبر بمولای دار حواء یعنی در او در او رسید  
فرمان بجایون خطاب بشاه افرا سبار جابه و یاز او برزگان  
ترکستان غرور و دپانت مستور بر اینکه چون آن سلطنت مات بود  
از سلسله چیکر فان و دوم فاندان و ترکمان است متفرست که شاه  
زاده بکار انجا بفرستاده از انجا که در عالم اپلی مکتب او بر سنده  
سلطنت موروثی منقول نظر اقدس بسیار است چند نفر از او و سایر  
اند بار را برای نیای کار و استقران مملکت روانه در بار ستم  
اقتدار نماید و ستر حکم بجایون شاه زاده مرقوم سده که مستور عطف را  
برای سیاه والاعلیه ارسال شده خود معاودت به پنج نموده یا شتاق

۱۵۵

و انتظام



و این نظام المملکت بردارند هرگاه امانی نوزان راه فرمان یا قدرم  
استمال و ادعای نمودند قهراً و الا بیایید الهی از دست خود  
فقط کوشمال خواهد یافت پس استازاده حکم مجایون را غنی الحال  
برای حماه و الا باه ارسال و ترک محاصره و شش می نمود از رود اموی  
عبور و راحت بلج را مفر کوه منصور ساخت اما حقیقت حال زینبند اور  
یکه قبل ازین رفوتم کلک و قایم لکارت کرد در صین و رود کوه  
مسعود سرداری زینبند اور و هزاره جات کلک سلیمان کوشه  
احمد لوعنایت کشته یا تو بخانه واسعه در تمام او و او را نه گشتند  
و متارانه مدت نه ماه محاصره فلهه یزدانه کجاری سخت در و آخر  
کار یکده معنیاتی بورش کند است از افغانه نفاق اندیش را که در  
سکرا و بود بند نزد خود طلبد است به یالشان مهند و معهود نمود که  
که رفته افغانه را که استنقط بر وجه بود بند یا خود بهماستان سازند  
که در صین بورش بر وجه و در واره راه بنه و دیند ایام

۱۵۱

سخت



باین بیان رفته قلعه را بجز دار و یکی را در وقت معهود آماده  
 کار ساخته بعد از آنکه غازیان از بیرون در سبب زمین بوزم فکرم گیری  
 دامن جلالت بر میان زده و سیر بیجاکی بر او کشیده با قدم تنور  
 بجایب تنو دویدند هر یک خود را بدقت چندان کلور جان سوزیدند  
 مخالف تقدیر گشته و جمعی از قتل و خربک لکزیه و از حرکت بی  
 حکام نقل رسیده اند اسرار در از ای این سوی حرم و مقبره  
 عزم معزول بدگاه مغلی علی بن محمد بن چون تادپی که در نماز حسن  
 حکم خوب چینی داشت بر او جاری ساخته و دیوان قلی بک است  
 علم ریاستی با اتفاق یار یک سلطان توبی یا سستی بان خدمت  
 نامزد و اسباب لغت کردن و کوب و آلات پوکت روانه ساخته  
 مامورین از روی عید و جهید مکنند لغت و بردن بسیم برداخته و  
 در دم سوال آن حال حیرت مال نذاخان افعان که از جانب حسن  
 علم بگوشت ز مستند از مصنوع بودند امان در کوشش غازیان رسا

152



و که خود را بوزم اسپهان بیاید سر بر فلک میان فرستاده قلعه را تسلیم  
سرگردگان نموده بموجب حکم بیاون با افغانه که مستحقاً مختار بودید  
با اتفاق یار یک سلطان بدرگاه معلی سنان و از زبان و مال حسنیت  
یا صفت و چون افغانه فتد ما ر چند سال بود که در جمع در جمع زخیره و تنبه  
اسباب قلعه را میگویند بکثرت از وقت و عدت خود و متان  
مکان مستطهر گشته است بدو اطمینان داده در نیاه حصار قلعه را  
کمترین دانستند تا مدت محاصره دو کامل است ادیان در نهم سوال  
عزیمت بود است در خاطر اندکس یافته اول جمع از سر باز آمدن  
سوارک جلالت بیشتر بهیای غایب قلعه که در محیط تصرف افغانه  
می بود ما مور گشته یک راه بخوزه صند در آوردند و از آن بگذریم  
عظیمی که در قرار تیره رینع واقعه و فوجی از افغانه یا چند توب و  
استحقاق آن برج بودند از نیر نیاید الهی سخن کرده تابی  
استحقاق رازنده بدست آوردند و بعد از آن به شهر برج می

153



بر دامن آن برج در جانب ستانی فلتمه در سمت چپ زین  
 در فلتمه کوه بسیار بلند بی واقعه است که بعلیه فندما ترف دارد  
 دیگران حکم ممالون دامن جلالت بر میان زده پهای مردی غم بلند  
 آن برج را با چهارده برج دیگر که از بروج فلک افزون و در فزاد آن  
 کوه سپهر نمون طعمه زن جرم نیلگون بود و سیصد نوزاد فاخته قدر  
 اند از بجای فطرت آنها اقدام داشتند پورس برده بقره بکنند  
 بکشتن ستر آن قرار کنند و فاخته بر بروج تمامی بمعرض نقل  
 را بر آید و قیاریهای نعیان دهان و نوبهای کوه توان را  
 که کلوه هر یک نوزین هفت و هشت من بود از چنان راهی صعب  
 که بپاده را بخواه از آن سهولیت ممکن سوزده کجبه تقبل بالا  
 کشیده بر تنگیان برج استهوار بر برج داده که در جانب غربی فلتمه  
 بجای است سید الحق مغل محال اندیش ازین امر غریب بر وادی حیرت  
 و تنگی سر کرد است و هر کس از راه تنگ مضای بریم و خم و آن کوه

۱۵۴

سپهر



سپهر شکوه آسمان تو ام را برای البعین دیده یا خواهد داشت یا لا  
برون تو بهیای کرده مانند از چنان مکان که عتقایی فلک سبز دهم از تصور  
قاف فلواتس بر بند مسوط نیفا در مر باد ستایی و چنین حکمی البته ثانی  
حکم ای بی خواهد بود انقصه از بیم سنگی تو بهیا و مقارنه را بر حال قلعبان  
منظم خوابی و نمود ما انکس و ایجارت ساخته بر سکر سولای و ده را  
از صورت تحسیمی انداختند و بعد از آنکه بنیان قرار ترزل پذیرفت  
چون جماعه کبیر ری که استخفاظ آن سمت اقدام داشتند مکرر و طلب  
مستغنی اذن بورس بر بند از طایفه مذکور و اگر در تحت کمری واقف  
ابدایی از هر کدام سبب نفوذ در شب نشینه نسبت و دوم ذی مقدمه با  
کالیون هیای کارگشته هنگام طلوع فجر بحاجت آن برج بورس بودند  
چون افغانه نسبت از وقت مطلع و هیای و فاعه بودند قریب و صد نفوذ  
از دو اطلبان معقول و مجروح گشته عروج بر شرفات فقر معصود نکند  
سین و باره یوزم بورس مصمم گشته **ذکر و سماع نوبت سلی**

155



مطابق سال سعادت اقبال سنه هزار و صد و پنجاه و شصت و پنج بمصر علیہ

و سلم یکنه تهرستان سیاه و سفید بیانی و ایام شهر زلفیقه  
الحرام راه ماه طلوع از غره بسنج پوست نوز و زکارانی رسید یعنی در است  
سنج ماه مذکور بعد از اقصای سنس ساعت و کسری و دوازدهمین اختر  
بهر روز جمعه سن و کتی استان اثنا ب بندر طلعت را سن و در اول  
بهار از انبوه وجود مسوز ساخته برج محل در اند در حواستی آن محفل  
بنامون شکل فراخور روسای شکر و کبرای معسک و امرای نامدار و خط  
کامکار از چاره خانه بخت نترسار مانند رزین کلامان انجم و اختر نورانی  
بسا سانس توایت و بسیار خلعت های طلا باف و ابیه ز ناری بر دو  
آراسته نوبت کتابی اقبال ابد مدار کشته در همان روز نیز و ز بهر  
بهرش غلغله فند ما بر در اخته و چون کتباری و اول و جمله در اول  
کاری شاخته با زالت نوابین امر مامور و سیر چهار هزار نفر  
از دلم ان خوشنوار و سر یازان عرصه کم و در اجراء اثنا ب کرده در سنه دوم

156

دین



و آنچه همراه برده در اطراف قلعه در سینه‌های تنگ و زوایای کوه  
 و حقایق کوه حصار در کین گذاشته و خود را تیب در جانب برج تهن  
 در پناه کوه در عا سکه از نظر قلعه‌بان سوز بود یا نظار صبح و پیروز  
 که غیرت روز نور و زور شکست و وصل بهوستان دل فرور بود بوقت  
 فرمودند روز نیک که دویم ماه مذکور بود در اول طنز که اعدای عمر دین  
 بنزدال را دم آخر و اسپین بود نماز ظهر را او استخوان از پزند  
 پختن کرده کشت از جانب برج دوه سورت انداخته سوز پور سوز  
 کنند خون کسبه آن کشت طایفه کتباری بخلق داشتند آن گروه را  
 کشت باری کرده قدم بر فراز سلم مقصود گذاشته برج تقرف کردند  
 و از آنجا بکشت برج چهار برج هجوم آوردند تا مستحفظان آنجا بخود می‌بردند  
 نه سرف استقل در امکان افزاینده امانت سه مرتبه مهمت بخوبی بجای  
 چهار برج مستحکم گشته لازم خیر کی سفیدیم رسانیدند اما چون فوج هجوم  
 ز خراب چاه و نعلبان آتشین دم و سپهر داران حیرت‌آور می‌توانم

۱۵۱



برسم کومک بدیران قلعه کبر میر سید بر و فوائدها از حیره دستی  
فایده کوب بلیغی یافته بر و سبب فتنه بهادران لغت قوی نیز کرد  
کین لودنه از اطراف قلعه روز آورده پای عکس از مسطور به  
که تربیت یافته بود کحصار قلعه صعود و خروج و بنظر در واره بر روح  
کرده قلعه را بطله بنسخت آوردند حسین علمه چون راه چاره را سد و  
سبته و دست نه میرا سکتند دید با فلینی افاعنه و صفت حسبه و  
مویزی از زمان خود را بر گرفته بختیول که در حالت جنونی که قلعه در روز  
کوه در قوه است که بخت و بقیه نظایفه و ذکر و انانایه عرض کشید و  
کمند تقدیر بستم پس با شماره و الا تو یار که در بالای کوه در بر روح  
حصار و قلعه بود بختیول سبته از ان آوازهای رعد خرو و سس انهدام  
راس دولت و تصور فقر توکت اورا با داخار از خواب کران  
عقلش خوابی خوابی بیدار کردند روز دیگر که خود سبته همان  
افروز از سبته نام لیل برده احباب در آمد بر گرفت زینت نام

158

خواهر



تو ابرو برزک خود را که عاقله رو بود با چند نفر از سرکردگان علی بر سر  
ایستاد که با صطلاح معانی عبارت از دخیل یا سنجیدگست افسر سنان  
وزمان امان از موفق عفو احسان هر دو زمان حاصل کرد به روز بعد  
ما ولدان محمود اقوام و ایتام خود در تمامی روسای افغانه آن  
منشور بجات رانج تارک امتحان سر بایه اطمینان و استقامت ساخته  
در بارگاه ازین قباب که در خارج دروازه بابا دیلی مخصوص ششمین تخت  
در روه عیون استرسه بودند شریف یا بوسه بر لبه و بنویس جان  
خستگی و مرحت بهره مند گشت و همت بفرصت و ایل نظر قبول نام  
بال و عنایم ملکیان که از سواد اندک حسابان بیرون بود مفیده  
بجای آنها بدیران جا سپار عنایت و کسین علم را یا اولاد و اقربا و  
بی عمام و مالی که مالک بودند روانه مازندران و سکنی الی انرا  
را قولایت مقرر ساخته و چون ذوالفقار خان را با احمد خان برادر  
ساقا از مرات و از کرده بودند و نزد سر علم در قندهار محمد

۱۳۱



۱۶۰

مید است در روز نهم قلمو البیتان نیز از مجلس مجتبات یافته و  
 بدار الامان حضرت ظل العالی توسل جستند لهذا مرحمت میکرد فانی و  
 البت ز اینها مور کلبه نذران و از مایعات دیوانی و به معنیت بقیه کفایت  
 و در وجه هر یک مینمودند طایفه غلج بنشینند و در وجه می باشد که  
 یک که ده موسوم بیونکی و مستحق و کسین و فرقه دیگر توجی و مسنوب و  
 با شرف سلطان بودند چون اسیر پنجی که سابق ذکر یافت در آخر از کوه  
 سجادت سفینه بسته در بر و رود موکب و الا بقیده مار سفینه از روز  
 خدمت عهد یوکا کمار سزده بود حکومت ایل نوحی را علیا و ده فلات  
 با و تقویض و قلمو متد مار که سمت غربی آن در فرزند کوه ملکی می باشد  
 در نخوت اساکس و نعلیت بنالکه رحن روید امصار بود حکم و الا و پرا  
 با خاک نیره و یکسان ساخته همان مادر اباد در دار الملک و منور حکومت  
 حکام ساخته و چون عهد کرده بودند که من بعد از ایل اسلام اهدی را  
 گرفتار قدا سازند زنده امروالا لک رقاب تمامی اسرای قلمو

و ایصال



بصالح اهل اهل جهات اصدار یافت ایالت انولایت را بعد الغنی خان  
م ابدالی که سارک طریق اقصای و زرزی و خدمت سکالی بود بر محنت  
بکرتک و نسبت و زبندار نیز از روسای ابدالی حکام تعیین  
جمع از جوانان کار آمد علیه را سان بدیده انتخاب و ملازم رکاب  
ماخته تا در آباد و توابع را سکنی ایلی ابدالی که در نینیا پور  
باقی محال خراسان توطن داشتند اختصاص داده مقرر داشتند  
ابدالی کو حده آمده در امکان توقف علیه بپوکنی بجای ایلی رفت  
در نینیا پور سکنی نمایند و آنچه را در سب و چهارم ماه مذکور  
در عهدت گذرا بیده روانه مکان مقرر خسته در بیان ورود  
ایلیجات باد شاه سکنه عبا روم با اتفاق سفرا بی این دولت  
اید پوند بر بار سلسلی سابقا کست تحریر یافت که بعد از  
و اتمه شورایی کبری صحیحی معانی عهد الباقی خان زبکنه با اتفاق  
در زمانه القاسم صورت ملا علی را که ملا کاشم از دربار استخوان چاه

۱۶۱



بمهر ایلی علی باش تجارت روانه دولت علیه عثمانیه شده بودند  
از طرف قرین اسف باده شاه سکندر شاه روم و اوزم اعزاز و احترام  
سنت یاسین مرغی و مبدول و مصطفی یاسای دایلی موصل که  
از روزهای معتمد دولت بود با اتفاق غنیمت استدی صد و  
ناطوبی و فیلانندی قاضی اروند با بیلگه کری لنین و به جهت سوا  
ایند و انت ارزاه بغداد وارد اصفهان گشته از سمت کرمان نامور بریا  
فلک دار شدند و در روز نوزدهم محرم سنه ۸۸۰ و الف که نگاه  
در روز نوزدهم گشته بود سوزای دیوین و اردنادر ایاد بعد از دو  
روز بار بار با چشم نگاه حضور آمد گشته اسبان کوه توان مازی را  
و به ایلی یعنی که باده شاه والا جا روم به پشت طوکس مایون  
صحرای مصطفی یاسا و کساده بود از نظر اوزگندنت و ستیم بیجا  
و سفارشات زیبای مورد الطاف یا عطا گشته تا کورک محمود امیر پسر  
و عراق و ساز و طلا سیرازی حاصل نموده زیاده بر معمول سلف

شماره



بیاد شاه و الا طایفه همان جواب این را عاده مذکور ساخته بودند  
اوایل کار مستند ما را که آقا غمته اند ما را سبب کابل آغاز فرار کرده بودند  
ذبحی از عازبان برای شش ریه راه و تنبیه الطایفه بی بی قلات  
میں نامزد کشته اما تا کجیات محل اندک نظر بدوستی قدم کما بین  
و ایران تحقق دارد از حد ملکیت تجاوز نکرده و سامان  
بیت را از دست اندازد چنانچه دشمن محفوظ مراعات طالب رعایا  
کالی اند دولت ابد بود را مرعی و ملحوظ داشته باشند هرگز کمال  
شکر مصور منزل کمانک چهار کسب کلات را تا متهمی کوشش  
تا حیه تاخته و از اینجا با ملک مرا بجهت اول انداخته قسری بن برار  
افا غمته علیجه را که در آن نواحی بود بدست مورخین بتم سلاک ساخته  
و او کسب بسیار از ایالت بدست آورده شمه سبب عزت مین  
کابل مستند میجا بدور طلال این حال معلوم میگردد که از دولت  
که کور کابنه کسی سبب راه ما مور و ما لم غمته زور را نفوذ است



عاز زبان نیا بر آنکه مامور بنودین که از مقام موزر کلمه موانع  
کندارند در اینجا مکت و یکویکی ترا بفرستند کفان عینه فلافن رسانند  
بعد از وصول این خبر محمد خان از کار ابرسم سفارت برای اسیف  
علت علف و عده لعین و دریا زردیم ماه محرم سال قبل برسم جانان  
از راه سند روانه فریاد سپید فرمودند و صفحا استاری در باب لایت  
کابل و خرمین بکار رفت اما مر مومکد موبعد و ریوست که زیاده  
بر حمل روز در آن ولایت مکت نکرده روز جواب و حشر جانان  
کب و در خدیو بخت کسور رسد محمد خان وارد بند و ابلاغ نامه  
اما چون کرده باد ساه و الا جاه از جواب بجایل و در مخص ساجش  
بنی تحافل نموده رحمت الفراف نداد خون یکیل کامل  
از رفتن محمد خان منقضی شد در اوایل محرم سنه یک هزار  
یکصد و پنجاه و یک بعد از ششم قندهار فرمان مومکد و خطاب و  
محمد خان غرضه در یافت که بوصول حکم استر در حصر است برسد

۱۱  
۱۱۳۱



بر نحو تالی که از دولت عتبه علیه کورکانه صادر شده باشد بفرمان رسانند  
و حکم بجا یون را مصحوب است نفوذ دارد بجایای ابری از راه سوزد و آنه  
ساخته پس غزینت و حرکت است کوی استانات غزینت و کابل و  
در خاطر اقدس نصیم یافته در عرزه ماه صفر که ایچمان روم را تحض  
در وانه اتمز و بوم سزودند یرجم الویه طوطی از بجای غزین  
در اثر از یافته از حسیه محوز که در ملک ایران و سزودند است  
بجو روم منزل فرایح است سزودند غزین را سزودند بصورت  
از ایچمان سزودند لفراده مرزوار به تنبیه افانغه غزینت و با میان  
سزودند و با سزودند خان نامی که حاکم غزینت بود از ظنطنه  
سزودند موکب بیا یون سزودند و حشک سزودند فرار و صفات علی و رور  
بین بلبه بی فافله سزودند و نیاز یا سزودند سزودند لایق روی  
سزودند واری بدر بار عاجز نواز سزودند سزودند سزودند سزودند  
سزودند و کو که والا از منزل فرایح است تو به بجای غزینت



افزایند در دست و دویم ماه ما بهیچ اعلام چنان گسترده که آفتاب قیاس  
 نوز از آن میگرد و قیاس است ساحت غرضین ساختند و در چنین حرکت  
 سوکب لغت ستار از قندمار فوجی از افواج طفو فرین به شنبه هزاره  
 وای کندی دوا می ساکن و او طمان این را با مال کسم سوز  
 دیوانی سلک طریق تا فرمانی سنده بودند ما مور کشته اینم را  
 بی عرض و آلاک پند حکم محکم بفرستد و در پوست که اسرار مطلق العنان  
 ساخته فوجی از انجانه را برای ملاقات رکاب طفو استناب حاضر  
 نمایند و بیعتان افزایند و هزاره جات کوهستان غرضین هر یک  
 که کسب شیبی گردن افزایند بود پذیروی بازوی سوکت قاپره  
 از پادرا نه هر یک که با بجا ده انقیاد کند است سسر از عفو خود بود  
 سسر از نوبه نواز گشت و از انجا نوا می نوبه بجایند در الملک کامل  
 افزایند انوه و اما بی کامل در دو مشربلی طریق استقبال میوده  
 در ادب لغت عتیقه کوسی و نوبه لغت قاره برای ستر در بر گرفته

رخصت القمر اف



رحمت الهوات یافتند و بعد از مراجعت ایشان جمعی از افاضه و  
سیا بیان کامل زجاده انقیاد و نکول و نزره خان و رحیم ادفان  
کو توالت قلم در بنای خصار نادانی در آنده بعلیه دارمی برداشته روز  
شنبه سیوم رابع الاول که بیست و نه گنجان ملک بجا یون بیست و نه و الاز  
بجوایی قلم بینه جمعی از مملکتیان از دستگیر پایی جلالت بیرون  
کذاشته آغاز معافه کردند طالبان بیست و نه خون مامور بجان بودند  
بکمال ایستادگی نزد اخته لقب بر ادفان کردند و در صحن  
احمال اردوی انجام کرده در او سنگ نیم فسیخی بکشتند و تهر نمودند  
بگو بجهت همان گنجان بیست و نه روز و او در آن گنجان کشته و در آن گنجان  
کشته روز و شنبه بیست و نه ماه مذکور بیستم بر او استهوار کرد  
بجانب کوه سیاه سنگ آتشفشان طایفه یار بهوای زور شمس و  
باز دحام تمام الوقت در رکاب اقدس حاضر نمودند آنجا همه آسوده  
فرمودند که مامورین بجانب آنجا است بر اینکینجه و با شمشیرهای



آخته باشند در آتو بکنه نایابی فلقه شانی نماز و زعم ملیند  
 حدیو مفت کسور به سیم فلقه کمر بسته اطراف راسته مخصوص سینه  
 و از بکطرف حکم بهایون نوبهای فلقه کوب را بر سینه از کوه کسینه  
 بر جم سوره سعفا بین را که هم پرواز شتر طایر و هم استخوان عقاب  
 ازین چکن چرخ دایر است بدت نوبهای روق آنرا نموده زلزله  
 و از یکجا است ایر میطر قباره را بر حال فلکیان صاعقه یار نموده  
 زلزله دینان تیات بر جم چهار واساکس قرار فلکیان انداخته  
 چند روز اهل فلقه خون موی آتش دیده میان سوره سوره و سوره  
 بر خویش سجده چون تایت و نواز از از خود منسوب دیدند  
 روز دوسیند دوازدهم ماه بهر ای کاروان عجز و نا توانی  
 وارد و در بار سپهر نبی نبی بزبان نادانی املک یا مغل  
 استغفار من اعتراف معصوم را فرمائی کرده فلقه را سپردید سینه  
 لایق از شکیاه نظر کرد زانند خزان و حقیقت و فنا فانی

که در آن ملک



که در ارک فلک بودند می بود بصیظ سرکار فاضل تعلق پذیرفت لفرانسه  
 رزاکه از سابق آن منزل قزایانم به تئمه کستان صحت و با میان  
 و عوز بند ما مورکنه بود بنمردان را به تئمه و قلعجات الت زان طرف  
 و آن بخانه را بخوزه اطاعت در آورده در لب و چهارم ماه مذکور از راه  
 یاریک کارسینه اندوز تقیعلی سبط عدو کما کارکت معان آن  
 فی القی محمد فان بوساطت فاضل محمود نظر فرخنده مقابله شد  
 منیمن آنکه از دولت کور کاینه او را بخواب سپیدندونه رحمت لهذا  
 اصدی از لب اولان دیوان بجایاری لعین نامه و به تئمه باد  
 و الا جاه نگارش یافت مسفر بر این مضمون که قبل ازین علم دانان  
 و بعد از و محمد علیخان سفارت روانه در بار فلک اقتدار ساری  
 و در خصوص سدره فرار اثر پاشاه و الا تیار اسفار و از جانب  
 آنحضرت نیز عهدی منقلب عمل اتمه بود نیاید و عده آن باد ساسه دینی  
 که کو کبه عروفاه وارد قندهار گشته بعد از آنکه حلق و عده معانی

۱۷۱  
 ۱۷۱



بود و ظاهر است ایچو برای تجدید امر مذکوره روانه ساختیم یکسان متجاوز  
شد که او را نگاه داشته بجواب نامه نیز داشته اند اولاد دران  
یاب و عده کردن و تانیاً حلف و عده بعمل آوردن و علاوه آن ایچو  
بر غلات قانون سلف یک سال نگاه داشتن و جواب مکتوب و موقوف  
نگذاشتن همانا ناستی از مخالفت و بیگانهگی و منافی انکار و سستی  
و بیگانهگی خواهد بود بعد از فتح و شتر قندهار چون دین و مصور  
که از آنرا فاعنه یا بران صدور یافته بود زیاده بران در محاکمه و  
بند و کسب و واقعه شده منطون آن بود که البته بنسبه از نظایر معنی  
افدس تابی میباشد و این دولت را بسوا خواهد یکدیگر میدارند  
و منسوب بنسبه اینجا استیم مردم عزیزین از باب ادب در آمده مستعمل نواز  
کنند اما دایمی کابل قطع نظر از اینکه سبب نزول رایات جهان  
کس را دران حوالی معتمد ستارند در عالم اتحاد و دو لیبین بلوازم  
کنند و ظاهر است که در سعادت برود و نخواستند

آفاق اطلس



التفاق و اظهار اسم لتفاق و اتفاق کردند چون این معنی منافی طریقه  
اداب و بیا ساری حرمت موبک ظو کوب بود از راه یگانگی زمین  
الحضرتین کتقی دست در مقام تادیب انظایفه در آمدیم تا بی الحال  
که بره نای فایده نیاز روی اعیان واری به ریا رسد است طراز آوردند  
ایستاد تا بر ایکنه خاطر آن باد ساه دتی جا به مورد عفو و استمول  
احسان ساخته مقرر شدیم که از معروض حال و مالی ایشان  
مگر دو ما را از سباده می قال الی الان سوا بی شیهه افاعنه منظور می  
شوده یازمانه دوستی ما منظور نظر میباشد و چنانچه در مذکور و  
یا چند نفر از اعیان کابل در سب و ستم ماه روانه ساه جهان آباد  
ساخته که بسیار بود ساطت نامه همایون قال و کابل اعیان بر تیان مقال  
تحقیق حال را مفهوم باد ساه سیمان حاصل سازند بعد در و در کاشان  
حاکم آملک است از مال و بیست و در راجع ساخته بسیار که بجای یا  
میرفت و در میر عکس نام افغان در عرض راه نقل رسیده



چون این معنی باعث الهتاب نایره عصب آن والا جناب گنت  
عازم تبتیه حاکم حلال آباد دست نیتون محصول نوله انولایت کفوف  
بحال سیاه لغت بیاه بمیکر دهنده انوجی از انوج مصوره را می فطنت  
قلو دارک مامور ساخته در دو از دم شهر ریم التانی بهر آبی تا  
یزدانی عازم کوهستان مایار یک کارو براد و صافی که موضع خاصه  
خیز و مکان معمور بر آب و علف و ساکن طایفه افغان بودند  
کوتاه سرکنان آن ناحیه را به عمل آورده و نم نوسه در غله و زیتونه  
رسد افغانه است نسبت نقل جبال محض تبتیه و پیران رزم از ما حکم و الا  
کوه نوزد و دستت یماکنه سقااق و ساکن التین را پای مردی  
علاوت لکه کوب و کشتن را معمور و سکون ساخته آ طایفه بعد از  
خود را که فترت مهاک سبیران ساخته و صدقات انوج و سقاقات  
خویش را استغرق لطات اندر یای آسین موج دیدند بخودی خود  
کنند ما کوفت از راه سکون اما کشت سکر تا از طایفه افغان

30  
~~30~~



قوس حبه بنار عافیت و ساحل امنیت پیوستند همگی سرگردان و در  
 آن طائفه با سواد و علم محمد و ملا محمد دله میان جود و اقوام ابدگناه  
 شناختند در خدمت کباب اقدس را حلقه لاش غلامی ادلا فود حبه  
 جمع بقرب بندگی این آستان ایشایه آزادی رسانیدند دست دودوز  
 در آن مکان پایه سیر نینو چهر مکراب نیرم سیر محمدش ایوان ماه مهر  
 گشته درستم حمادی الادل اولوجه بجانب کنگر که در فنی آب و سوا  
 دفور <sup>غنه</sup> نرفت نرفت صفا طفته بهر السببان حبت میزدانم اختدافا  
 آن ساری نیز جمیت کرده دوفله با سگمام اسکن و دراری پرخند  
 دیران لغرت نشان بمر اقدس بهر سفاق ایشان عازم شده آن  
 طائفه چون دست دکوه را در زیر پایه کیم این تیمور غازیان یکسان دید  
 طالب امان گشته ادس ایشان دارد بارفک و دار ذیشان و  
 مشمول غف و خدیو جهان شدند و افوان بمر احوال که حادریه تنبیه  
 بر ارجان بودند خدمت مرجع علیه الامام جمع از ادلا و آن <sup>طایفه</sup>  
 را در کتب غلامان انتظام داده در لبت دشتیم ماه فرورد  
 داد در راه عروج جاه گشتند و از آن مکان جمع لضبط غنه جلال  
 آباد که مانع رفتن کابلیان شده بود فرار دباقی انالی آن دیار

۱۷۵



طریقی اطاعت فخر پیوده روز پنجشنبه سوم جمادی الآخر تقدیم بد  
 استقبال پیش آمده قلم را تبهرن دادند و چون دلیر عبک  
 پیش از دست در فر از کوه احداث سفاقیها محکم کرده صحبت  
 عظیم از مردان کمال دلیران کارزار فرام آورده اسان  
 آنها را بجزایم اسباب خود داری استکمام داده بود غازیان  
 دست دست بقنایات ادیبوسته آن بیانیهای  
 اسکان را بدستاری نتیجه شکست قلم در هم  
 شکسته لهرن در جان ایشان را غمزه بلاق و زمان  
 ایشان را با همیشه و توان دلیر عبک اسیر قهر آن  
 ساخته بد نگاه همه آوردند بعد از ضبط در لطم امور  
 آن دواچی بهار سفلی که پنجم شمس جلال آباد

۱۷۶

دارقوست



و اقمه است بچن اراچی قدم مشردین از رسک بیمار و هر کل  
زمینی از آن بودی را ازین کوشه دستار در کار ساختند در بیان  
و رودخانه براده رضا قلی مرزا به بیمارستانی و سر فزاری با ستر  
بنامت دارایی ایران و چون درینوقت که ایات حضرت ایات  
عازم هندوستان و سپهر مجید بمناسبت هر پیش نهادیمت فغان کبکی  
ستان بود خیال نصیب زمین ملی از سرزندان فرزانه کامکار و  
و سبترادگان از آاده نامدار کا به اراچی فرمان روایی ممالک ایران  
از قاطر افسر میگرفتند از کابل امرهایون بنفاد دوست که  
رضا قلی مرزا که اکبر و ارشد اولاد و در آن اوقات بر سریر حکمرانی  
بلج مکتب داشت ولایت بلمزای پدرفان اوقات ر بیلکه سبکی  
برات و حسن خان بیات حاکم پیشین بود سپرده فوجی از غازیان را  
بمجا فطت امجا کشته و رضا قلی انولات را مینویسد که از راه  
و بامیان وارد آمد و می حضرت سود چون بعد از وصول خبر دستم

۱۷۷



که هنوز موکب همایون در نادر آباد لائق داشت لیا ترا ده امرو  
ناقصه بود که در ایاست که افواج لغت سواران کار رزم و  
پیکار نیاستند سوخته گشته اموران ناحیه را منظم سازد و برادر  
انقلاب را فابی از اهداد و عاری و از فتنه دست در جوده  
افتد او استبداد در آورده در انتهای آخال امر همایون لیا ترا  
و اصل گشته چگونه را موضوع توایم سیر سیر مدار و مجرود حکم  
ببارک با حضور او عز اهدا ریافت ستانزاده آمده بود بدین در اختتام  
روز در طریق امتثال گشته بعد از ورود بکابل سینه و اغوش را در کار  
گذاشته در شب و چهارم رجب المرجب وارد خدمت حضرت نیکوکار  
گشت روز دیگر حضرت ظل الهی بکاخ سلطنت که در رکاب ستانزاده  
بود پیرداخته تا چند روز آنجا عتیرت بر رسم آن از نظرات بسان  
سپید گشته خون آری بسیار از این در سفر بچ میسر من استقامت  
در آن روز همکام استقامت از نادر و اسلمی لاعتناست و نهایت



دارای ایران و اختیار غزل و لفظ سبک بیکان و زمان زمان  
ت براده کامکار نقولین و روز جمعه عزه سخنان بعد از ظهر بدست  
یارک تارک او و سا براده لفظانه مرزا را بر تارک سر بلند می داده  
عز و فرمودند که در عهد سا برادگی حیوه را سمیت چید زده بعد از آنکه  
دستایی بهر یک از اولاد که حکم قضای تعلق گیرد حیوه را به دستور  
رک بطرف راست بزنند و روز یکشنبه سیم ماه رمضان قلی مرزا مرخص  
سوکت سنان روانه ایران ساختند و روز دیگر لوای جهان کتایی سب  
ل آباد بخت یافته آردیم از هلال آباد که سینه نجیب شرقی  
با صد نیم ستر سنجی قیاب بارگاه عز و جاه بر او چهره ماه او را  
انجاد و از ده هزار تن از پلان فیل تن ستر افکن رسم مسجدا  
را کردید که دو منزل ستر رایت افزاز سوکوت و فریاد ستر  
ستهار کس بتر بستر سینه کشتی موکب بمالون اختصاص یافتند

۱۷۹



از دولت علیه کورکانه صوبه داری کابل و در بانام خان بود  
بعد از شش ماه عزت و کابل باذن بمانون عازم شد همچنان آباد شدند  
که انجا ملک از حوزه لغرف کورکانه بدر رفتند ناصر خان در صد و پانزده  
سلک جمعیت را مستند ساخته مستول خود داری شده در چندی که  
در میان کابل باذن بمانون عازم شد همچنان آباد شدند مستور حیات  
موفق اقبال در باب روان کردن ایتان بسم ناصر خان غر  
صد و بیست ناصر خان بکلا حفظ پاس حقوق اند دولت ابد بودند راه  
استمال بدو زمان بمانون بسته در حضرت سلطنت کورکانه مروج  
جنابانی در اس حرکت سیر کردن آتش حکم یر راحت و سعادت  
معنی است هزار نفر افغانه جزو میسار در را در لواجی حرم و  
واجب داده مجاهدت در بند استتعال در زید در دو از دم  
که منزل موسوم بر کاب مضر بسرافات اتم او نادر و مجره طاب  
مست و اعز و رادرتوکت لغزالمه مرزا در امکان گذار

3 در طین طم



تو طرف عمر از راه استوار پیروی که کوه بسیار بلند و راه  
صعب بس دشوار بود با قوچ از غازیان جرار و دیران تیره  
گذر از سبای و جرده به تنیه ناصر خان ایلیقار و صبح روز دیگر  
دو ساعت از روز گذشت سر فرسخی راه طی کرده از پیرایه سیر و  
انجام رسانیده ناصر خان از آمدن طلسمه مجنون خبردار گشته تنیه حاکم  
بر خاست و صفوف لشکر است پیش از آن کسب راه جلوریز قلبان  
ریخته و در طرفه ایلیتی ایشان را پراکنده ساخته جمع کثیر می نمودند  
و ناصر خان و لشکر ایشان را و سبای بنده زنده دستگیر گشته بقیع  
راه فرار سبک گشته و کامی از دو سبب ناصر خان و جمع از صفوف  
بجوزه صید در آمده بود از آن امکان میسر گوید فیروز بود بین  
و اسزوق نیز بویک الایوست مشوید و روان ملک دکت و  
ترتیب فرار از پیر تو ما به ایوب طویر ارستگ که فر کردند و سایر  
افراد که سر و سر کسم و اولاد او در آن روز گردیدند که

۱۸۱



یاروند که در الیز کو سکنی دارند بنا بر آنکه ساکنان آن است  
و استانات و چکل بر درخت و راه های بسیار سخت است  
سنتها رجا و مکان بعضی اوقات از درنا فرمانی در آمدند طبع  
بر استیصال سیه سالار اوزیریا بجان حکم و الا عازم بنده است  
لاست سیف در حستان غازیان سایه برد از سستی اهل سنتها  
ساکنان آن از افکرتور و نردیران احوال گشته معلوبتند  
بیا حال جوی از آن که فواز کوه را بزمین گاه و فزار گاه سکنی  
بن ساخته بودند از اطراف آغاز سبک و وسعت گده رزم را و  
بر آن کارزار ماسکت کرده ابراسیم خان حکم قضایه و کلور  
نشد بس وین عظیم و مصوری ازین قضیه بر سوزیه سنیار  
ملوکانه راه انداده امیر اصلاخان فرقلور راه ایالت اوزیریا  
سیف خان بنیاری که سردار کرجستان بود سیراری اوزیریا بجان  
ازین قضیه...

187

بیا دین آن گایند



آن لطیفه و محاسن آن نواحی برداشته منظر الفرات موکب مسعودیان  
 و در یازدهم ماه فرخنده فرجام صیام بریم اعلام حضرت انجام بجانب  
 شاه جهان آباد ایتر از یافته امرایون بفرصد و رفون سد کرد <sup>طریقت</sup>  
 راحه شین سینه افواج عاقره چند روز فوجیوج مانند جمل نجوم از  
 روی بجه از یک کنگیان همان گندستند گویم مسعود نیز مستقیم عبور  
 کرده اگر حال معلوم دور و نزدیک گشته که در <sup>بسم</sup> موسوم از رود قانها  
 بنجاب بدون کستی و سفینه عبور بسیار با ما بره نمونی قایده افعال  
 حشر وی در هر یک ازین رود قانهای بنجاب بدون کستی و سفینه  
 عبور بسیار عبور کرده اگر حال و معبر پیدا کرده سواره و پیاده  
 و دواب اسباب سالامامون و مصنون از آب گندشته هم گشت  
 هزار کس از ساه لاهور در انظر آب سیر کرد کی غلندر خان قلعه  
 گاه اسرار مان عاقبت ساخته زایت خود داری یا فرخنده بود  
 موکب مایون که افتاد است برداشته در اساس فر

جسر بالعم  
 بیل ۱۵

۱۸۳



کار سبیل بی امان کرده گوئیم و الا نیز مستوفیت از آب گشته است  
و در لفظ سر ادقات سپهر نمود گشت مفازن آن فوج کبیر از حیون  
هندیه سپردگی ز میند ارادینه نکر سلسله جمعیت را انقاد داده  
در ریاضان ناظم صوبه لاهوری آمدند در ملک پور شش کوهی لاهور  
دیده فراوان گشته فجا بین کار به سینه زوزرا بنامید ایان نیز  
بیا نرا گشته پیوستند مگر سودی که با مقتضای مقدار طلقه دام  
گمنند و پیران رهایی یافتند بعد از روز و روز سوکب هما یون جوانی  
که باغ سنادان مغز گوئیم عزواجه کردید مذکر باغان چون معارضه  
ر یا فوج منصور از قبیل معارضه طلمن نوزیدد کجاست فان و کلمه  
خود را طلب امان بدربار عرضشان فرستاده خود نیز روز  
بجه ساسی استان فلک بنیان قانز گشته سبب لک رویه روی  
نخر قیل کوه پیکر بافتن و بد ایای دیگر بر شکم  
ارند و از مضرمت و انقاد مفر

۶۵



۱۸۵

فاتحه سزاوایی و اسپ تازی نژاد با زین زرین و کمر خنجر و کلاه سحر و  
 عنایت و نوازشات دیگر در باره درو میشد اول و ایالت لاسور بدستور  
 باد محول و سوگول گشته محرابین خان ناظم صوبه شیراز را مردم شیره  
 در حکومت او کنار برود و در می اطاعت نمودند و سران در لاسور توقف  
 داشت باز ایالت آن ملک سسر از ساخته روانه التولایت و ناصر خان بود  
 که از جمله کرفران و در رکاب حضرت قران بود مجدداً بصوبه ذاری کابل  
 ویت و در سر بلندی یافت و فوج را تعیین فرمودند که میا فطرت سمر و  
 کشتیهای پنجاب برداشته متر دین را روانه آرد و غلظت قرین نمایند  
 در بیان و قوه حکم سلطانی فیما بین هندو کمبجیستان و حضرت محمد شاه  
 بادشاه هندوستان و کیفیت شیر شاه جهان آباد و  
 استایع آب ایام بخت بیند بعد از آنکه دارا سلطنت  
 لاسور محیط شیر در آمده بعضی استادگان پایه سرگردون نظر  
 رسید که حضرت محمد شاه بادشاه و آلاجه هندوستان از

*[Handwritten signature or mark]*



مستغول جمع اواری سپاه و عازم معانله موجب لغت پناه است لغت  
شاهی الیهی باز سرجی بیاد سماه و الا جاه سهند نوشتت باین مضمون که  
ذاب بمالیون که ترک کنیم و آنحضرت بنزد دوم ترکمانینه و از سلسله علیه کور  
نند مراست دور کوز خاطر بود تیار آنکه ز فاعنه نسبت بپند و ستان  
بر ان بی اعتمادی واقعه شده بود منظور خاطر ما آنکه البته بنیته از طرف  
مخوب طبع امنای اند و لث خواهد بود باین عقیده ابلجیان و ستاده  
در بهر سپه راه الطایفه اهل تار مودیم و تمام ستمه سدید باز بپوش  
ایلی یاد اواری کرده بجا خواب راستینیم و تانی الحال که خلاف آن  
و محمد خان روانه کردیم یک سال او را نگاه داشته بجا بپند از خنده از قرائت  
در یافت بی سود جمعی در سر زمین اند و لث ربه لغت دو ایله آن  
و الا جاه را باین امور تکلف میکنند و الا آنحضرت را بغیضی  
نکونه مواد مصایفه نخواهد بود اعیان اند و لث در اراده خود  
در سر زمین و در استه

بینه در زمانه



بعد از آنکه خود از نای کرده ضرب دست حمود مسعود را در پا بند ایستاد  
مگر راه سلامت پیش نبرد مگر جهان گنایا از اگر عفو بود و  
در باره البان بمل آید نیاید خواستش آنحضرت خواهد بود بعد از روان  
کردن تن نوشته مگر جهان گنایا روز جمعه است و ستم سوال از لایحه  
نهفت و از بود فانی زلف و عبور روز دوشنبه هفتم ذی قعدة  
وارد سر بند و از اینجا سیر محقق یوست که محمد شاه با دشمنان پانصد  
هزاره دنا می دو هزاره نیز فیل جنگی و سه هزاره اراده توپ از تیر و  
برق آتک و اسباب رزم و آلات جنگ وارد محل موتموم بکرمان  
بج مشرفی شاه جهان آباد چون رودخانه فیض علیهم السلام آنرا آینه جهان  
ساری ختم از حین کمال روان و اطراف دیدگست بکمال بوسه  
است در امکان حصن حصین و قورخانه متین تربیت داده توپخانه  
کارا محیط لشکر ساخته بغرم مقابله توقف دارد ضد بوی بی حال  
نقار سپاه خون اسام را بفر اولی پیش فرستاده بودند که

4

187







بقرا و ان اعلام فرمودند که در بمانسترا الوقت و جمعی از یک تازان مملکت  
 نشان در انجوائی از روی خرم و قیات یغز اولی برد از نند تا که مال  
 فرسخی مسافت و چهار گروه آن تمام جنگل مستطیل بکراه بار یک و دو کرده دیگر  
 می آنچه خالی از بیست و در ایش بموار بود سر کردگان شربا تر از او دست  
 کرده از جانب شرفی و غربی اردوی محمد ساه و کس نادند که هر یک بخت خود را  
 ملاحظه و جا و مکان نزول و بمواری زمین و کیفیت جنگل و میدان جنگ را  
 تشخیص داده در سرای اعظم آباد بخر بموکب و الا رسانند و در صورتی  
 و از دم راهات جهان گشتا شاه آباد مستوب پانی سبب شده که در  
 روز شنبه سیزدهم سلطنت صبح از منزل مذکور انمان ساله بخت نام  
 نول بمایون لیا ترا ده لفرالنه مرزا تقویف و جمعی از خواستین راه  
 زمین جناب بمای لوی انمان سبای ستراده ساخته خود یا فوج  
 از دلاوران را یک عت و نیم از روز که شسته دارد سرای اعظم آباد  
 شدند و از آنجا بگذشتند و در آنجا رسیدند



بودند عالم انبیا با امامی آن مکان با حکام قلمه و ریاض مغرور شده  
سیرت بی پروا حجت حکم و الا توی بجهنم انجاء نسبت به یکی ایشان  
از بیم جان طالب امان گشته و دو پای بوسه بایون سر طبعه شده  
و از انجا سر کردگان قراول باد و خفته تر با تران بروفق و زمان حاضر  
گشته مجید و هر یک سر و زنده که از اردوی باد ساق و الا جاه محمد ساه  
بدست آورده بودند بنظر اقدس رسانیدند و از کفر تاراج بر یابی لوازم  
از دست برداشته اولان پادشاهان حصار کمال گشوده و  
بها مکنان را که محکم است مامن عاقبت ساحتها ستر با ستر  
آنها که ملاحظه است شرفی و غریبی اردوی او کرده بودند و  
بعضی رسا میزدند که هر دو طرفت است و زمین مسطح که ساه  
که لغت آنگ و قابل میدان حکایت باشد نیست چویرا  
سناه و الا جاه محاسبه میرفت درز پانی است که مایه

۱۰۱

۱۰

کارم



استیجا ر بعل انده بو صوم نویست که ساه والا جاه محمد ساه از دست برد  
 و اولان پادمان محمد کر نال کشیده با مکنان را که محکم است مامن  
 عاقبت ساختند سر با شرا آنها که ملا خط سکت سر و سوزی اردوی او کرده  
 بودند بجز من رسانیدند که هر دو طرف سکت است و زمین مسطح که سکت  
 ز فول کو کبریت استک و قابل میدان حکم باشد نیست جو بر اینک  
 بار دوی ساه والا جاه محمد ساه میرفت در بانی بیت که مابین کر نال  
 و ساه جهان آباد و ا قواست در میدان وسیع عرصه بمواری دو ساه  
 نصیب گو که فیروز بی و رفع رایات عایبات عالم افزوز نموده اگر  
 محمد ساه یاد ساه فیجاه مفاصله آید بچنگ بردارند والا از کار راه راست  
 در به بخت ساه جهان آباد افزازند موبک بمالون روز چهارشنبه  
 چهاردهم قبل از طلوع فجر از منزل مذکور حرکت و ورود خانه فیض  
 شسته در دو سکت سخی اردوی یاد ساه دنی جاه محمد ساه عایبات  
 آنها و میر قها و تو چانه بنظر می آید نمودار بود یاد دیا می



را صبارت و ساحتی به سکرگاه البان نظر محقق انداخته بمیوه  
دولت بازگشتند هنگام تمام بزم رسیدند برهان الملک سعادت  
که صوبه دار چند مملکت و معظم امرا بی هند و کسان بود با سی هزار  
نفر مستون و توپخانه و اسلحه ادغام بفرم امداد ساه ذریکه محمد ساه  
وارد پانی پت شده فی العوز جمعی از سپاه طرفیناه مقابله با سوار  
اگرچه با جانها فاصله نیم فرسنگ کما بیش اطراف اردوی محمد ساه  
در بجا به چولا نگاه سپاه حضرت پیش بود که از کوشش و کمانه سرورند  
برفته می لورند اما بار فوجی را با کما بیش بر سر کرا و برستانند  
صبح روز شنبه پانزدهم از لاک منزل حرکت و چون رودخانه منقش  
بسیار جهان آباد جارسیت یا در پایی بمن یک فرسنگی و نیم فاصله وارد  
صبح که کوکبه جیایگیری آغاز بهضت کرده مستون حضرت نمون را سه قول  
دادند تا براده مرزا الفزالمه را بمنین فرمودند که از جانب شمالی  
توجه الی کنای اتمه راست قرار فرزند ستر بار کشته

مای درخانه



۱۹  
ما بین رودخانه فیض جن را سیر بکران کردند و نظر ساخته یا جمعی  
برای ملاحظه جای بویست و موضع حکین عازم اردوبی باد ساه  
والا جاه محمد ساه در عرض راه فراوانی که سیر بر سر راه برمان الملک  
سعادت خان مامور شده بودند و اردو و خراوردند که سعادت خان در نیم  
از سیر ابره خود را بار دومی به علی ساه والا جاه محمد ساه رسانید  
و فراوانان به تعقیب او رسیدند بسیاری از کسان استیجاب و  
سیر و غارت نمودند پس آنحضرت نیز از محاذات موسی کورستان  
والا جاه محمد ساه گذشتند و ترفی اردوبی ساه والا جاه بفاصله  
یک فرسخ میدان مسطح بود برای نزول اختیار بر وفق امر انداختند  
مغزالمه مزار ابا قول بیاوت ملحق و در آن موضع نصب لواهی قرار  
در انتهای آنحال سعادت خان برمان الملک آگاه میشوند که سیر  
چین و منصور بنه اورا تاراج کردند و حمله غیر نشانی معنی را بر تاراج  
از راه غرور آماده حکین گشت خاندان سیر لاری



و با صبغی آن سردار قشونهای باد سابی و جمعی از خوایین عهد با عا  
او از جای بر آمده و قشونهای خود را دستگیر کرده با توپهای  
سنگین و احتشام زینین میفاید برداختند محمد شاه پادشاه  
و الا چاه نیز با نظام الملک که صاحب تدبیر و مدبر کار و صاحب اختیار  
و مرد حیکمت بوده آن سغال و نظم بهفت صوبه ممالک دکن و اعظم  
امرائی اندولت و راضی حیکت از روز سوزد و قمر الدین خان وزیر الملک  
و بعضی خوایین و صوبه داران و حمیت از حد زیاده افزون و قتلان  
و تویجان و اسباب و استخوانه بیرون آمده لیکن بقور خانه خود نشوی  
صفوف و نظم آریاب سیوف کردند و از دهام و حمیت ایشان و  
بجدی بود که از نیم فرسخ بنظمی آنه خود بکشتور فیزی که آرزو مند  
چنین روزی بودند فی العود جمعی را بصیانت اردوی بمالون مغر  
کردند سرور آراسته درج و مغر ساخته استیاد کردن خوام سوار  
دستور صواب

عاشق  
کندو



کشته تو بیهوشی کوه توان که میدان حکمت مشتمل است فستاقی بروی  
نیست در تحت تو ای سنا براده و الا بیار کند استند و رایت است  
بوسه بفرم المومنین سبغاله در عرصه از نگاه افزاستند و خود  
با افواج حضرت فرین و مبارزان عرصه کین و تو بیهوشی جلوه شود  
میدان حکمت و عازم معرکه ازم وارد گشتند **سید** ز بس تعداد  
تو کب بکران بود **سرا** انگشت کواکب خون چکان بود **سرمون**  
رفت از هجوم صف کشیده **مزه** بر هم زدن از حکمت دیده **سرمون**  
از اندیشه بی مردی سیاهی **عیار** خرمن مه کا و مایه بی فلک  
بدانکه دامن در کشید **سرا** بجم بنوک نزه بدی **سرمون**  
**دین** اوله بر جرم **سرمون** انداخت و پرچم رایات کلکون  
برند ساخت **سرمون** را شفق کون ساخت خشت جو چمن و  
سرمون مانند جرم فتنه جو لیون را بگری برداخته میا رزان **سرمون**

۱۹

دست خط



سرما بی دیران مانند کوی در خم چو کان توایم سم اسپان عکشان  
وز و کس سر کسان مات جباب و در یا پی آردن سرگردان کبریا  
که سوار لشکر میزند چاک سوار بی از مرکب سستی بیاده میساختند  
و بر از دمای توی که دمان آتش فشان میسند و بزبان سوز برق  
سستی خشک تری سوخت الفقه از ابتدای طهر تا الفصای عصر  
بهمان سنج ساعت نایره حرب و آتش طعن و ضرب استخوان کسان  
دیران استانی و حشم افکنی استخوان است تا ایکن سعادت از لشکر  
سند بر تافته چکبار بجانب انترام ستانسته بر مان الملك و تار و  
برادر زاده او که در بودم قبل فرار داشتند بمان نحو با او با  
و اینها خود زنده گرفتار و فاندوران کیه لار که مدار سلطنت  
هندوستان بود زخمه ارگسته یک سیر او با منظر فغان برادرش  
مغول و میان عاصور فغان ولد دیگرش بقید اسار در آمده خود  
دیگر سلطنت آن زخم که کاری داشت در گذشت و اصلینان



سردار مشون بادشاهی با سده داد خان افغان و یادگار خان و  
و میر حسن خان کوکله و شرف خان و اعتبار خان و عاقل بکینان  
و علی احمد خان که از امرای معتبر بودند تا سر بر صد نفر از خوانین  
و عسکری و دیگر و سببی هزار نفر از لشکر این ایالت در  
زیر آنگون گشته و جمعی کثیر زنده ماندند که قاری بودند  
و محمد ساه بادشاه و الاچاه با نظام الملک و قمر الدین خان و وزیر اعظم  
چون قریب بار دوی خودستوی و صفوف و اعلامی اعلام و  
صورت نموده بودند پس بر خویشین بازگشته دست بند یا مختصر زدند و  
سجده در میدان کوه پیکر و توپخانه بادشاهی امر اینکه بوجه خجسته بودند  
تا عتایم بسیار و اسباب و اثاثه بسیار بجهت تصرف و تا بوجه عتق تک  
سیدان حکم از وجود سپاه هند قالی و یاحب کشکان استخوان کرد  
بعد از وقوع این فتنه نمایان خون بادشاه و الاچاه محمد ساه اطرا  
خود را بموصل و توپخانه استقام داده بودند و کرد و کرد

۱۹۱



۱  
گروه را آذن بفرستاده از چهار طرف بمحاصره اردو او مأمور خسته  
به شدید راه فراری نمودند بنزدیک اردو خسته چون کار باد ساه ذیجا  
محمد ساه با صفا در سینه روز ششم علم سلطنت از خود کرده و  
سروری از سر گرفته با خوانین و امرا و یاستنها تمام وارد  
درگاه سپهر حشام گردید در جنگ باد ساه ذیجا عازم دارالامان و  
بصورتی بود بر اعانت نسبت ایلی که فیما بین حضرتین کهنه دست  
از جانب حضرت علی الله ساه نهاده نصر الله مرزا اما قارم اردو می نمایند  
با استقبال آن باد ساه فرخنده حاصل ستافته بکلام و رودیه نگاه  
مسعود آنحضرت نیز تا بیرون حرمه مبارک راه و رسم اعزاز نموده از این  
رد ستیکر با چنین بهمانی بود عمل آمده باز محمد باد ساه ذیجا بعد از نظر  
مسیر خود مراجعت کرد اما اقوام مسنوره بهمان پنج دست از محاصره  
باز نداشتند محمد ساه باد ساه والا جاه روز تانی با مرانیکه است و  
خود کوه کرده علم اردو می طرف ستاره و ملا حظه با سوار

مرکت آن در



حرمیت آن خاندان اقبال خیمه نشین بادشاه داله جاه دسرا پیردهم  
مخترم بلجی ماورنم دیده همه جا در حال حکم لغت اثر قمریافته  
عبدالباقی خان دازا عاظم امرالجد بلجی ماورنم دیده همه جا سیرای  
اکمال آن پادشاه داله جاه نموده باشد. بجز لازم معانداری د  
شهرالطیخند گنگنری بر داز د و از انبار روز پنجشنبه عمره ذالحجه رایت  
جهانگیری بجانب دلیک نینا همچنان آقا شهبازدارد بهشت کرده  
روز چهارشنبه بیستم ماه بارخ شعله ماه فخر کوبه معز د جاه گشته  
روز دیگر در انجا توقف و حضرت محمد شاه بر اندازک لازم  
معانی مرخص شده بنیت ردا نه شنبه کور دیده روز جمعه نهم از بارخ  
مزدور سواره و غازیان از امتدات بارخ تا ادب دسترا  
خاص پادشاهی انداختند و قله را که از امتدات طبع پادشاه  
عدالت بنیان شاه همچنان د دارا الخلاق سلاطین د  
ادریمن نهادستان بود فخر کوبه دولت سخته محمد شاه  
را محمد شاه رانیز در میان همان قله جائی داده و روز  
در دو کلب اقدس خواب محمد شاه سفره افتادگی در

۱۹۹



بزم صیانت گسترده خدیو جهان دار بود القضاة مجلس بدیوئی  
آنحضرت بر داخه فرمودند که موافق عهدی که در ادل قمراریا<sup>فته</sup>

سلطنت نمودستان باز بجناب پادشاه تعلق دارد  
آنچه شرط اعداد در رسم و داد است بمقتضای رابطه گمانی  
در باره دولت گمانی یعنی فراید آمد محمد شاه سر اسم گنیم  
تظلم و تقسیم تقسیم رسانیده کنیزانه این عاظت که تاز  
بخشی را علاوه جهان بخشی یافت جو اورد خزان این دانسته  
پادشاهی در خاتیر سلاطین سفر را که در دستگاه

سلطنت موجود بود مفضل بجهت عرض در آورده بر رسم نیاز  
نتاردا نیاز کرد هر چند که سمت کان خاصیت بجزوال  
خدیو بهمال نظر اعتنا بران نیز خرابی که جمیع فغان  
سلطنت رد زمین با عنتره از اعمار آن برابری  
نمیکرد نیکنده دامان نیاز مندی از انجا در چیده فاما  
برابر مباله بادشاه دالاجاه آئین این حتمی



251

پذیر قبول گشته سمته ان امین بصیرت خزانین بهوات لیس فرمودند در  
 بیان وقایع قوی **سپهر مطایب سال فرخنده فال سپهر اردو مقصد**  
**و حین راه و یک شبیری بنویسید** **تیب تیسیمه دهم ذیحجه**  
 که نوزده زعید الضحی معارف اتفاق افتاده بود دست و ازین استر  
 مقصد دفع فتنه شناسان از غلبه برای حوت بسیار بی خاص عمل خواهد  
 چنانکه سلطان دی که بودند علیه بجوم سکر پیا بر عبرت زده بر جای تو  
 خستگ مانده در حرفت فار کبابه رستان جتا را سا با ششی خود افر و فتنه بود  
 در گرفت یعنی کلهای استین و در از نهاد سرور و روی ز فتنه در او روز  
 روز که سینه طرف عمر منزل باد ساه و الا جابه را بقدم سمیت المشاب  
 رتک بیت اشرف ساخته و تمام از روز بهر دورک رک فتنه  
 عجب بخت و غنمش طرفه بر اکتیخت بعضی این اجمال الکر در شیب  
 کیستینه یا زدم بدون اینکه از جانب ساه و الا جابه محمد ساه پاد  
 طرف معارف نزدیک و اقمه سوز و لونه فتنه و علفه آ

254



جمع از عوام و اویا بش در میان شهر باطل اردویر کاش کرده به بعضی  
شهر از مضمون که در اصل شهر زول نموده بودند در او یکخته در اسم  
دست در از بی کوتاهی نکرده چندت از لشکر ایرانی به تبع تا فرمائی و حفر  
نارانی و بیخه قربانی ساخته خون ایشان را حنای شهر حید و عصبانیت است  
مونده سر بجه دیر براب بهمان شیی را بکین کرده از جای سر فیلانی نه ستایی  
رفته فیلان را مغرف کشته حکم والا صادر شد که جمعی از ابراهان سردار و  
و محلات مانند جیل بجوم که با سیان محلات مدارات فلک اند تا صبحگاهان  
پوده از خوب بسته سهار و ثابت قدم باشند و نگذارند که اهوئی از  
مازیان پانز بهنجه خود را بی سران گذارند و در ابدایچه مغر کرد و  
عل نمایند بکلام طلوعه آفتاب که قهرمان قهر انود صبح هر از دل بدر کرد  
فجد انتقام تبع از نیام بر کشید و ضد بو خور کشید از سر کین حور  
اسکس ستم ستمی از اسنه یا جیره بر افروخته و عارضن تا نیاک بر  
حسرت و سهار را بهشت خستید و صورت

سنگی نوار



سکین سوهر کیران جهان بی و حتی که از آن نیزه وار و پیرام صولت  
کیوان انا مال دبر ز کاتب هلال انسا کشته مسجد میان بازار را بقدم  
افه کس سجود خاص و عام ساحتند و در امکان نبد از محقق ایضا حرکات  
دو بیشتر از کدام محله و از چه جاها صادر شده دیر از آن فوج فوج  
به نیته آنکزه یعنی و امر لقیل عام آن محلات فرمودند و سوره و انوی  
فوج اکبر در میان شهر پدید آمد فی العوز در و دیوار عمایه ابان رقیبه  
نقش عالیها و سابقها گرفت و مسکن اصحاب شان صفی خانه  
زیوزیند رفت نیانهای دلکش زور رفت از تیراب خادانی عوام  
و خراب افتاده و ذکور اناناسلها مانند زوماده ز پیر پیشون  
گرفته سر اما سکه طغنه بر مصور حبت میزد و بعد مه کج کاوی پلان  
مصور یافت حوضهای که از حسیمه ساری لطافت کوز آب میخورد و فوار  
پوشش خون شد بازار جواهریان و فرافان در استه بازار و ک  
بچار و در باب مکتب و نامی اسواق شهر جلهان



طاعتی و باطنی چهار اسباب است خود سوخته و ازین دیوانگی مانند ستاره  
بید مجنون او بختی دارد است کشته و بشیر بوده این شرارت دو دانه  
و رود در مانها بر آید و سوز آه دهایی است سوخته و رود خشک و تر  
سر بر فلک کشیده حاصل از دروازه اجمری ایلی در سینه جامع  
محل دیگر صیقل و کیمیا سوخته از طلوع اعظم نیز تا زمان غروب  
زمانه این سوخته بر سوز و شرب به شریا میرسد و در کند کوب است  
در بوب قتل و میند و اسر بقصری است ای کام نام که نصف معمور است  
کوب حیوید قهر است حمل عوام برق خرم زنده کانی سی هزارتن از  
بزرگ شهر شده بود اما ای ایجا در مقام آسمان با ذساة و الا جاه  
ساة بوساطت برهان الملك و قمر الدین فان در صد دستا عد  
استهاب آتش با سوز حقیق با دستای بزلال عفو و خستش فرود  
در ای فتوت رای بر نیجا کران در سوز و سرت است و در  
نور و نماند و نماند و نماند و نماند



موضع گزیده جیشم بر از ادو و سناکت از لطیفه سپند موحف و سون در است  
سوارش سپید نیاز چنان در اماند فمر الدین خان و ساه نواز خان که از  
اعاظم هند بودند بر سر فینجان نه رفته مرکت قتل فینجان با سبی و بردن  
فینجان مسموم در قارجم حصار شهر در جایکه مستحق گشته بودند عظیم الله  
و فولاد خان که از اعیان دولت کورکانه بودند حکم و الا مامور بگرفتن  
استان گشته مومی الله مارا با چهار صد نفر کوفته بر ربار دولت مدار  
حاضر گردید پس که سه صد تیغ یا ساسمه نه وارز و قایم بجهت آفران سنگ  
مخدوم سرارده کورکانه بجهت ستانزاده نصرالدین مرزا تخطیه کرده سپید  
سیاه سوارانیش بر سر و بر پرده خسته کنار و در حین می ذی ایوان  
دیوان خاص را تا ما جیراغان و تا بکیفیه و بیابالی عشرت را از سنگ و  
پوشه روز و عزت شب قدر ساخته برد و روز فینجان کوه سبک  
و کادمای فیل منظر و شیران از در بهایت و ارنه های صحاح  
صلابت کجک انداختند روز یکشنبه است و بیخ ماه



بدیوان شاه والا جاه رفته بعد از الفقهی مجلس موافق آداب است  
آن سلسله علیه حقیقتان مردوار بدو روزین بچو ابر شاهوارز پور قامت  
شاهزاده والا بنیاز ساختند چند قطعه اما سس نیز کلف و سه ز بحر فنی  
و پنج راس اسب با ساز مرصع برای شاهزاده به سیکاه جلوس کردند  
و شب دو شنبه است و ششم ماه مذکور بخانه سعیدین واقعه شد اما اصل  
در عرض چند روز که ضابطه خزاین و بیوتات با بنام سقل مقرر متعوی  
شدند حاصل کبیرگان و ظروف سیمین و زرین و اوایی و اسباب و  
مرصع بخواهر کلین و اختیاس هفت چندان بصنط فلم در آمد که کجاسان  
او نام و دفتر نویس آن اتمام از هم و احصای آن عاجز آمدند از امکان  
کحت طاوسی بود که کوز کیکاوسی و خزانه داری نویسی رونمای  
جوهر شاهوار از آنجا بایستد و در ایام سلاطین سلف بود  
که در روز یک و دوازده هزار دینار و دویست و پنجاه و نه آنه کجاسان

صحت آن است



تصرف ترصیع آن سده بود و هم چنین لای علیخان و اما سهای ریش  
 که نظیر آن در خزانه هر یک از سلاطین و ملوک سلف وجود داشته  
 بجزین دولت نادریه منتقل شد و از امرا و خوانین دولت و ایمان  
 دولت در اختلفه و رایان و خود را می و صوبه داران ممالک را  
 نیز کرده و لکبه با از نفقه و جواهر و مرصع آلات و نقایس اسبها  
 بر سرکش و هدیه بارگاه حضور ساخته و بعد از فوت سعادت خان  
 محصل بصوبه او ده و لکبه و سینه داده و در روید که با نصیبیام  
 ایران یا لکنه نیران تومان یا سده یا فیضان کوه لوان و اسباب  
 بیکران از صوبه مذکور که متعلق سعادت خان بود بخزان و عاوه  
 و در ایام توفیق از خزان این سلطنت و سبکس امرا و صوبه داران  
 و در نزد یک مساوی یا زده که وزیر و پیه سیر کار پهلوان انتقال یافت  
 و از جواهر و خزان و اسباب کارخانه و انانته سلطنت مقداری خلیه  
 خزون از حوصله خیر و نسیبته تر کار خیان باد ساه بی نظر کرده

در می طایفه میرزا محمدی از زمان کمال حاصل کرده



یاشد بر کار بادشاه و اولا چاه که از سر باین وسیله اباب منت  
بر روی بیوتات عامه کور کاینه گسودند یعنی در وسایط که  
صدقات سده بودند انعامات نمایان غازیان و ملازمان فقیرین  
مسایحی مواجبه که از دیوان داشتند بخدمتکاران اردو و پها یون  
از نفیجی شصت روپیه و صد روپیه بسم انعام مرحمت کردید از خاص  
و عام اردوی سپهر احتشام و حوزد و بزرگ سوکب لفرت فرمایم فرخنده  
ریشه و کاش از خزینة خود و کجینة احسان صدیوقی بحال ادراک  
بطریق خیرین و در یافت بعضی جمیل نموده حسب نودمان انال ارار و  
مصول مالا مال ساخت و از بقای مرحمت انجام بهر یک از ولایت ایران  
مخمسد و در یافت که مال و اجبات که در ایران عموم به تحقیق مقور  
در روز شنبه بیستم ماه صفر بمکی امرا و خواجین دولت کابنه صلاح فاع  
ت و کار مصلح و اسیمان تا زنی نژاد عنایت و حال حسن و عالی  
محمد ساه را طلب و بدست مبارک تارک اورا مان

2

بسم الله الرحمن الرحیم







